

سالنامه جاوید



در فرمانداری شاهرود حجت الاسلام حاج
شیخ مرتضی کبیریان پیرمرد نودساله لحظه ای
قبل از عزیمت شاهنشاه از شاهرود پیرزمان
دعای مسافرت را خوانده و شاهنشاه خود را

میروند

۱۳۲۸

با تـجـار تـخـانـه جـاوـید مـعـاملـه نـمـائـید

بهترین کالاها با نازلترین قیمت فقط در تـجـار تـخـانـه جـاوـید مـوجـود اسـت
برای خرید هر نوع جنس قبلاً از بنگاه جاوید مظنه
آن را تقاضا و در صورت مقرون بصرفه به خود بنگاه جنس
مورد نیاز را سفارش فرمائید!

بهترین معرف جاوید کثرت سفارش دهندگان جاوید است
مرغوبیت - ظرافت - استحکام - را در کالا های جاوید
میتوانید یافت .

معامله با جاوید را فقط یکبار آزمایش فرمائید

بهای سفارشات قبلاً دریافت میگردد

- يك حساب روشن و دقیق -

آمدن شما بطهران برای خرید اجناس تجارتي مستلزم
هزینه های لازم و هنگفتی است - مخارج ایاب و ذهاب - سختیهای
مابین راه - خوابیدن در مسافر خانه ها - خوردن خوراکیهای گران
مهمانخانه ها - خریدن اجناس از فروشندگان جزء و دست سوم
دادن اجناس بکول باربر و ناپدید شدن باربر در میان جنجال
و هیاهوی تهران - از دست دادن هستی خود با نیرنگ بازیهای
شیادان تهران - از طرف دیگر بسته بودن چند روز در حبس
یا مغازه دل بهلول بودن خانواده در مدت غیبت شما همه و همه از مشکلات
و اتفاقاتی است که ممکن است برای خریدمبعلی جنس برای شما
صورت و فووع یابد

بازرگانی جاوید این مشکلات را با چاپ کالو و کهای تجارتي و مظنه
اجناس برطرف نموده است شما میتوانید با اطلاع قبلی از مظنه اجناس هر
نوع کالاهائی را که احتیاج دارید فوراً باین بنگاه سفارش فرمائید تا در
مدت بسیار کمی در هر نقطه ای از ایران که باشید با سریع ترین وسیله در
اختیار شما قرار دهد تمام مخارجات لازم که حتماً میبایستید پرداخت کنید
شما تمام خواهد شد -



مثال اعلی حضرت هما یونی محمد رضا شاه پهلوی
شاهنشاه محبوب و جوان ایران



از انتشارات

بُنگاه بزرگانی جاوید

نشانی - خیابان سپه روبروی شرکت نفت

تقض ۸۱۴۹

چاپخانه خودکار

فهرست مندرجات

سالنامه جاوید سال ۱۳۲۸

موضوع	نویسنده	صفحه
فرهنگ کشور ما ضعیف است	مقاله مدیر بنگاه	۷-۱۱
تقریظ	آقای رونق شهرضائی	۱۱
دو قطعه شعر	پروین اعتصامی	۱۲-۱۴
شعر	آقای نقوی	۱۵
شعر	آقای دکتر صورتگر (استاد دانشگاه)	۱۶
گزارش یکساله کشور	-	۱۷-۸۰
خوشبختی	آقای میرزا محمد حجازی	۸۱-۸۸
شعر	آقای جلال همائی (استاد دانشگاه)	۸۸
موسیقی	آقای رشید یاسمی (استاد دانشگاه)	۸۹
شاهنشاه فقید در آخرین روزهای زندگی	آقای علی ایزدی	۹۰-۱۲۹
من و این آرزوها	آقای جواد عامری	۱۳۰-۱۳۲
پزده سینما	آقای ملک الشعراء بهار استاد دانشگاه	۱۳۲-۱۳۵
یاد داشتهای رضا شاه	-	۱۳۵-۱۴۸
سمی و عمل	جناب آقای ادیب السلطنه سمیمی	۱۴۹-۱۵۱
عکاسی از چشم مکس	-	۱۵۱
تنها	آقای خانلری	۱۵۲
بازگشت بجوانی	آقای حسینقلی مستعان (حمید)	۱۵۳-۱۶۸
زارع	آقای ناظر زاده کرمائی	۱۶۹-۱۷۰
خیزان	آقای محمد علی مهدوی	۱۷۱-۱۷۲
راه سعادت	آقای ابراهیم غفاری	۱۷۳-۱۷۶
پلیس انگلستان	آقای محمد حسین اخباری	۱۷۷-۱۸۱
سه تار من	آقای دکتر شهریار	۱۸۱

در دنیا سه طیب حاذق هست : آرامش امساك - نشاط

۱۸۲	—	يك طيب حاذق
۱۸۷-۱۸۳	آقای دکتر قائمی	حضرت امام رضا (ع)
۱۸۸-۱۸۷	استاد دانشگاه	ایدوست آقای بدیع الزمان فروزانفر
۱۹۲-۱۸۹	ترجمه آقای مسعود برزین	باران مصنوعی
۱۹۲	آقای ابو تراب جلی	چرا؟
۱۹۸-۱۹۳	—	مبارزه علم و مرک
۲۰۱-۱۹۹	آقای رفیع زاده	نصایح بزرگان
۲۰۲	آقای محمد حسین رستی	آهنك سفر
۲۰۴-۲۰۳	آقای تقی تقی پور	مرک یتیم
۲۰۸-۲۰۵	آقای محمد براتی	ارمغان سال
۲۱۵-۲۰۹	آقای علی اکبر سپاسی	از رشت باخیر باشید
۲۱۸-۲۱۵	آقای نیکو همت	حکومت قانون
۲۱۹	آقای متشرعی	شب وصال
۲۲۰	آقای محمد علی مهدوی	شیفته
۲۲۳-۲۲۲	—	مثلهای جهای
۲۲۴	—	بورس امضاها
۲۲۶-۲۲۵	آقای حسین مسرور	کودک آسمان
۴۲۷	آقای محمد حسین لطفی	زلف پرچین
۲۲۹-۲۲۸	—	اولین موشك هوایی
۲۳۶-۲۳۰	—	قلب شما درچه حالت
۲۳۹-۲۳۷	ترجمه آقای ذبیح اله منصوری	تا ۴۵ سال دیگر
۲۴۰	آقای امیری	گناه ضعف
۲۴۳-۲۴۱	آقای رضا روحانی	قربانی اجتماع
۲۴۶-۲۴۵	آقای محمد حسین رستی	طفل یتیم
۲۵۶-۲۴۷	از نمایندگان بنگاه جاوید	اسامی و عکسهای قسستی

حقیر شمران هرک یکی از عمده ترین فضائل اخلاقی است

فرهنگ کشور ما ضعیف است

تا مشعل علم و دانش در جامعه ما فروزان نگردد تا اینکه تعلیم و پرورش عمومیت پیدا نکند - امید بهبود اوضاع رقت بار فعلی را نمیتوان داشت

بایستی در تقویت و توسعه و ترویج معارف ملی کوشید امروز تنها عاملی که میتواند نام و آوازه ایران را بار دیگر در اطراف و اکناف جهان بلند و سرافراز نماید و تکانی بر پیکر خواب آلود اجتماع ما بدهد و باین همه بدبختی و سیه روزی که دامنگیر قاطبه ملت ایران گردیده است خاتمه دهد

بدون شك و تردید يك نهضت علمی و يك جنبش معنوی است

سطح افکار ملت ایران را بایستی با تاسیس کانون های علمی و تربیتی بالا برد کشور ما از لحاظ فرهنگ مراحل بسیار پستی را طی می نماید تعلیم و تربیت آموزش و پرورش تسهیلات جدید با برنامه صحیح و سودمندی منطبق نیست ایمان واقعی در میان جامعه ما وجود ندارد از چند شهر بزرگ که بگذریم در بقیه نقاط ایران کمتر مدارس و کانون های تعلیم و تربیت میتوان یافت غول جهل و بی سوادی چنگالهای بران خود را در شئون اجتماعی ما فرو برده است و آنچه که در این کشور بی رونق و کساد است بازار فضل و دانش است در صورتیکه امروز کشور های مترقیه جهان که با سرعت هر چه تمامتر در دایره مجهولات پیش میروند هر تحول و اکتشافی را در سایه علم و دانش و در پرتو انوار فروزان معرفت می یابند امروز دامنه اکتشافات در کشورهای راقیه بعدی بالا رفته است که روزی نمی گذرد که مجهولی را مکشوف و از پرده وهم و خیال بیرون نکشند ولی بالعکس در کشور چندین هزار ساله ما نه بفضل و دانش نه به کانونهای فرهنگی نه به موسسین و خدمتگزاران واقعی هیچیک ارزش و اهمیت قائل نیستند فقط دروغ و منفی بافی در کشور گل و بلبل با وج رفعت رسیده است ادامه همین امر است که با اوضاع رقت بار امروز مواجه گردیده ایم فقر و فلاکت - بیماری و تهیدستی - نبودن کار - فساد اخلاق در ادارات - بی عدالتی و دادگری - بالاخره بی ایمانی و نا درستی

راه گریز را پیش از ستیز باید جست

پیکر اجتماع فرسوده ما را به نیستی و نا بودی سوق می دهند راه چاره چیست؟

تنها راهی را که می توان برای خاتمه دادن به این همه بدبختی و گرفتاری پیدا نمود فقط و فقط توسعه و ترویج فرهنگ و روشن نمودن اذهان قاطبه ملت ایران از طریق نشر مطبوعات سودمند و مفید میباشد و وظیفه هر ایرانی و وطن دوست و میهن پرست است که در حدود امکان در نشر و توسعه معارف ملی کشور خود بکوشد و از بذل هیچگونه مساعدتی دریغ و مضایقه ننماید تا شاید روزی قوم ایرانی باز بتواند در محضر انسانیت بکسب نام و افتخاری نایل گردد.

سوهمین نشریه جاوید

بیاری خداوند تبارک و تعالی با انتشار سومین نشریه خود موفق گردید، و در راه خدمت بعالم فرهنگ توفیقی حاصل نموده ام بدیهی است برخوانندگان محترم نشریات بنگاه روشن و واضح است که بنگاه جاوید اربد و تاسیس تا کنون که مدت دو سال پیش نیست خدمتی را انجام داده است که کمتر موسسه ای توانسته است باین نحو و با این شرائط انجام دهد چه آنکه کرارا در نشریات خود خاطر نشان ساخته است که منظور بنگاه از نشر و انتشار مطالب عامه المنفعه و سودمند کسب نفع شخصی نبوده و جز اشاعه و توسعه معارف ملی هدف و ایده ای را دنبال نمی نماید البته لازم بتوضیح و تشریح نبوده صدق این مدعا بر تمام نمایندگان و مشترکین محترم واضح و مبرهن میباشد

بندها جاوید هم تا حدود امکان در راه انجام این خدمت بزرگ از هر گونه فداکاری دریغ و مضایقه ننموده و نخواهد نمود چه آنکه اگر به ماهیت موضوع قدری فکر کنیم وظیفه هر فردی از افراد این کشور است که در حدود قدرت خود با اجتماع خود خدمت نماید ولی تنها شرطی که در هر خدمتی بایستی منظور گردد ایمان واقعی است اگر شخصی از روی ایمان بخصوصی برای اجتماع خود مشغول خدمتگذاری گردید لاشک موفق و فیروز خواهد شد ولی اگر در

ازاده ما قوه ایست که به همه قوای دیگر حکمرانی

در لفاف همین خدمت هزاران اغراق و تزویر را بگنجانند دیر یا زود با عدم موفقیت مواجه خواهد گردید
تیراگر راست رود بر هدف است - و درود کج زهدف بر طرف است
معروفیت و سابقه ای که این بشگاه امروز در میان قاطبه ایرانیان دارد خود بهترین معرف و شناسائی آن است چه آنکه سعی و اهتمام ما در این است که قدمی از جاده صداقت و راستی فرا تر ننهاده و بگفته و نوشته خود عمل ننماییم بحداله در این مدت خدمتگذاری توفیق حاصل نموده ایم که همانطور که منظر - و رمان بوده عمل گردد

امروز این بشگاه دارای چندین هزار مشترك و نماینده در کلیه نقاط ایران میباشد که هم در امور تجارتی و هم در قسمت مطبوعاتی با بشگاه ارتباط و مکاتبه دارند و روز بروز هم بر تعداد حامیان این بشگاه افزوده میگردد برای آنکه از بشگاه جاوید جز صداقت و راستی جز وفای بعهد و درستکاری چیز دیگری ندیده اند .

ما هم خدای را شاهد میگیریم که کوچکترین تغییری در این روش که ما را بسر منزل مقصود میرساند نخواهیم داد و تا آنجائی مقدور و میسرمان خواهد بود در راه خدمت بفرهنگ عقب افتاده کشور خود خواهیم کوشید ولی بر دوستان و پدران محترم و برادران گرام هم لازم و بلکه واجب است از بذل مساعدی خود با این بشگاه دریغ و مضایقه نفرمایند چه آنکه گفته اند یکدست صداندارد

مطالب سالنامه

مطالب سالنامه امسال ما که البته خود خوانندگان قضاوت خواهند نمود از بهترین و مفیدترین مطالب جمیع آوری گردیده است فقط تنها بخشی که در سالنامه گنجانیده نشده است قسمت اخبار خارجی است که چون چندان ضرورتی برای خوانندگان ایجاب نمی نمود از چاپ آنها خود داری و بدرج مطالب مفید و عام المنفعه مبادرت گردید

همیکند بشرطی که ما آن را با قوه همراه سازیم

قدردانی و تشکر

چون آقای رحیم رحیمی مدیر داخلی چاپخانه خودکار و آقای اسداله زادمیرفنی چاپخانه و آقای اسمعیل مقربان متصدی ماشین های چاپخانه خودکار و آقای اسداله عالی مسئول شعبه حروفچینی در چاپ سالنامه جاوید زحمات قابل توجهی را متحمل گردیده و از هر نوع وسائل لازم جهت تسریع در چاپ سالنامه در اختیار متصدیان مربوطه نشر سالنامه قرار داده اند بدین وسیله بنگاه جاوید ناگزیر گردید که از زحمات آقایان قدردانی و تشکر نموده نام این نوع افراد خدمتگذار واقعی را زیر بصفحات سالنامه خود نماید.

تذکر لازم

بنگاه جاوید باستحضار کلیه نمایندگان و مشترکین محترم خود میرساند که بهیچ مؤسسه و بنگاهای بستگی و ارتباطی نداشته و جز انتشارات خود بنگاه نشریات دیگری از طرف این بنگاه بطبع نمیرسد.

آدرس تهران خیابان سپه مقابل شرکت نفت تلفن ۸۱۴۹ است

تبریک عید

بدینوسیله عید سعید که یکی از اعیاد بزرگ و یادگارهای ایران باستان است بعموم نمایندگان محترم تبریک و تهنیت گفته و قاء سعادت مندی خیرخواهان بنگاه جاوید را از خداوند مسئلت می نماید.

مدیر و موسس

سید علی برادران ساداتی

بدبختی و بیچارگی ذره بین بسیار بزرگی است که

از یزد : آقای رونق شهرضائی

تقریظ

بهار آمد و عالم ز نو گلستان شد
دوباره وقت تماشا و سیر بستان شد
گشود لب به تبسم چو غنچه از سرناز
ز عشق بلبل شیدا در آه و افغان شد
بیار باده گلرنگ ساقیا ز کرم
که وقت سرخوش خیل میکساران شد

بیاد بهر ادب سالنامه جاوید
هر آنکه خواند غریق بهار عرفان شد
که سالنامه جاوید قلم معنی است

پراز حقیقت و الفاظ نکته سنجان شد
از آن زمان که بشد منتشر در این کشور
هزار معنی مشکل بخلق آسان شد

ز آسمان معارف ستاره جاوید
طلوع کرد در آفاق بس درخشان شد

اگر که مانی نقاش نقش او میدید
به نقش بندی این سالنامه حیران شد
هزار شبلی و دیگر جنید بغدادی
به نزد معرفتش کودک دبستان شد
صبا زمن تو بجاوید این سخن برگو
که سالنامه توزیب بخش ایران شد

ز شوق «رونق» شیدا چو بلبلان چمن
ز عشق روی گلی این چنین غزلخوان شد

نواقص انسان را صد برابر و هزاره مقابل بزرگ میکند

یاد یاران

ای جسم سیاه - و میا - و
با حال سکوت و بهت ، چونی
آژنگ ز رخ نمی کنی دور
معلوم نشد به فکر و پرسش
گر کمره و آزمند بودی
با ما و نه در میان مائی

وقتی ز غرور و شوق و شادی
بودی چو پرندگان ، سبکروح
آن روز ، چه رسم و راه بودت
پیکان قضا بسر خلیدت
صد قرن ، گذشته و تو تنها
در گوشه دخمه ایستادی

گوئی که ز سنک خاره زادی

کردی ز کدام جام می نوش
بر رهگذر که ، دوختی چشم
بند تو ، که بر کشود از پای
در عالم نیستی ، چه دیدی
دست چه کسی ، بدست بودت
کاین گونه شدی بزند و مدهوش
ایام ؟ ترا چه گفت در گوش
بار تو ، که بر گرفت از دوش
کاینسان متحیری و خاموش
از بهر که ، باز کردی آغوش
دیرین است که گشته ای فراموش

شاید که حمند مهر راندی
آفت زده - وادنی را
از دامن غرقه ای گرفتی
هر قصه که گفتنی است گفتی
پهلوی شکستگان نشستی
فرجام ، چرا ز کار ماندی
فانی به گرسنه ای رساندی
از ورطه عجز و اراهمی
تسا دامن ساحلش کشاندی
هر نامه که خواند نیست خواندی
از پای فتاده را نشاندی

اقدار عالی و قابل تمجید انسان فقط در فداکاری است

کاین راز ، نهان کنی بلبخند
بودست چو شاخه ای برومند
بستست هزار عهد و پیوند
بگشوده زبای بنده ای ، بند
بگرفته و داده ساغری چند

کو دولت آنجهان خداوند

کردنده سپهر ، گشته بسیار
آوده شدند و زشت کردار
بس صلح و صفا که گشت پیکار
بس آنه ؛ را گرفت زنگار
شاهین عدم ، بچنک و منقار

ای یار ، سخن بگوی بایار

ای زنده مرده ، هیچ دانی
بردند به خاک ، حکمرانی
خواندند به دیو ، رایگانی
که با غم و که بشادمانی
اما تو بجای ، همچنانی

بر قلمه مـرک . مرزبانی

با کار قضا نکرد کاری
شد خاک و برفت با غباری
جا داشته کودکي سخنگو
گامیش نشانده ای به بهلو
بوسیده گهت سرو کهی رو
يك لحظه ، ترا گرفته بازو
برسیده ز شهر و برج بارو

در پای تو ، هیچ مانده نیرو

گوئی بتو داده اند سوگند
این دست که گشته است پرچین
کردست هزار مشکل آسان
بنموده به گمراهی ، ره راست
شاید که به بزمگاه فرعون

زاند که تو خفته ای درین غار
بس پاك دلان و نيك كاران
بس چنك به آشتی بدل شد
بس زنك که پاك شد به صیقل
بس باز و تذرو را تبه کرد

ای مرده و کرده زندگانی
بس پادشهان و سر فرازان
بس رمز ز دفتر سلیمان
بگذشت چه قرنهای ، چه ایام
بس کاخ بلند پایه شد بست

شداد نه اند رو شماری
نمود و بلند برج و بابل
مانا که ترا دلی پریشان
روزش کشیده ای به دامن
که گریه و گاه خنده کرده
یکبار ، نهاده دل به بازی
گاهی زده با تو کودکانه

کرد از رخ جان پاک رفتی و بن نکنه ز عافلان نهفتی
 اندرز گذشتگان شنیدی حرفی ز گذشته ها نگفتی
 از فتنه و کیر و دار ، طاقی با عبرت و بیم و بهت ، جفتی
 داد و ستد زمانه چون بود ای دوست ، چه دادی و گرفتی
 اینجا اثری ز رفتگان نیست چون شد که تو ماندی و نرفتی
 چشم تو نگاه کرد و خفتی

مست و هشیار

محاسب، مستی به ره دید و گریبان گرفت
 مست گفت ای دوست این پیراهن است افسار نیست
 گفت، مستی، ز انساب افتان و خیزان میروی
 گفت، جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست
 گفت، میباید تو را تا خانه قاضی برم
 گفت، روضیح آی، قاضی نیمه شب بیدار نیست
 گفت، نزدیک است والی را سرای، آنجا شوم
 گفت، والی از کجا در خانه خمار نیست
 گفت، تا داروغه را گویم در مسجد بخواب
 گفت، مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست
 گفت، دیناری بده پنهان و خود را وارهان
 گفت، کار شرع، کار درهم و دینار نیست
 گفت؛ از بهر غرامت، جامه ات بیرون کنم
 گفت پوشیدم، جز نقشی ز پود و تار نیست
 گفت، آ که نیستی کاز سر در افتادت کلاه
 گفت، در سر عقل باید، بی کلامی عار نیست
 گفت، می بسیار خوردی زان چنین بیخود شدی
 گفت، ای بیهوده گو، حرف کم و بسیار نیست
 گفت، باید حد زنده هشیار مردم مست را
 گفت، هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست

چه بسا اشخاصی که فقط بصدای طنین کلمه

آقای سید قدرت اله نقوی مراغه‌ای



این شاعر خوش قریحه و با ذوق
بقدری در سرودن اشعار شیرین خود
مهارت و استادی بخرج داده است که
با کمتر از یکبار مطالعه می توان کاملاً به
روائی و سادگی اشعار پی برده و در عین
حال از مضامین آنها مستفیض گردید
آقای نقوی در تجسم حالات عشاق بد
طولانی داشته و بیشتر اشعار خود را در
این باب سروده است اینک يك نمونه
از اشعار ایشان را چاپ می نمایم.

دفتر عشاق

زمان عشق چون دیدم ز عقل خویشتن دورم
دگر رسوا شدم ناصح مکن عیبم که معذورم
اگر چاک گریبانم مکن منعم که خود کردم
که دوری از متاع تنگم و از عاریت دورم
مرا این منزل وحشت ز کنج عاقبت خوشتر
اسیر دام ظلمت نیستم من طالب نورم
ز حکم عقل نتوانم تمرد کرده بنشینم
نیم خود رای شاهم عشق و من سرهنک و مامورم
مرا اهل جهان گاهی زند طعنه گهی بندم
خوشم در دفتر عشاق چون با هر دو مذکورم
برو زاهد ندارم دست تا حشر از نگار و عشق
ز مشتاق بهشت هستم دگر نه مایل حورم
غرض نامی است در عالم که من زین نام بگزیدم
که در رسوائی هر دو جهان باقی مشهورم

گور کن از خواب بیدار میشوند

مرغ شب

اثر طبع آقای دکتر مصطفی صورنگر استاد دانشگاه

ندانم ز مرغان چرا مرغ شب ز هستی نشانی جز آواش نیست؟
بناله به بستان شبان دراز تو گوئی که امید فرداش نیست
هر او را یکی آسمان نواست اگر چهره مجلس آراش نیست
چه غم گر نداند ز یک نغمه بیش که درد لکشی هیچ همتاش نیست
بگمنامی اندر رید وز جهان جز آزاده ماندن تمناش نیست
من و مرغ شب را گراین آرزوست کسی را بما جای برخاش نیست

نهیضت

از اراك - اثر طبع آقای رمضانعلی رفیع زاده

جهانرا بایدت دردش نمائی
نه نیک و بد توانی آزمائی
فلک را ز پرور و انکس که ببند
نه زحمت را براحت برگزیند.
بکنج خانه در عمری نشینی
تو سیر چرخ گردون را نبینی.
نخل طلد آب اگر در جوی باران
نخواهد شد گوارا همچو باران
خطرا ندر سفر بس بی شمار است
و لیکن سودا و هم در کنار است



زبان کمتر سودا ندر میان است
نباید دل بمسکن بند کردن
جلای موطن را بسیار سغت است
بکام من نمیگردد جهان چون
توای گردون یکام من بگردون
که مردان سفر هر یک ضرورت

سفر سود و حضر عین زبان است
که سکنی خود بود بندی بکردن
ولی مرد مسافر نیک بخت است
همیگردم بکام وی نگردون
دمی این چرخ گردون را تو گردون
زان در خانها بهر امور است

دوره خوشبختی همیشه کوتاه و اگر طولانی هم باشد

گزارش یکساله داخله

سال ۱۳۲۷

•••••

بیانات اعلیحضرت همایونی در شب اول فروردین ماه ۱۳۲۷ در برابر رادیو خطاب بملت ایران

ساعت ۹ بعد از ظهر روز ۲۹ اسفند اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بر حسب معمول همه ساله از کاخ مرمر بوسیله رادیو تهران خطاب بملت ایران این بیانات را ایراد فرمودند .
هم میهنان عزیز ، جشن نوروز که بزرگترین سنت ملی ما بشمار می آید در موقعی فرا میرسد که اجزاء طبیعت از سستی و خواب بیدار و به تجدید قوا میپردازد .
نیاکان مجرب ما با التفات بهمین امروز مقدم نوروز را گرامی داشته متجاوز بر دو هزار و پانصد سال در احیای رسوم آن میکوشیده اند و آنرا یادگار مجد و عظمت دیرین میدانسته اند . در چنین هنگامی اگر بگذشته پرافتخار خود متوجه شویم از وضع کنونی خویش ناراضی و ملول می شویم : متأسفانه اکثر مردم از عید نوروز بظواهر اکتفا کرده و معنای ژرف آنرا در نظر نمی آورند

اکنون شش سال است که بمناسبت این عید شریف باملت عزیز خود سخنی چند میگویم و حقایقی را که موافق شئون قوم ایرانی و مطابق اصول تمدن جدید است گوشزد میکنم ، لیکن عدم توجه طبقات موثر کشور باین حقایق موجبات ملالت خاطر ما را فراهم می سازد . کشوری شایسته این جشن و سرور است

مستی شادی کوتاهش بنظر میدهد

که اکثریت مردم آن بتوانند در نتیجه کوشش و کارهای مولد ثروت لامحالہ حداقل وسائل زندگانی را فراهم آورند و خود و دیگران را خوشوقت سازند .

واقعا چگونه می توان تحمل کرد که اکثریت زیادی از ساکنین این کشور لباس و غذای کافی نداشته باشند و عمری را بارنج و سختی بگذرانند اگر در مملکت قوانینی برای رنجبران و ناتوانان وجود دارد باید کاملا بمورد اجرا درآید و اگر نیست یا ناقص است باید مقرراتی راجع باصلاح امور اقتصادی و ایجاد کار و امنیت وضع و بمورد اجرا گذارده شود .

رعایت احوال ضعفا و مستمندان و تهیه قانونی برای آنها و ایجاد حس یگانگی در میان مردم که در پیشرفت این مقررات فداکاری نمایند از واجبات است .

مجموع باین امور اصل مقدس عدالت اجتماعی است که تنها ضامن امنیت و سلامت کشور است استحکام می بخشد .

ما مکرر باین مسائل اشاره کرده ایم و هر چند تاثیریکه منظور بود نبخشیده است . امسال نیز پس از تبریک و تهنیت سال نو بهم میهنان خود خاطر نشان میکنیم که دو این ابواب کوشش و از خود گذشتگی نشان دهند و یقین بدانند که بموقعی از سیر تاریخ رسیده ایم که باید هرکس بقدر قوه خویش جدا رعایت این اصول را نصب العین قرار دهد ،

باعتماد ما نوامیس اجتماعی نیرومند و تغییرناپذیر است و غفلت از آن بی کیفر نمی ماند . بالطبع اشخاصیکه منافع خصوصی را بر منافع اجتماعی ترجیح می دهند و همچنین عناصری که بسود بیگانگان عمل میکنند باید آگاه باشند که از عواقب خود و مکافات در امان نخواهند ماند

ما شخصا در همه حال مراقب اوضاع کشور هستیم و بیاری خداوند از اراعه طریق و بدل مساعی - فرو گذار نمی کنیم ،

بزرگترین مصیبت آنستکه بتوانی کاری انجام دهی و

لیکن وقتی این نصایح به نتایج مطلوب خواهد رسید که کلیه عوامل مؤثر مملکت چشم بگشایند و متوجه این حقایق شوند که هیچیک از مساعی افرادی که متکی بمنافع خصوصی باشد در این زمان برای صیانت اقوام باقی نیست! باید اساس را بردور کن امن و عدل قرار داد و سعادت و آسایش را در سایه آن جستجو کرد انتظار داریم که در این راه جمیع افراد جامعه آنها که متکفل تمشیت امور مادی جامعه هستند، باعلاقه کامل از نیات ما پیروی کرده و بدانند که مملکت از عدل شود پایدار

بیانات آقای حکیمی نخست وزیر در برابر رادیو

ساعت ۹ و نیم شب اول فروردین آقای حکیمی نخست وزیر بیانات زیر را در برابر رادیو تهران ایراد نمودند

هموطنان عزیز

از توفیقی که خداوند عنایت فرمودند و در این آغاز سال نو میتوانیم باعموم هموطنان عزیز صحبت بدارم بسی مسرور و سباس گذارم، و امیدوارم اکنون در تمام هائله های ایرانی سفره عید رسم سنت باستانی گسترده، شمع نوروز افروخته و کلیه افراد بر خانواده بدور آن حلقه زده، خنده سال نو را بامسرت استقبال بکام خود را با نقل و نبات شیرین ساخته و روح و روان خود را بشنیدن نطق اعلی حضرت هما یون شاهنشاهی تابناک کرده باشند در چنین لحظه است که این خدمتگزار قدیم وطن، سعادت لیه هموطنان را مسئلت میکنم و بفرود فرد هموطنان عزیز مبارک باد میکنم در این هنگام که طبیعت نشاط خود را آغاز کرده و بدشت ردمن خرمی و سرسبزی می بخشد از صمیم قلب آرزو میکنم که کلیه هموطنان این سال نو را با خرمی و نشاط و خوشدلی و شیرین

تقدیر خودداری کنی تا وقت آن نگذرد

کامی بگذرانید یقین دارم اکثر هموطنان عزیز بر این لطیفه وقوف دارند که در جامعه معاصر خوشبختی و کامیابی فردی میسر نیست و تمام افراد باید سعادت و نیکبختی خود را در پرتو سعادت و ترقی جامعه و وطن خود بخوانند و شرط اصلی سعادت ملت و ترقی وطن یکدلی و محبت و همکاری افراد با یکدیگر و وحدت و اتفاق کلیه طبقات مردم در پیشرفت مقاصد ملی و نوعی است اینجانب از بدو ورود به خدمات عمومی همیشه در هر موقع نسبت به هموطنان عزیز یادآور شدم که نیروی لازم برای ترقی وطن و سعادت ملت در خود مردم نهفته است و این نیرو را با یکدلی و یگانگی میتوان با آسانی بکار انداخت و در پرتو آن بکلیه آمال ملی و مقاصد نیکوی شخصی رسید .

اکنون هم که بر اثر اعتماد اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و حسن توجه نمایندگان محترم مجلس شورای ملی و تشویق مطبوعات و افکار عمومی اندک زمانی است مسئولیت اداره مملکت را به عهده گرفته ام با ملاحظه اوضاع عمومی جهان باز هم در عقیده خود راسخ تر گشته که شرط اصلی حفظ وطن و سلامت جامعه و انجا آرزوهای ملی یگانگی طبقات جامعه و یکدلی و محبت هموطنان نسبت به یکدیگر است و امیدوارم عموم هموطنان خاصه آنانکه بر حسب مقام و موقع اجتماعی خود در مردم تاثیر بیشتر دارند این بند پیرانه را بکوش و دل بشوند و بدانند که ضامن حسن انجام تمام مساعی اجتماعی و ملی آنان اتحاد و یگانگی عناصر اصلی جامعه یکدیگر میباشد ولی باید بگویم که اتحاد عناصر اصلی جامعه در پرتو عدالت اجتماعی میسر است و عدالت اجتماعی هم تنها برپا شرایط صحیح و معقول اقتصادی جامعه عمل میبوشد

خوشبختانه آثار این اتحاد و اتفاق و تمایل و توجه برقراری اصول عدالت اجتماعی از هر سو هویدا و نمایان است و همین آثار است که نوید ترقیات جدید و پیشرفتهای تازه ای بماندهد

آیا جهالت نیست که آدمی ساعات شیرین امروز ر

همانطوریکه ترقی و سعادت افراد در سایه نیک بختی و ترقی جامعه امکان پذیر است ترقی و تکامل هر جامعه هم در سایه صلح و صفای جهانی میسر می باشد .

هر چند حالتی شبیه به بحران اکنون در روابط بین المللی وجود دارد ولی عهده من این است که هیچ مشکلی را در امور اجتماعی سیاسی نمیتوان یافت که نیروی خرد و عقل انسانی نتواند آنرا حل کند چون ما برای طرح و اجرای نقشه های ترقی خواهانه خود احتیاج مبرم بوجود صفای مودت در روابط بین المللی داریم ، از صمیم قلب آرزو مندیم که این نیروی بزرگ که خود موهبتی است الهی وسیله حل سریع اشکالات موجود بشود و یک همکاری شرافتمندانه میان دول عالم برقرار گردد تا ما هم بتوانیم قسمتی از نقشه های ترقی خواهانه خود را در سایه وحدت ملی و هدایتهای حکیمانه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و در محیط صلح و صفای جهانی در سال نو با انجام رسائیم بمون اله تعالی .



گزارش سال ۱۳۲۷

گزارش فروردین ماه ۱۳۲۷

۱ - فروردین اعلیحضرت همایون شاهنشاهی پس از بر-
گزاری مراسم سلام نوروز در کاخ گلستان و تشریف فرمایی به
هنرستان دختران عصر روز اول فروردین عزائم مشهد شدند ولی
بواسطه بدی هوا از راه منحرف و بکرمان رهسپار گردیدند .

موکب ملوکانه پس از
دوشنبه توقف در کرمان و
ماهان بزاهدان و از آنجا
بامداد ششم فروردین به
مشهد عزیمت فرمودند .
دوشنبه ۴ فروردین

والاحضرت شمس بهلوی
برای گشایش دبستان نوینیا
شیر و خورشید سرخ به
کرگان عزیمت فرمودند .

یکشنبه ۸ فروردین
ساعت چهار بعد از ظهر
کارخانه قند آبکوه مشهد
از طرف اعلیحضرت همایون
شاهنشاهی بازدید گردید
و عصر همان روز بتهران
مراجعت فرمودند .



اعلیحضرت همایونی
در فرودگاه کرمان

دوشنبه ۹ فروردین
موکب ملوکانه بتبریز عزیمت و پس از بازدید مؤسسات فنی و دوا
دولتی ساعت ۹ روز چهارشنبه ۱۱ فروردین بتهران مراجعت فرمودند

شجاعت پس از احتیاط یکی از شرایط مهم سعادت است

تجدید نظر در رتبه‌ها

هیئت وزیران در جلسه ۱۱ فروردین ۱۳۲۷ نظر بلزوم روشن شدن وضع استخدام کارمندان دولت مراتب ذیل را مقرر داشتند :

۱ - ترفیع‌های قانونی در حدود اعتبارات موجود عملی گردد.
۲ - تصویب نامه شماره ۷۴۷۹۵۲۱ بیست و دوماده مورخ ۱۳۲۶ر۴ر۹ چون موکول بوجود اعتبار است بر فرض هم که لغو نگردد فعلا قابل اجرا نمیباشد .

۳ - وزارت دارائی تصویب نامه مورخ ۱۳۲۶ر۴ر۹ و تصویب نامه شماره ۱۴۸۴۴-۲۵ر۵ر۹ را تجدید کرده و آنچه را از مفاد آنندولازم می‌داند بصورت لایحه قانونی تهیه کند تا تقدیم مجلس شورای ملی شود .

۴ - در رتبه‌هایی که باستناد دیپلم‌های جعلی و یا معادل لیسانس و غیره صادر شده طبق مقررات و قرائین تجدید نظر بعمل آید
دوشنبه ۱۶ - فروردین والا حضرت شاهدخت شمس پهلوی ریاست عالیہ شیروخورشید سرخ مهد کودکان جمعیت شیروخورشید را بازدید فرمودند .

سه شنبه ۱۷ - فروردین آقای جان وایلی سفیر کبیر جدید آمریکا برای تقدیم استوار نامه خود بحضور ملوکانه شرفیابی حاصل نمودند .

شنبه ۲۱ فروردین کنسرتی با پیانو از طرف آقای ترنسیان ریسلن بیانست مشهور بلژیکی در حضور والا حضرت شاهدخت شمس پهلوی بنفع شیر و خورشید سرخ در سالن فرهنگ دبیرستان نوربخش داده شد .

سه شنبه ۲۴ فروردین آقای فوس معاون وزارت کار بلژیک و خانم فرجیلد و آقای دکتر قزو متخصص بیمه‌های اجتماعی بسمت شیراز و اصفهان جهت بازدید موسسات صنعتی عزیمت نمودند .

رضایت وجدان فقط بعد از انجام وظایف حاصل میشود

پنجشنبه ۲۹ فروردین بافتخار آقای عسلیک سفیر کبیر
دولت پادشاهی مصر در کاخ وزارت امور خارجه ضیافتی بناهاورداده شد



آقای جان (وایلی) سفیر کبیر جدید امریکا در ایران
برای تقدیم استوار نامه خود در کاخ گلستان بحضور
ملوکانه شرفیاب شدند

یکشنبه ۲۹ فروردین - آقای محمدفاضل جمالی وزیر امور
خارجه سابق عراق وارد تهران شدند.
دوشنبه ۳۰ فروردین - والا حضرت شاهدخت شمس پهلوی
باتفاق آقای مهرداد پهلبد و آقای هرمز قریب رئیس دفتر برای
رسیدگی بموسسات جمعیت شیر و خورشید سرخ با قطار مخصوص
به بندرشاه عزیمت فرمودند



والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی پرورشگاه اصفهان
را بازدید میفرمایند

ارزش اخلاق بسته به مقدار وظایفی است که آدمی انجام میدهد



بیاد سر بازان و افسرانی که در راه نجات آذربایجان
 شربت شهادت نوشیده‌اند از محل عطیه ملوگمانه این
 بنا در شهرستان تبریز احداث گردیده است اعلی حضرت
 همایونی روز دهم فروردین بنای مزبور را دیدن فرمودند

گزارش اردیبهشت ماه سال ۱۳۱۷

جمعه ۳ اردیبهشت - ساعت ده صبح اعلیحضرت همایون شاهنشاهی جهت افتتاح خط هوایی ایران و هلند بفروگاه مهرآباد تشریف فرما شدند .

شنبه ۴ اردیبهشت - اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با قطار سلطنتی بسمت شاهرود عزیمت فرمودند

- والا حضرت شاهپور غلامرضا بازرس عالی نظامی که در اواسط اسفند ماه برای رسیدگی بامور پادگان های خوزستان و فارس به جنوب عزیمت فرموده بودند به تهران مراجعت نمودند
یکشنبه ۵ - اردیبهشت - اعلیحضرت همایون شاهنشاهی وارد شاهرود گردیده وموسسات صنعتی شاهرود را تماما بازدید فرمودند .

شنبه ۱۰ اردیبهشت - موکب اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از مسافرت شمال بتهران مراجعت فرمودند

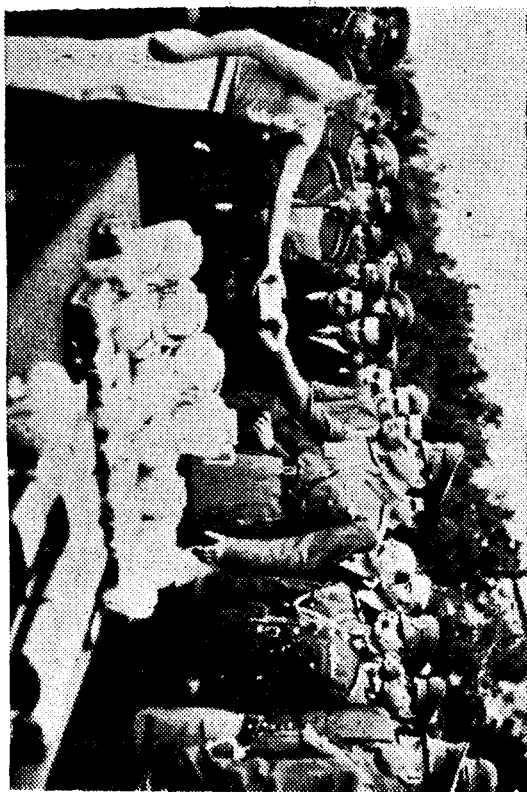
دوشنبه ۱۲ اردیبهشت - آقای سپهبد امیر احمدی وزیر کشور در اداره ژاندارمری کل کشور حضور بهم رسانیده و دوایر مختلف آن اداره را سرکشی نمودند
- والا حضرت شاهدوخت شمس بهلوی ریاست عالیہ شیرو -

خورشید سرخ ایران از مسافرت شمال مراجعت فرمودند .

جمعه ۱۷ اردیبهشت - آقای احمد ملکئی مدیر روزنامه ستاره و دبیر انجمن روزنامه نگاران ایران و آقای محمد علی مسعودی سردبیر روزنامه اطلاعات از مسافرت پاکستان بتهران مراجعت نمودند .

شنبه ۱۸ اردیبهشت - اعضای سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی در کاخ مرمر بحضور اعلیحضرت همایونی شرفیاب و گزارش سالنامه سازمان را بعرض رسانیدند .

و وظیفه آن چیزی است که از دیگران توقع انجامش را داریم



اعلیحضرت همایونی در جشن ورزشی دانشکده افسری

نیکنامی ثروتی است که در دوره خانه نشینی جمع و در

دوشنبه ۲۰ اردیبهشت - آقایان فوس معاون وزارت کار
بازیک و پرفسور فرو استاد دانشگاه ژنو بحضور ملوکانه شرفیابی
حاصل نمودند.

- آقای زین العابدین رهنما وزیر مختار دولت ایران در
سوریه و لبنان با هواپیما بتهران وارد شدند

چهارشنبه ۲۲ اردیبهشت - از طرف آقای سفیر کبیرترکیه
ضیافتی به ناهار بافتخار ورزشکاران ترک که بتهران آمده اند
داده شد.

شنبه ۲۵ اردیبهشت - در پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی
چشم ورزشی دانشکده افسری بعمل آمد در این جشن والا حضرت
شاهپور علمیرضا - والا حضرت شاهپور غلامرضا - والا حضرت شاهپور
عبدالرضا و هیئت دولت حضور داشتند.

۲ شنبه ۲۷ اردیبهشت - آقای احمد ملکئی مدیر روزنامه
ستاره در کاخ مرمر بحضور ملوکانه شرفیاب گردیدند

۴ شنبه ۲۹ اردیبهشت - از طرف سفیر کبیر مصر در سفارتخانه
مصر ضیافتی به ناهار داده شد در این ضیافت وزیر امور خارجه
وزرای مختار و چند نفر از نمایندگان مجلس شرکت داشتند

جمعه ۳۱ اردیبهشت - والا حضرت شهنواز از کاخ اختصاصی
بوسیله رادیو پیامی برای کودکان فرستادند.

گزارش ماه خرداد ۱۳۲۷

چهارشنبه ۵ خرداد حمزه قوث وزیر مختار جدید کشور
سعودی ساعت ۱۰ صبح در کاخ گلستان برای تقدیم استوارنامه خود
بحضور ملوکانه شرفیابی حاصل نمودند.

پنجشنبه ۶ خرداد - اولین گلنگ ساختمان پرورشگاه یتیمان
شیر و خورشید سرخ در باغ مهدیه حضرت عبدالعظیم توس و احضرت
شاهدخت شمس بهلوی بزمین زده شد

دوشنبه ۱۰ خرداد - علی دشتی نماینده سابق مجلس
شورای ملی توسط هواپیما بتهران وارد شدند

دوره زمامداری خرج میکنند

چهارشنبه ۱۲ خرداد - آقای همایون جاکه بسمت سفیر -
کبیر ایران در آنکارا تعیین شده بودند برای کسب اجازه مرخصی
در کاخ مرمر بحضور اعلیحضرت همایونی شریف شده



آقای علی دشتی نماینده مجلس شورای ملی که مدت
دو سال در اروپا اقامت داشتند به تهران مراجعت نموده
عکس فوق در فرودگاه مهرآباد دیده میشوند



اعلیٰ حضرت ہمایون شاہنشاہی هنگام خروج از کاخ
کابلستان در روز عید سعید مبعث

اقرار بتقصیر فضیلتی است کہ ہر کس جرئت آن را دارد

چهارشنبه ۱۲ خرداد - حمزه غوث وزیر مختار دولت
هری سمودی در مجلس حضور بهم رسانیده و آقای رئیس مجلس
را ملاقات نمودند

پنجشنبه ۱۳ خرداد - والا حضرت شاهپور عبد الرضا
به بنگاه راه آهن رفته و کار خانجات و بهداری بنگاه مزبور
را بازدید نمودند

یکشنبه ۱۶ خرداد - بمناسبت عید منشب پیش از ظهر
آئین در کاخ گلستان در پیشگاه اعلیحضرت همایونی انجام گردید
سه شنبه ۱۸ خرداد - دولت آقای حکیمی سقوط نمود
و عصر همان روز آقای حکمت رئیس مجلس شورای ملی حضور
اعلیحضرت همایون شرفیاب شدند و جریان مجلس مبنی بر سقوط
دولت حکیمی را بعرض ایشان رسانیدند

پنجشنبه ۲۰ خرداد - بمناسبت جشن تولد اعلیحضرت
جرج ششم پادشاه انگلستان مجلس جشن یاشکوهی در سفارت
کبرای انگلستان برپا گردید

جمعه ۲۱ خرداد - در پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی
جشن سالیانه ورزشی اش در ورزشگاه امجدیه بعمل آمد

یکشنبه ۲۳ خرداد - آقای عبد الحسین هژیر با اکثریت
۶۶ رای برای نخست وزیر از طرف مجلس شورای ملی
انتخاب گردیدند

یکشنبه ۳۰ خرداد - آقای هژیر نخست وزیر در کاخ
سعدآباد بحضور اعلیحضرت همایونی شرفیاب شدند

شجاع کسی است که در تنهایی کاری نکند مگر اینکه

معرفی ہیئت دوات

بعد از ظہر ۳۰ خرداد از طرف آقای نخست وزیر با قایان وزیرانیکہ برای عضویت کابینہ دعوت شدہ بودند اطلاع دادہ شد کہ ساعت پنج و نیم بعد از ظہر در کاخ سعد آباد برای معرفی حاضر شوند و چون این اطلاع بی سابقہ بود و در جلسہ ۳۰ خرداد مقرر شدہ بود کہ مراسم معرفی ۳۱ خرداد انجام می شود باینجہت بعضی از نامزدان وزارت را نتوانستند پیدا کنند و اطلاع بدہند کہ عصر در کاخ سعد آباد حاضر شوند چنانچہ آقای نوری اسفندیاری ہنکام معرفی شرکت نداشتند

در آخرین ساعت دیروز ۳ نفر آقایان نادر آراستہ دکتر عباس ادم (اعلم السلطنہ) نظام مافی (نظام السلطنہ) برای شرفیابی و معرفی حضور علیحضرت ہمایونی دعوت شدند۔
در ساعت پنج و نیم بعد از ظہر روز ۳۱ آقای ہژیر نخست وزیر کابینہ را بشرح زیر بحضور علیحضرت ہمایون ہا ہنشاہی معرفی نمودند :

آقای مصطفی ہدل (منصور السلطنہ)	وزیر مشاور
آقای خلیل فہیمی (فہیم الملک)	وزیر کشور
تیمسار سپہبد امیر احمدی	وزیر جنگ
آقای امان اللہ اردلان (عزم الممالک)	وزیر دارائی
آقای نوری اسفندیاری	وزیر امور خارجہ
آقای نادر آراستہ	وزیر پست و تلگراف و تلفن
آقای دکتر اقبال	وزیر فرهنگ
آقای جواد بوشہری (امیر ہمایون)	وزیر کشاورزی
آقای نظام مافی (نظام السلطنہ)	وزیر داد لستری
آقای دکتر عباس ادم (اعلم الملک)	وزیر بہداری
آقای کمال امامی	وزیر مشاور
آقای دکتر فخرالدین شادمان	وزیر اقتصاد ملی
وزیر راہ را بعد معرفی خواہند کرد	

بتواند در حضور ہمہ آنرا بجا بیاورد

هیئت دولت جدید پس از معرفی در کاخ سعد آباد



از راست به چپ: آقای نظام مساف - وزیر داد گستر - آقای دکتر عباس ادهم - وزیر بهداری - آقای جواد بوشهری - وزیر کشاورزی - آقای هژیر نخست وزیر - آقای دکتر اقبال - وزیر فرهنگ - آقای سپهبد امیر احمدی - وزیر جنگ - آقای خلیل فهیمی - وزیر کشور - آقای عدل (منصور السلطنه) - وزیر مشاور آقای دکتر شادمان - وزیر اقتصاد - آقای نادر آراسته - وزیر پست و تلگراف - آقای جمال امامی - وزیر مشاور

برای وزارت راه فعلا کسی معرفی نمیشود و تا تعیین وزیر راه آقای سعیدی بسمت معاونت وزارت راه معرفی و امور وزارتخانه را اداره خواهند کرد

گزارش تیر ماه ۱۳۲۷

سه شنبه ۱ تیر ماه آقای وزیر کابینه خود را بمجلس شورای ملی معرفی نمودند

۴شنبه ۲ تیر ماه نمایشگاهی که توسط اعضای انجمن هنرمندان ایران تاسیس گردیده بود توسط والا حضرت شمس پهلوی افتتاح گردید
جمعه ۴ تیر ماه ژنرال شور اتسکیف رئیس هیئت امریکائی مستشاری ژاندارمری با هوایما تهران راترك نمودند

جمعه ۵ تیره ماه در سازمان جوانان شیرو خورشید سرخ جشن مجللی با حضور والا حضرت شمس پهلوی برپا گردید

سه شنبه ۸ تیر ماه مجلس از ۹۶ نفر عده حاضر ۷۷ نفر به دولت وزیر رای اعتماد دارند

شنبه ۱۲ تیر ماه هیئت وزیران تصویب نامه ای مبنی بر منع فروش انواع نوشابه های الکلی در شهرستانهای مشهد و قم و شهرری صادر نمودند

دوشنبه ۱۴ تیر ماه - اعلیحضرت همایونی ساختمان جدید بخش زنانه آسایشگاه شاه آباد را افتتاح فرمودند

والا حضرت شاهپور محمود رضا و والا حضرت فاطمه پهلوی برای استفاده از تعطیل تایستان بایران مراجعت نموده وارد تهران شدند .

سه شنبه ۱۵ تیر - در جلسه مجلس آقای نخست وزیر اظهار نمودند که امور وزارت دارائی را خودشان عهده خواهند بود

چهارشنبه ۱۶ تیر مسابقه تیر اندازی سالیانه ارتش در

میدان تیر (شیان) در پیشگاه اعلیحضرت همایونی انجام گردید
شنبه ۱۹ تیر آقایان لطفعلی معدل و جهانگیر تفضلی بعنوان

صاحبان اخلاق روح جامعه خود هستند

معاونین نخست وزیر حضور اعلی حضرت همایونی معرفی شدند
سه شنبه ۲۲ تیر اعلی حضرت همایونی تصمیم قبولی دعوت
پادشاه انگلستان را برای عزیمت بلندن بوسیله رئیس مجلس باطلاع
نمایندگان مجلس رساندند

اعلامیه ای دربار منتشر نمودند اعلی حضرت همایون شاهنشاهی را
دعوت نموده اند ده مسافرت خصوصی بانگلستان بفرمایند و ضمناً
در مراسم افتتاح المپاد شرکت فرمایند اعلی حضرت همایونی این
دعوت را قبول فرموده



والا حضرت شمس پهلوی درموزه آثار صنعتی هنر
مندان دیده میشوند

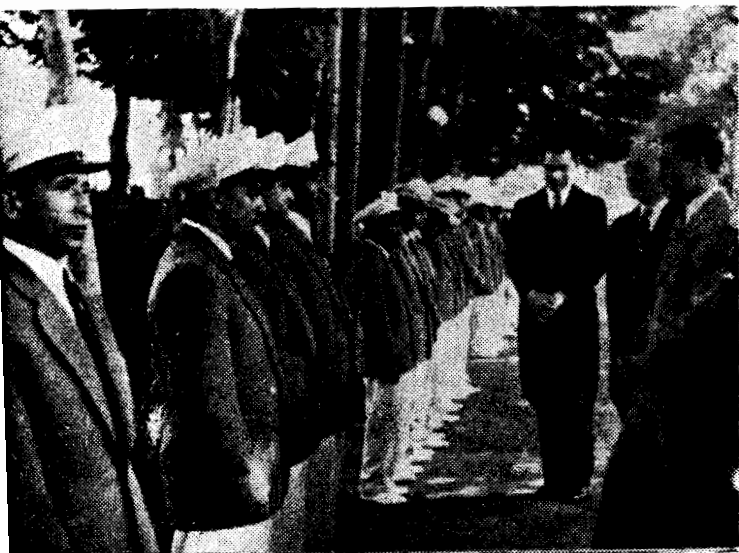
سه شنبه ۲۶ تیرماه - آقای هژبر نخست وزیر موضوع
مسافرت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را با اطلاع نمایندگان مجلس رسانیدند
دو شنبه ۲۸ تیر ماه - پنجاه نفر از قهرمانان ایرانی
برای شرکت در مسابقه های المپیک لندن با هواپیما از تهران عزیمت نمودند
سه شنبه ۲۹ تیر ماه با « یورک » هواپیمای برادر
پادشاه انگلستان در ساعت سه بعد از ظهر بساعت لندن وارد
انگلستان گردیدند



اعلیحضرت همایون شاهنشاهی باقیچی طلا نوار سه
رنگی را که جلوی ساختمان جدید آسایشگاه زنان شاه
آباد کشیده شده قطع میفرمایند

گزارش ماه مرداد ۱۳۲۷

شنبه ۲ مرداد - مجلس بودجه يك دوازدهم تیرماه را تصویب نمودند
پنجشنبه ۷ مرداد - مراسم افتتاح مسابقه های المپیک ۱۹۴۸ با حضور اعلیحضرت همايونی و ژرژ ششم پادشاه انگلستان به عمل آمد .

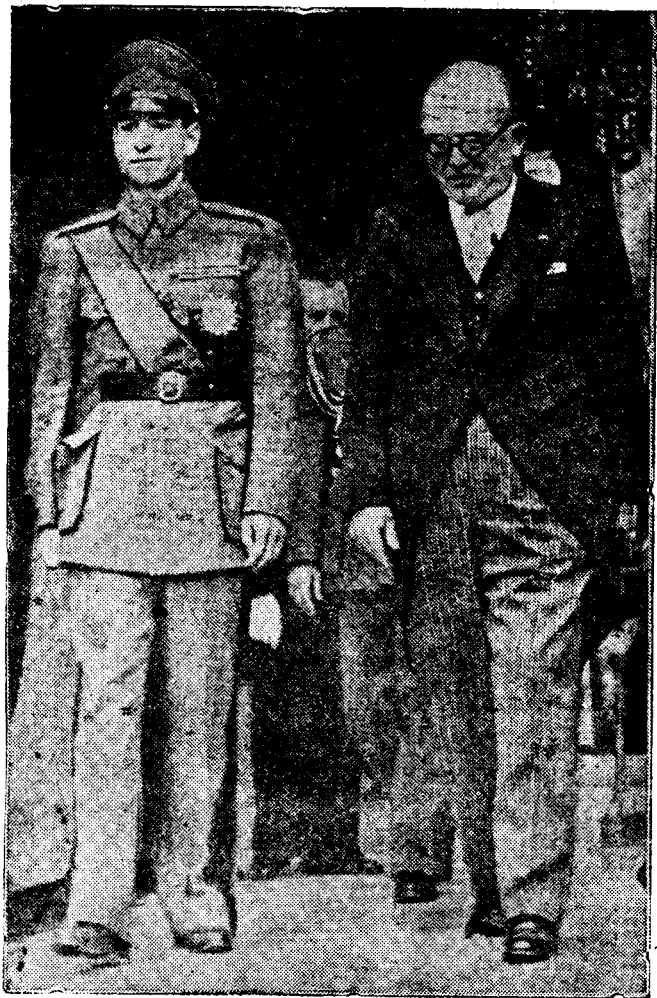


فهرمانان ایرانی که برای شرکت در مسابقه های جهانی المپیاد انتخاب شده بودند در کاخ سعدآباد بحضور ملوکانه شرفیاب گردیدند

ایکی چیزی است که بیش از هر چیز مردم را خلع سلاح می



اعلیٰ حضرت ہمایونی و ژرژ ششم پادشاہ انگلستان



اعلیٰ حضرت ہمایونی و رئیس جمہور فرانسه

یکشنبه ۱۰ مرداد اعلیحضرت همایونی بر حسب دعوت
رئیس‌جمهور فرانسه از لندی بسوی پاریس پرواز نمودند



اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در مسجد مسلمین در
پاریس دیده میشوند

شنبه ۱۶ مرداد اعلیحضرت همایونی بر حسب دعوت رئیس
جمهوری سوئیس بسمت سوئیس عزیمت فرمودند
سه شنبه ۱۹ مرداد - اعلیحضرت همایون شاهنشاهی
بیاتخت سوئیس وارد و در قصر رئیس شورای کشور های متحد
سوئیس مورد پذیرائی صمیمانه قرار گرفتند
یک شنبه ۲۵ مرداد - مجلس پیشنهاد آقای حائری
زاده تبره ای اضافه نمودند که کلیه اشخاصی که در محاکم
نظامی محکوم شده اند درخواست فرجام نمایند
چهارشنبه ۲۷ مرداد اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از ژنو
مسافرت با ایتالیا و بسوی رم پرواز نمودند
پنجشنبه ۲۸ مرداد استیضاح آقای عباس اسکندری مطرح
شد و در جلسه شنبه ۳۰ مرداد خاتمه یافت
یکشنبه ۳۱ مرداد - استیضاح آقای اردلان نسبت به
تصوینامه دولت راجع به ارزش مطرح گردید و در جلسه دو شنبه
اول شهریور پایان یافت

گزارش شهریور ماه سال ۱۳۲۷

پنجشنبه ۴ شهریور - اعلیحضرت همایونی پس از مشاهده
شهر های کشور ایتالیا بوسیله طیاره سلطنتی بسوی ایران پرواز
فرمودند .

جمعه ۵ شهریور - اعلیحضرت همایونی در ساعت ۵ بعد
از ظهر بایران وارد گردیدند و ۲۱ تیر توپ شلیک شد اعلیحضرت
همایونی شرح ذیل را بنام پیام بملت ایراد فرمودند .
با تأسف زیادی که از ترك خاک میهن عزیز داشتم همانطوری
که قبل از حرکت گفته بودم اگر امیدی برای مطالعات وضعیت
دنیا و آشنائی بمسائل جدید و سعی و مجاهدت در اتخاذ تدابیر
لازم و اقدامات مؤثر برای رفاهیت ملت ایران نمیداشتم هرگز
باین مسافرت مبادرت نمیکردم و یقین دارم این مسافرت و آشنائی

ریا کاری هدید ایست که فسق و فجور به پیشگاه

با زعمای ملل از جنبه های مختلف و بخصوص از لحاظ حفظ آرمان ملی ما که عظمت و استقلال و رعایت حقوق و حاکمیت ایران است نتایج مفیدی در بر داشته باشد

چیزیکه جای کمال خوشوقتی من در این مسافرت بود این است که از نزدیک دیدم ملل دیگر دنیا نه فقط آشنائی با ایران دارند و کشور ما را می شناسند بلکه حس احترامی را برای ما قائل هستند و این بدیهی است هر ملتی که در دنیا علاقمند به استقلال و تمامیت و حق حاکمیت خود بود و سعی و کوشش در حفظ آن نمود و بالاخره ملت مردانگی و شایستگی خود را ابراز و اعلام داشت این ملت قطعاً مورد تکریم و احترام قرار میگیرد و باید بگویم که ملت ایران این خصائل را دارا می باشد معیناً باید در راه سربلندی و افتخار کوشید و نقائص زندگی را با علاقمندی و از خود گذشتگی مرتفع ساخت .

در این خصوص دو نکته را باید مورد نظر قرار داد یکی اینکه باید دولت و مجلس و سائل آسایش و راحتی عموم مردم را با وضع قوانین و مقررات مفید و ایجاد مسائل فراهم آورند و دیگر در واقع وظیفه افراد نسبت بهین است که آنها باید همیشه محترم بوده و ملت در حفظ و نگاهداری این وظیفه اهتمام ورزد و عموم افراد ملت از هر حیث کوشش کنند ، خدمات و وظائفی را که در برابر کشور و مردم برعهده دارند انجام دهند .

در این موقع که قدم بذاك میهن عزیز میگذارم لازم می دانم مراتب رضامندی خود را نسبت به عموم هم میهتان عزیز اظهار دارم و همینطور از دولت و تمام افراد و عناصری که در حدود وظیفه خود و مدت غیبت من از مراقبت و دقت در امور فرو گذار نکرده اند اظهار خوشوقتی نمایم : شاید در آتیه نزدیکتری بشود بیشتر بحث و در مسائل صحبت کرد و تدابیر لازم اتخاذ نمود که در بهبود اوضاع عمومی مردم مؤثر باشد ، من همیشه بیاری خداوند متعال و کمک و همراهی ملت ایران امیدوار بوده و

تقوی تقدیم میکند

اکنون نیز آرزو دارم بتوانم توفیق پیدا کنم که در آینده قدم های مؤثری برای اصلاحات مملکت برداشته شود.

دوشنبه ۸ شهریور - هیئت وزیران تصویب نمودند .

هیئت وزیران در جلسه مورخه ششم شهریور تصویب نمودند که چون در وزارتخانه ها و ادارات دولتی یا دستگاه هاییکه بیا سرمایه دولت اداره میشوند یا شهرداری ها کسانیکه بنحوی از انحاء حقوق می گیرند نمیتوانند با داشتن شغل دیگری از قبیل ریاست یا عضویت هیئت مدیره شرکت های خصوصی و یا داشتن هر گونه شغل آزاد دیگری از قبیل شرکت کردن در اداره روزنامه خواه بعنوان صاحب امتیاز یا مدیر یا سر دبیر و یا عضویت هیئت تحریریه و امثال آنها با انجام وظائف خود بطوریکه لازم است اقدام نمایند لذا باید کلیه این قبیل اشخاص بعنوان اذن اقتضای اداری از خدمت برکنار شوند .

پنجشنبه ۱۱ شهریور - آقای سررتیب صفاری مجددا بر ریاست اداره شهربانی کل کشور منصوب و مشغول کار شدند .

یکشنبه ۱۴ شهریور - آقای عبدالقدیر آزاد استیضاح نامه ذیل را بمجلس تقدیم داشتند (اینجانب دولت آقای وزیر را نسبت بتوقیف مطبوعات و اختناق آزادی و قیام علیه قانون اساسی و مشروطیت استیضاح میکنم .

پنجشنبه ۱۸ شهریور - در جلسه مجلس دولت باقیمد دو فوریت لایحه تامین هزینه هیئت سرپرستی حجاج را تقدیم نمود که از هر مسافر یک هزار ریال اخذ شود .

شنبه ۲۰ شهریور - آقای محمد علی جناح فرماندار کل پاکستان در سن ۷۱ سالگی بر اثر سکته در گذشت از طرف اعلیحضرت و مجلس تلگراف تسلیت بعنوان خواهر آن مرحوم صادر شد .

یکشنبه ۲۱ شهریور - از طرف دولت آقای صدر بسمت

مقتصر کسی نیست که هر تکب گناه گردیده بلکه کسی

امیر الحاج و آقای حاذقی نماینده مجلس به معاونت امیر الحاج کاروان حج منصوب شدند .

۳ شنبه ۲۳ شهریور - آقای رئیس مجلس طوسی نطقی از مرك آقای جناح اظهار تأسف نمود و بملت همکیش و همسایه تسلیمت گفتند .

چهار شنبه ۲۴ شهریور - آقایان تفضلی و معدل معاونین نخست وزیر مستعفی شدند .

۳ شنبه ۳۰ شهریور - آقای مآفی وزیر دادگستری نیز مستعفی شدند .

۴ شنبه ۳۱ شهریور - روسای عشایر و ایلات که بتهران آمده بودند به پیشگاه اعلیحضرت همایونی شرفیاب شدند .

گزارش مهرماه سال ۱۳۲۷

پنجشنبه ۱ مهر - اعلیحضرت همایونی بدانشگاه جنگ تشریف فرما شدند و گواهینامه بیست نفر افسران فارغ التحصیل دوره ستاد را اعطاء فرمودند .

پنجشنبه ۱ مهر - آقای نخست وزیر آقای گلشایبان را به وزارت دادگستری و آقای وارسته را بوزارت دارائی و آقای اشرفی را بوزارت اقتصاد ملی و آقای دکتر شادمان را بوزارت کشاورزی معرفی نمودند .

یکشنبه ۴ مهر - مجلس لایحه یکدوازدهم بودجه را تصویب نمودند و آقای نخست وزیر راجع بکمیایی غله و نان توضیحاتی دادند .

دوشنبه ۵ مهر - اعلیحضرت همایونی برای زدن اولین کلنگ حفر تونل کوهرنگ با هواپیما باصفهان مسافرت فرمودند .
دوشنبه ۵ مهر - والا حضرت شهنواز پهلوی برای تحصیل با هواپیمای سوئدی بسویس عزیمت فرمودند .

سه شنبه ۶ مهر - اولین کلنگ ساختمان تونل کوهرنگ

است که او را در ظلمت جهل باقی گذارده

بوسیله اعلیحضرت همایونی زده شد .

جمعه ۹ مهر - اعلیحضرت همایونی پس از بازدید کار -
خانجات و بیمارستانهای اصفهان شهرستان نائین عزیمت فرمودند .
شنبه ۱۰ مهر - اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از طریق کاشان
و قم به تهران معاودت فرمودند .

سه شنبه ۱۳ مهر - آقایان کفائی و اقبال پیشنهاد کردند که
که گزارش کمیسیون دادگستری مبنی بر برائت آقای قوام از اتهامات
منتسبه قرائت شود .

چهارشنبه ۱۴ مهر - زلزله شدیدی در مشهد و قوچان و
بجنورد و شیروان و باجگیران حادث شد و خسارت هنگفتی وارد ساخت
آقای وارسته وزیردارائی مستعفی شدند .

جمعه ۱۶ مهر - جشن سالیانه فرهنگ در تالار دیورستان
نوربخش در پیشگاه ملوکانه انجام گردید در این جشن اعلیحضرت
همایونی گواهینامه ها و مدال ها و جوایزها را گردان اول را
توزیع فرمودند .

یکشنبه ۱۸ مهر - مراسم اسب دوانی گرگان برای اولین
دفعه در پیشگاه اعلیحضرت همایونی در بندر شاه انجام گردید .
دوشنبه ۱۹ مهر - اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با عطار سلطنتی
از بندر شاه به تهران عزیمت فرمودند .

یکشنبه ۲۵ مهر - جشن شانزدهمین سال تاسیس نیروی هوایی
با حضور اعلیحضرت همایونی برگزار گردید .
پنجشنبه ۲۹ مهر - آقای آزاد با ستیضاح مبادرت کردند
و دنباله مطالب ایشان بجلسات بعد نشید .

جمعه ۳۰ مهر - دانشگاه روحانی در مدرسه عالی سپهسالار
با حضور اعلیحضرت همایونی افتتاح و دانشکده معقول و منقول بجای
دیگر منتقل گردید .

فرزند بد کار مانند انگشت ششم است اگر بیرندش

گزارش آبانماه ۱۳۴۷

شنبه ۱ آبانماه کمیونی در دفتر آقای وزیر کشاورزی با حضور آقایان معاونین وزارت کشور تشکیل و نسبت بآبادی و عمران قنوت بلوچستان تصمیماتی اتخاذ گردید



والاحضرت شهناز برای تحصیل با هواپیمای سوئدی بسویس عزیمت میفرمایند این عکس در محوطه فرودگاه از والاحضرت برداشته شده آقای احمد شفیق و پرستاران درالترام میباشند

خشم را اول دیوانگی و آخر پشیمانی است

یکشنبه ۲ آبانماه - چون مصادف با روز اعیای منشور ملل متحد میباشد لذا از طرف جمعیت ایرانی طرفدار سازمان ملل متحد جشن مفصلی برپا گردید

دوشنبه ۳ آبانماه - مراسم جشن هفت روزه شیروخو شهید اعلام و دانش آموزان پسر عضو سازمان جوانان شیروخورشید سرخ در خیابانها رژه میروند

سه شنبه ۴ آبانماه جشن سالیانه قهرمانی کشور با حضور اعلیحضرت همایونی در ورزشگاه امجدیه با گزارشده چهارشنبه ۵ آبانماه در جلسه مجلس اعتبار یکدوازدهم مهر ماه بتصویب رسید

کلیه قهرمانان ورزشی ساعت ۹ در کاخ مرمر حضور ملوکانه شرفیاب گردیدند و مدالها را از دست اعلیحضرت همایونی دریافت نمودند

پنجشنبه ششم آبانماه - والا حضرت شاهدخت شمس پهلوی بیمارستان زنان را بازدید نمودند هیئت مدیره جمعیت شیروخورشید در این بازدید حضور داشتند

استیضاح آقای عبدالقدیر آزاد از دولت تعقیب شد
جمعه ۷ آبانماه - آسایشگاه مسلولین شاه آباد از طرف والا حضرت شاهدخت شمس پهلوی بازدید گردید.
ساعت ۱۱ صبح اعلیحضرت همایون شاهنشاهی باهوا بیمای اختصاصی مدت نیم ساعت پرواز فرمودند

دوشنبه ۱۰ آبانماه والا حضرت شمس پهلوی به دارایتم مظفری تشریف فرما و رسماً افتتاح فرمودند

دوشنبه ۱۰ آبانماه آقای ابوالحسن ابتهاج مدیرکل بانک ملی ایران که برای شرکت در جلسه سالیانه بانک بینالمللی با آمریکا مسافرت نموده بودند به تهران وارد شدند

سه شنبه ۱۳ آبانماه اعلیحضرت همایونی کانون کار و آموزش سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی را بازدید فرمودند

تاریخ سیر خود را بر زندگی مردان بزرگ نهاده است

جمعه ۱۴ آبانماه آخرین دوره مراسم اسب‌دوانی بائیز در پیشگاه ملوکانه انجام گردید

شنبه ۱۵ آبانماه آقای هژیر و همکاران ایشان مستعفی شدند
یکشنبه ۱۶ آبانماه اولین سنگ بنای کارخانه کاغذسازی ایران بدست والا حضرت شاهپور عبدالرضا درورامین نصب گردید
دوشنبه ۱۷ آبانماه آقای مارگرو وزیر مختار جدید دولت رمانی حضور اعلی حضرت همایونی شرفیاب شدند استوار نامه خود را تقدیم نمودند

آقای رئیس مجلس بموجب اوراق امضاء شده تمایل مجلس زانست به نخست وزیری آقای ساعد بهرض همایونی رساندند
سهشنبه ۱۸ آبانماه والا حضرت اشرف پهلوی با هواپیما بصوب هندوستان عزیمت نمودند

دوشنبه ۲۴ آبانماه اعلی حضرت همایون شاهنشاهی بواسطه عارضه سرما خوردگی بکاخ مرمر تشریف فرما نشدند و در کاخ اختصاصی استراحت فرمودند
سهشنبه ۲۵ آبانماه آقای ساعد نخست وزیر هیئت دولت را حضور اعلی حضرت همایونی معرفی کردند

چهارشنبه ۲۵ آبانماه آقای جمال امامی و آقای دکتر طاهری وزیران مشاور در کاخ ایض حاضر و مشغول کار شدند
پنجشنبه ۲۸ آبان- اعلامیه ذیل از طرف دربار شاهنشاهی منتشر گردید.

اعلامیه دربار شاهنشاهی

این اعلامیه در ۲۸ آبانماه از طرف وزارت دربار شاهنشاهی صادر گردید و بامداد ۲۸ آبانماه منتشر شد نظر همین اعلامیه نیز از طرف دربار سلطنتی مصر در قاهره منتشر گردید علیا حضرت ملکه فوزیه پهلوی که از دیر زمانی مبتلا به کسالت بودند و بیش از سه سال است که بدستور اطباء جهت تغییر آب و هوا و معالجه به قاهره تشریف فرما شده اند بعد از مدتی مداوا متأسفانه اینطور

در هر کاری میانه روی را از دست ندهید

تشخیص داده شده است که اقامت دائمی در ایران بواسطه ناسازگاری آب و هوا برای مزاج ایشان مضر و خطرناک است و معذور از مراجعت هستند لذا اراده ملوکانه اقتضا فرمود که محض خطر سلامت معزی الیها از معاودتشان بایران صرف نظر شود و با رضایت طرفین طبق قانون مقدس اسلام مواصلت بتفریق و طلاق منتهی گردد بدینوسیله است این پیش آمده که موجب و علت اصلی آن کسالت مبتدع علیا حضرت است باعث هیچگونه ترازلی در روابط دو کشور نبوده و مناسبات فیما بین که خوشبختانه بر اساس دوستی و خلوص و صمیمیت دیرین مستقر و محکم است کماکان باقی و برقرار خواهد بود .

وزیر دربار شاهنشاهی - محمود جم

- اعلیحضرت ملک فاروق پادشاه مصر نیز ملکه فریده همسر خود را طلاق دادند

یکشنبه ۳۰ آبانماه - آقای نخست وزیر هیئت دولت را بمجلس معرفی نمودند .

تشکیل کابینه و معرفی حضور اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

ساعت ده و نیم صبح ۳۱ آبانماه آقای ساعد نخست وزیر دولت جدید را در کاخ اختصاصی به شرح زیر حضور اعلیحضرت همایونی معرفی نمودند .

آقای محسن صدر (صدرالاشراف)	وزیر دادگستری
آقای دکتر امیر اعلم	وزیر بهداشت
آقای سپهبد امیر حمیدی	وزیر جنگ
آقای علی اصغر حکمت	وزیر خارجه
آقای دکتر محمد سجادی	وزیر فرهنگ
آقای عباسقلی گلشایان	وزیر دارائی
آقای نادر آراسته	وزیر پست و تلگراف
آقای دکتر اقبال	وزیر راه

عفت و تقوی برای هر کس از بهترین صفات هاست

آقای آقا خان اشرفی
 وزیر اقتصاد ملی
 آقای دکتر احمد مقبل
 وزیر کشاورزی
 آقای جمال امامی
 وزیر مشاور
 آقای دکتر طاهری
 وزیر مشاور
 وزیر کشور بعد تعیین خواهد شد و تا انتخاب وزیر کشور
 امور آن وزارتخانه تحت نظر آقای نخست وزیر اداره خواهد شد.



آقای ساعد نخست وزیر ، آقای دکتر اقبال وزیر راه را بسمت وزیر
 بهداشتی و رسیدگی بامور وزارت کشور و آقای دکتر سجادی وزیر فرهنگ
 را بسمت وزیر راه و آقای دکتر زنکنه را بسمت وزیر فرهنگ باعلیه حضرت
 همایونی و بمجلس معرفی نمودند این عکس روز ۲۱ آذر از اعضای کابینه
 پس از تغییرات اخیر برداشته شده است

حسود را آزار مده که خود در آتش بی پایانی میسوزد

گزارش آذرماه ۱۳۲۷

دوشنبه ۱ آذر - آقای جان کوبرو ابلی سفیر کبیر آمریکا در تهران با هواپیما بسوی بیروت عزیمت کردند تا از آنجا به آمریکا مسافرت کنند .

سه شنبه ۲ آذر - آقای مهندس رضوی در برنامه دوت نطق مشروح و موثری ایراد نمودند .

چهارشنبه ۳ آذر - آقای صدرالاشراف وزیر دادگستری عدم قبولی خود را از پست و وزارت دادگستری کتبا بآقای نخست وزیر تسلیم نمودند .

پنجشنبه ۳ آذر - آقای دکتر امیراعلم وزیر بهداری استعفای خود را از مقام وزارت بهداری تقدیم آقای نخست وزیر نمودند
یکشنبه ۷ آذر - آقای نوری اسفندیاری وزیر امور خارجه سابق از سوئد به تهران وارد شدند

دوشنبه ۸ آذر - والا حضرت شاهپور عبدالرضا از کارخانجات بانك بازدید فرمودند در این بازدید آقایان فروهر مدیرکل بانك و مهندس زنکنه حضور داشتند
چهارشنبه ۱۰ آذر - خط هوایی بین ایران و هندوستان افتتاح گردید .

یکشنبه ۱۴ آذر آقای شیخ محمدابن ضاوی رئیس دفتر والا حضرت ولیعهد ابن سعود به نمایندگی از طرف اعلیحضرت ابن سعود بوسیله قطار وارد اهواز شدند مشارالیه حامل هدایایی برای اعلیحضرت هما یون شاهنشاهی هستند

سه شنبه ۱۶ آذر - والا حضرت شاهپور عبدالرضا با هواپیما بصوب آمریکا عزیمت نمودند

چهارشنبه ۱۷ - آقای بارون کوسکنن وزیر مختار فنلاند در کاخ مرمر به پیشگاه ملوکانه شرفیاب و استوار نامه خود را تقدیم داشتند .

خی شروئی با مردمان از بهترین صفات است

يك شنبه ۲۱ آذر بمناسبت روز تخليه آذر با بجان و فرار
متجاسرين و ورود قواى انتظامى كشور به تبريز رژه ارتش در
ميدان جلاليه با حضور اعلی حضرت همايونى بر گزار شد.
دوشنبه ۲۲ آذر - مستر جرج آلن معاون وزارتخانه امريكا
ورئيس هيئت نمايندگى امريكا در مجمع (يونسكر) از راه بغداد با
هواپيماى وابسته نظامى امريكا در بيروت وارد شد
سه شنبه ۲۳ آذر - آقای سيد محمد طباطبائى معاون پارلمانى
نخست وزير و سرپرست اداره كل تبليغات و سيده آقای نخست وزير
در كاخ مرمر بحضور ملوكانه معرفى گرديدند



آقای شيخ محمد ابن ضاوى نماينده
اعلی حضرت ابن سعود كه بحضور اعلی حضرت
همايونى شريفاب شدند

شنبه ۲۷ آذر - والا حضرت اشرف پهلوی و همراهان از سفر هندوستان بتهران مراجعت نمودند
يكشنبه ۲۸ آذر آقای حکمت وزیر امور خارجه در کاخ مرمر بحضور ملوکانه شرفیاب و آقای محمود صلاحی معاون اداری و آقای دکتر علیقلی اردلان معاون سیاسی وزارت امور خارجه را بحضور ملوکانه معرفی نمودند.

گزارش دیماه ۱۳۲۷

بنجشنبه ۲ دیماه - آقای نخست وزیر با اتفاق آقای دکتر طاهری وزیر مشاور باستانه مقدسه تشریف حاصل نمودند
شنبه ۴ دیماه - آقای سادچیکف سفير کبير دولت اتحاد جماهیر شوروی آقای حکمت وزیر امور خارجه را در وزارت امور خارجه ملاقات نمودند.

يكشنبه ۵ دیماه از طرف آقای وزیر امور خارجه ناهاری در کاخ وزارت خارجه داده شد.
- آقای لیقوانی نماینده مجلس شورای ملی بحضور اعلیحضرت همایون شاهنشاهی شرفیاب گردیدند.
سه شنبه ۷ دیماه نخست وزیر مصر نقراشی پاشا به دست يك جوان ۲۱ ساله بقتل رسید.
يكشنبه ۱۲ دیماه از طرف آقای نخست وزیر تلگراف تسلیت آمیزی جهت آقای ابراهیم عبدالهادی پاشا نخست وزیر جدید مصر متخابره گردید.

دوشنبه ۱۳ دیماه آقای منت او بن نماینده امریکائی اتحادیه سازمان های صلیب سرخ و هلال وار د تهران شدند.
چهارشنبه ۲۵ دیماه آقای شیخ الاسلام ملایری رئیس کمیسیون خبریه تهران در کاخ مرمر بحضور ملوکانه شرفیاب شدند.
شنبه ۱۸ دیماه آقای دکتر محمود حسامی رئیس سابق دانشکده علوم و استاد دانشگاه بحضور ملوکانه شرفیاب گردیدند.

حسود در کار ها موفق نمیشود زیرا حصار حسادت

یکشنبه ۱۹ دیماه آقای فروهر رئیس هیئت مدیره و مدیر کل بانک صنعتی و معدنی بحضور ملوکانه در کاخ مرمر شرفیاب گردیدند
دوشنبه ۲۰ دیماه آقای سنت اوین با اتفاق آقای رئیس مجلس بحضور اعلی حضرت همایونی شرفیاب شدند .
سه شنبه ۲۱ دیماه آقای سنت اوین نماینده صلیب سرخ امریکا در خاور میانه با هواپیما تهران را ترک نمودند .



آخرین لحظه وداع اعلی حضرت همایون شاهنشاهی
با والاحضرت شهناز یهالوی هنگامی که والاحضرت
شهناز در آغوش پدر تاجدار خود آخرین بوسه
خدا حافظی رامیگیرد

مانع از پیشرفت اوست

چهارشنبه ۲۲ دیماه برحسب وقتی که تعیین شده بود ساعت ۱۰ صبح والا حضرت شاهدخت اشرف بهلوی با اتفاق هیئت مرکزی سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی در کاخ مرمر بحضور اعلیحضرت همایونی شرفیابی حاصل کردند.

یکشنبه ۲۶ دیماه اعضای هیئت عالی برنامه ۷ ساله بحضور ملوکانه شرفیاب گردیده و در اطراف او بر نامه توضیحاتی مروض داشتند پنجشنبه ۳۰ دی آقای سادچیکف سفیر کبیر شوروی در وزارت امور خارجه از آقای حکمت وزیر امور خارجه ملاقات کردند.

گزارش بهمن ماه سال ۱۳۲۷

شنبه ۲ بهمن کمیون دارائی با حضور آقای وزیر دارائی و آقای بهنیا معاون آن اداره تشکیل لایحه متقاعدین به تصویب رسید دوشنبه ۴ بهمن - آقای اسکندری در مجلس به استیضاح خود درباره نفت ادامه دادند.

سه شنبه ۵ بهمن اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با هوایمی اختصاصی در فراز طهران پیروز درآمدند.

چهارشنبه ۶ بهمن کمیون بودجه با حضور آقای خواجه نوری معادن وزارت دارائی در مجلس تشکیل گردید.

شنبه ۹ بهمن آقای سیدعلی ظهیر سفیر هندوستان در تهران بمعیت بانو و دوشیزه ظهیر بوسیله قطار راه آهن وارد تهران شدند جشن سردوشی دانشکده افسری در پیشگاه ملوکانه انجام گردید ستاد ارتش از عده ای از رجال دهوت نموده بودند.

آقای سیفاله نواب رئیس اداره کل آمار و ثبت احوال بحضور ملوکانه شرفیابی حاصل نمودند.

دوشنبه ۱۲ بهمن آقای سالار بهزادی نماینده بم حضور ملوکانه شرفیاب شدند

چهارشنبه ۱۳ بهمن کمیون بهداری با حضور آقای دکتر نفیسی معاون وزارت بهداری در مجلس تشکیل گردیده و در اطراف لایحه بنگاه باستور مطالعات بعمل آمد.

پنجشنبه ۱۴ بهمن - تظاهرات و میتینگ دانشجویان درباره الفای امتیاز نامه نفت و بانک شاهی در جلوی مجلس شورای ملی به عمل آمد.

شرح واقعه سوء قصد باعلیحضرت جوان بخت ایران
در ۱۵ بهمن ماه ۱۳۲۷ در دانشگاه

معجزه ای بوقوع پیوست و خداوند
شاهنشاه را نجات داد

لحظات سوء قصد و بعد از آن ، از نظر چند

شاهد معتبر

دو شاهد معتبر. آقای نادری در آراسته وزیرپست و تلگراف ،
سرهنگ دفتری رئیس دژبانی که هر دو در موقع سوء قصد از
نزدیک شاهد واقعه بوده اند و شوفر مخصوص اعلیحضرت
همایونی و جو عکاس که در محل حادثه حضور داشته اند و نیز
سرتیپ دکتر پارسا رئیس بیمارستان هماره یک ارتش یوسف آباد
جریان حادثه سوء قصد و لحظات بعد از آن را در بیمارستان برای
شما شرح میدهد .

آقای آراسته وزیرپست و تلگراف میگوید :
دستهایم را بیازوان شاهنشاه گرفتیم « هنگامی که
اعلیحضرت همایونی بطرف پله های در ورودی دانشکده حقوق
متوجه شدند ، صدای تیر بلند شد من خیال میکنم ضارب در سمت
راست بود . وقتی تیر بلب بالای شاهنشاه خورد اعلیحضرت سر
خود را پائین آوردند .

از لب و بینی شان خون بیرون میزد .
در هیاهویی که در این وقت برپا شد . من نفهمیدم تیر
بکدام نقطه صورت خورده است . اعلیحضرت همایونی دستشان
را جلوی صورتشان گرفتند . من در این لحظه ، در برابر ایشان
بودم . دستهایم را بدو بازوی شاهنشاه گرفتم میخواستم ایشان

در باره هر حرف کوچکی فکر کن آنکه بر زبان آر

را از صحنه ماجرا خارج کنیم ، ولی حس کردم که اعلیحضرت همایونی باوجود جراحتی که بایشان وارد شده مایل هستند از بله ها بالا رفته بداخل عمارت دانشکده حقوق تشریف فرما شوند .

خونسرد بودند و هنوز بوخامت آن لحظه بی نبرده بودند مثل این بود که این واقعه را مهم تلقی نفرموده اند . و می - خواهند بدانشکده حقوق بروند و در جشن شرکت کنند در این لحظات . بار دیگر صدای تیر بلند شد .

ژاکت و دستمال جیب من و همچنین ساعت من و دستم خونی شده بود . اعلیحضرت همایونی دستهای مرا بکنار زده دور خود پیچ خوردند . من خیال کردم ازچند طرف حمله شده است . در این وقت چشمم بقیافه ضارب افتاد . قیافه یکمرد سبع ودیوانه را داشت . اسلحه بدست ایستاده بود . آدم متوسط السقامه ای بود يك كت قهوه ای بتن داشت .

شاهنشاه نیز بقیافه وحشت انگیز ضارب نگاه کردند . پنج تیر از طرف او شلیک شد و در اینوقت سرهنك دفتري را دیدم که در میان صحنه ظاهر شد . اعلیحضرت همایونی را بطرف اتومبیل هدایت نمود ولی شاهنشاه هنوز مایل نبودند وارد اتومبیل شوند .

من و آقای محسن قراگوزلو . رئیس تشریفات دربار ، خودرا داخل یکی از اتومبیل های دربار انداختیم . مامورین پلیس مانع از خروج اتومبیل های روسای دربار و وزیران بودند . بهر ترتیب بود يك افسر پلیس ، در را بروی ما باز کرد تاخیر باعث شد که اتومبیل اعلیحضرت همایونی از نظر ما نابدید شود . نمی دانستیم شاهنشاه بکدام طرف رفته اند بقصر اختصاصی که رفتیم دریافتیم اعلیحضرت همایونی در بیمارستان ارتش در یوسف آباد هستند . بهمان طرف حرکت کردیم . در بیمارستان عده ای جمع بودند . وقتی آقای دکتر اقبال را دیدم بطرف ایشان دویدم آقای دکتر اقبال و يك پزشك نظامی مژده سلامتی شاهنشاه را

تکبر بدترین بلاهاست

دادند . در اينوقت من بيادم افتاد كه كسانيكه در دانشگاه بودند و سوء قصد را ديده يا خبر آنرا شنيده اند ، اكنون در اضطراب و نگراني هستند .

بهمين جهت بزودي با آقاي سرتيب صفاري عازم دانشگاه شديم ، تا از طرف دولت مزده سلامتي شاهنشاه را اعلام كنيم . وقوع تير اندازي چون ساعقه اي صدا کرده بود . هيچ كس انتظار چنين عملي را نسبت بشاهنشاهي كه ملت پرور است و در قلب مردم جاي دارد ، نداشت همه مات و مبهوت بودند . چنانكه خود من نيز ، وقفي تير اول صدا كرد . بجلي وقوع اين را غير منتظره ميدانستم كه نمي فهميدم چه حادثه اي رخ داده است . در آن لحظات کوتاه همه دست پاچه شده بودند



اول حضرت همايون شاهنشاهي در بستر بيماري ديده ميشود

مملكت روي عدل و انصاف بر قرار است

پس از بازگشت از بیمارستان ، در دانشگاه گروه کثیری دور مارا احاطه کردند . اشك در چشمان اغلب آنها پر بود . زن و مرد بها میگفتند : « ترا بخدا راست بگوئید . آيا شاه سلامت است ؟ هيچ آسبى بشاه نرسیده است . مى توانيد بما قول بدهيد كه شاه ما سلامت است . » ما قول داديم و آقای سراپ صفارى دستور دادند . خروج مردم از محوطه دانشگاه آزاد شود . مردم بها تبريك گفتند و در حاليكه فریاد « زنده باد شاه » بلند بود . از دانشگاه خارج ميشدند . سرهنگ دفتري رئيس دژبانى ، ميگويد :

من پالتوى خونی امرا نگاه داشته ام ؟

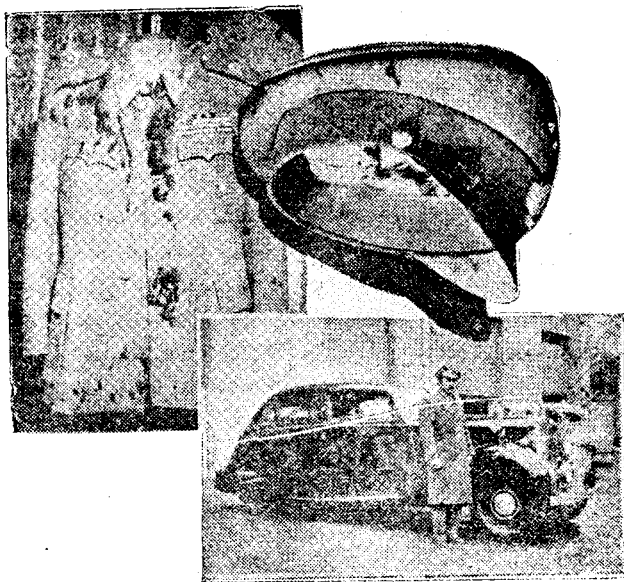
« من و تيمسار صفارى ، کنار خيابان دانشگاه پهلوى درختها ايستاده بوديم . اعلیحضرت همايوني . هنگاميكه از اتومبيل سر پوشيده (رولزرويس) سلطنتى پياده شدند . سرتيب صفارى و من ، احترام گذاشتيم . اعلیحضرت همايوني از ما دور شدند . بطرف صف ويران حرکت کردند در اينوقت آقای « دكتر سياسى ، رئيس دانشگاه پيش آمدند ، وزيراني كه صف بسته بودند شاهنشاه را احاطه کردند . فقط چند نفر از وزيران در اينجا حاضر بودند عده خبر نگاران و عكاسها . بيشتري بود . همه دور اعلیحضرت همايوني را گرفته بودند .

ما پشت سر وزيران بوديم . هيكل و جنبه وزيران نمى گذاشت ما اعلیحضرت همايوني را به بينيم در آنوقت كه ما بطرف اطرافيان شاهنشاه مى رفتيم ، دكتر سياسى ميخواست خبر مقدم عرض كند كه ناگهان صدای تير بلند شد . هنوز فاصله ما بانقطه ايكه شاهنشاه ايستاده بودند بسيار زياد نبود .

درين لحظه ، هيكل ضارب را گزيدم . دست راست و پاى راست او : جلو بود . دست چپ و پاى چپ او عقب بود . اسلحه در دست راست بود . درست نشانه روى كرده بود . هنگامي كه تير چهارم در رفت : اعلیحضرت همايوني خم

نور خورشيد را نميتوان با مشتى گل پنهان داشت

شدند ؟ بای راستشان جلو آمد بای چپشان عقب رفت .
 تامن باعلی حضرت همایونی برسیدم ، ضارب پنج تیر خالی کرده
 بود و طپانچه خود را که (برونینك) خفیف بلژیکی بسود ،
 پرتاب کرد : طپانچه بزمین خورد .



فرنج اعلی حضرت همایون شاهنشاهی که درواقعہ سوء
 قصد قطرات خون بدان ریخته است
 کلاه اعلی حضرت همایون شاهنشاهی که سه تیر از قسمت
 بالای آن گذشته است

هنگامی که شاهنشاه خم شده بودند ، من بایشان رسیدم
نمیدانم باچه قدرتی دستهای خود را دراز کرده اعلیحضرت
همایونی را گرفتم .

بصورتشان که نگاه کردم . دیدم خون بیرون میزند .
شاهشاه بطرف اتومبیل برآه افتادند خون از صورتشان بیرون
دستمالم را روی زخم گذاشتم خون با فشار بیشتری ، خارج میشد
در اینوقت من قیافه يك قاتل حقیقی را پیدا کرده بودم : زیرا
دست های من ! آسمین پالتوی من دامن پالتوی من همه خونی بود
روی سینه فرنج و کمر شاهنشاه نیز خونی بود . از لنت مدالها
که بروی سینه اعلیحضرت همایونی است ، خون پائین میریخت .
من در اینوقت که اتومبیل از محوطه دانشگاه بیرون میآمد و
بطرف بیمارستان میرفت دیدم پشت فرنج اعلیحضرت همایونی هم
سوراخ شده است . در این خصوص چیزی نگفتم . فقط
پرسیدم : « در پشت هم سوزشی احساس میفرمائید » فرمودند :
(بله) از این میترسیدم که تیریکه به پشت خورده داخل بدن
شده باشد .

در بیمارستان معلوم شد تیریکه پشت خورده . یکخراش
سطحی ایجاد کرده است .

در عرض راه به بیمارستان . اعلیحضرت همایونی خیلی
خونسرد بودند چند بار بشو فور فرمودند : « بوق زیاد نزن »
وقتی اتومبیل از خیابانها میگذشت ، مردم که صدای تیر هارا
شنیده و اکنون اتومبیل شاهنشاه را می دیدند ، تعجب می کردند
سرعت سیر اتومبیل مانع از این بود که مردم سر راه ، داخل
اتومبیل و چهره خون آلود شاهنشاه را ببینند . ولی من میدیدم
که وقتی اتومبیل از نقطه ای عبور میکند ، کسانی که قادر به
دیدن داخل اتومبیل میشدند ، با قیافه های برافروخته ، به پشت
اتومبیل نگاه می کردند . از رنگ خون ترسیده بودند . من
پالتویم را بعنوان یادگاری از این روز نگاه داشته ام . سینه و

فردا وقتی است که تنبها کار خواهند کرد و وامداران

دامن این پالتو از خون شاهنشاه رنگین است »
 اصغر امیر صادقی را ننده اتومبیل شاهنشاه میگوید :
من زلفهای ضارب را گرفتم ،
 من پس از ورود به حوطه دانشگاه ، در مقابل گارد
 احترام کمی دورتر از جایگاه هیئت وزیران توقف کردم .



ناصر فخر آرائی ضارب
 که در روز واقعه بدست اطرافیان توسط چند تیر کشته گردید
 قرض خود را خواهند داد

اعلیحضرت همایونی از در سمت راست پیاده شدند. پنج قدم که تشریف فرما شدند، پس از آنکه بکار احترام فرمان یافتند فرمودند، چند ثانیه با آقای جم وزیر دربار گفتگو پرداختند و در اینوقت آقای دکتر سیاسی رئیس دانشگاه بطرف اعلیحضرت همایونی پیش آمدند و شاهنشاه در حال راه رفتن مشغول مکالمه بودند که صدای تیر بلند شد.

من در اثر شنیدن صدای تیر، روی رکاب اتومبیل رفتم و چون دیدم که ضارب بشت مشغول تیراندازی است و اعلیحضرت همایونی از آن نظر که هدف واقع نگردند خم و راست میشوند با عجله از رکاب پائین پریدم و بطرف ضارب که پس از آنکه اسلحه خود را بطرف اتومبیل پرتاب کرده و در حال فرار بسمت پلکان سمت راست بود روان شدم.

هنوز دوپله بالاتر نرفته بود که من باورسیدم چون مرا دید که نزدیک میشدم شروع بکوش در جوراب پای راستش نمود ولی من باو مجال نداده و موهایش را از پشت سر گرفته پیچاندم و با آنکه خواست مرا بامشت بکوبد من بهال دفاع درآمده و با کف دست راست از حمله او مانع شدم و در اینوقت دستها را بالا برده و با فحاشی گفتم «اگر یک ثانیه دیر رسیده بودی می دوختم به زمین».

در حال تسلیم بود که تیراندازی بطرف او شروع شد و هرچه فریاد کشیدم او را نکشید بر سر او ریختند با وحمله میکردند چون در اینحین اعلیحضرت همایونی با اتومبیل رسیده بودند ضارب را رها کرده و بطرف اتومبیل دویدم.

اعلیحضرت همایونی در حالیکه با دستمالی لب خود را گرفته بودند سمت راست اتومبیل نشستند و آقایان دکتر اقبال و سرهنگ دفتری در طرف چپ قرار داشتند اعلیحضرت فرمودند کدام مریضخانه برویم و آقای دکتر اقبال بعرض رسانیدند مریضخانه یوسف آباد.

امیدواری واستقامت از عوامل موفقیت است

سپس بطرف بیمارستان راندم و چون با سرعت راه می پیمودم
 اعلیحضرت فرمودند : « آهسته برو که کسی زیر اتومبیل نرود »
 در راه ، اعلیحضرت همایونی متوجه سوزش پشت شده و
 فرمودند مثل آنکه پشتم هم می سوزد .

ساعت ۳ وده دقیقه بود که بیمارستان رسیدم و چون
 پزشکان در آنجا نبودند نخست آقای دکتر اقبال پاناسمان پرداخت
 و بلافاصله آقایان دکتر مجیداعلم و دکتر سرهنک نجف زاده و دکتر
 ایادی پی در پی رسیده و بمعمایه و زدن بخیه و پاناسمان پرداختند .
 اولین کسانی که از خاندان سلطنتی رسیدند ، والا حضرتین
 شاهدخت شمس پهلوی و شاهدخت اشرف پهلوی بودند . والا حضرت
 اشرف ارشدت تاجر و اضطراب بحال غش افتادند و آقای احمد شفیق
 ایشان را از اطاق جراحی خارج کردند .
 سپس علیاحضرت ملکه پهلوی و بتدریج شاهپور ها در
 بیمارستان حضور یافتند .

اعلیحضرت همایونی مدت یکساعت ونیم در مریمضغانه تحت
 معالجه بودند و در اینوقت فرمودند که فرنج و بالنتو و کلاه بیاورند
 و بس از آنکه لباسهای آلوده بخون را تغییر دادند بطرف کاخ سلطنتی
 عزیمت فرمودند .

منصور انوشهر عکاس میگوید

ضارب در همان دقائق مرد

« وقتی تیرهای اول صدا کرد اعلیحضرت همایونی ساکت
 بودند . وقتی تیر چهارم در رفت و به لبشان خورد ، شاهنشاه فقط
 آهسته گفتند : «ا» اعلیحضرت همایونی در اینوقت دور خود بیچ
 خوردند و تیر پنجم پشت ایشان خالی شد .
 هنگامیکه شاهنشاه بطرف اتومبیل می رفتند سرشان را بر
 گردانیده بطرف صحنه وقوع سوء قصد نگاه میکردند . مثل این
 بود که دلشان نمیخواست داخل اتومبیل شوند .

نشانه رشد و خردمندی دوستی بلکه پرستش وطن است



کارت مخبری ضارب که در جلد دورین جای داشته
 دشته ای که ضارب در جوراب پنهان نهوده است
 | طپانچه ضارب که در جلد دورین پنهان بوده است
 دورین ضارب که طپانچه در جلد آن مخفی بوده است

من در آن لحظات خیال میکردم که مایل هستند در آن جا
 بمانند و ببینند آخرش چه میشود .
 پس از آنکه ضارب ه تیراز طپانچه خود خالی کرد اسلحه
 را بطرف سر شاهنشاه پرتاب کرد . در این حال دو دستش قدری
 بالا بود .
 شاید میخواست تسلیم شود ولی من خیال میکنم که این حالت
 او حالت دفاع بود بطرف اطرافیان اعلیحضرت همایونی نگاه می
 کرد . هنوز هیچکس بطرف او نرفته بود . در این وقت فریادی از



عبد الله ارکانی از
 رفقای نزدیک ناصر فخر آرائی
 که در روز سوء قصد تا آخرین
 ساعت با ناصر فخر آرائی همراه
 بوده است و اکنون در آسماهی
 تحت بازپرسی میباشد

علی محبی از همدستان
 ناصر فخر آرائی که
 در آسماهی از او
 تحقیقات لازم
 بعمل میآید

گوشه بلند شد : «دکتر برسائید ... معطل چه هستید ؟ اورا بگیرید ، اطراف را مواظب باشید .»

در این موقع بود که چند تیر بطرف او خالی شد . نفهمیدم این تیرها از کجا است مثل اینکه از چند طرف بضارب تیر اندازی می کنند . من آنقدر نزدیک نبودم که تشخیص دهم تیرها از کدام طرف شلیک می شود . شاید هم از بالا تیر هائی بطرف او در رفت .

سربازهای گارد جلو دویدند و در این لحظه ، دیگر من نتوانستم بفهم چه شد . وقتی برای بار دیگر چشم به ضارب افتاد دیدم روی زمین افتاده . اناثیه جیبش را جستجو کردند بعد یکی هم باو نزدیک شد دست ضارب را بلند کرد وقتی دست او را ول کرد دست او سست و بی حال افتاد بنظر من ضارب در همان دقایق مرد .

ژرژ مارودیان عکاس میگوید

خیال کردم این هم جزء تشریفات است

«وقتی شاهنشاه نزدیک وزیران بودند ، من از جلو گارد دویدم تا عکس بردارم . در این وقت صدای تیری شنیدم . خیال کردم در جزء برنامه شلیک تیر هم هست . سربازان گارد سلطنتی در این وقت تکان نمی خوردند وقتی فریادی بلند شد که «ده بگیر ، ده بگیر .» سربازها از جا تکان خوردند . من دوباره عقب دویدم اول یکی بهما عکاسها نزدیک شد سرمان داد زد : «کم شوید نمی خواهم روی نخستان را ببینم .» ولی وقتی خواستیم دور شویم آمدند مارا گرفتند .»

دکتر پارسا رئیس بیمارستان میگوید

شاهنشاه فرمودند علیا حضرت کجا هستید ؟

«موقعی که باطابق عمل بیمارستان شماره یک ارتش (یوسف آباد) قدم گذاشتم دیدم اعلیحضرت همایونی صورت خود را در اختیار دکتر نجف زاده گذاشته اند . دکتر لرب را شششو داده بود در حدود ۱۰ بغیه بلب خورده بود .»

گاهی تخمهای درمزرعه دل کاشته میشود که آنها

یکی از گلوله ها خراشی در پشت شاهنشاه نیز در حدود کتف چپ ایجاد کرده بود . این خراش ده سانتیمتر طول داشت .
 اعلیحضرت همایونی هنگامی که بخیه ها زده می شده هیچگونه احساس دردی نمیکردند .

در همین موقع بود که علیاحضرت ملکه مادر اعلیحضرت باطاق عمل تشریف فرما شدند تا اثر ایشان بجدی بود که در نخستین نظر باعلیحضرت همایونی حالتی نظیر ضعف بایشان دست داد علیاحضرت را به اطاق دیگری بردند .

والاحضرت شمس ، والاحضرت اشرف و والاحضرت فاطمه بهلوی نیز به بیمارستان تشریف فرما شدند والاحضرت علیرضا و والاحضرت حمیدرضا هم رسیدند .

پس از آنکه عمل با تمام رسید ، اعلیحضرت همایونی فرمودند «علیاحضرت کجا تشریف دارند ؟» هنگامی که شاهنشاه خود را برای خروج از بیمارستان آماده می کردند ، موهایشان را مرتب نمودند و کلاه را که از کاخ برایشان آورده بودند بسر گذاشتند .
 معالجه لب شاهنشاه در حدود ۱۰ روز و بشت ایشان شش روز طول خواهد کشید .

سر هنك دكتر نجف زاده ميگويد ،

در تمام مدتی که عمل بخیه زدن انجام میشد من نمیدانم باچه قدرتی اعلیحضرت همایونی توانستند از ابراز درد خود داری کنند

بعد از ظهر روز جمعه ۱۵ بهمن ، من در خانه ام بودم .
 داشتم با بچه ها بازی میکردم که ناگهان قیافه وحشت زده سربازی نمایان شد ، خون بچشماش دویده بود . صورتش سرخ بود . قلبش بشدت میزد نمی توانست درست حرف بزند . فقط گفت : « جناب سرهنك ، بدوید .. » و بی آنکه من بفهم چرا باید بدوم ، دست

دست اجل وداس مرگ آنرا میدرود

بجا رختی برد . من پیراهن بتن داشتم او شلوار مرا ازجا رختی برداشت بدستم داد و اضافه کرد شاه را تیر زده اند . ولی الحمدلله « سلامت است ... بدوید ... » .

دیگر فرصت آنرا نداشتم که فرنج خود را بتن کنم . پالتو را روی پیراما پوشیدم و اتومبیلی که بدنبالم آمده بود بسرعت مرا به بیمارستان شماره ۱ يك (یوسف آباد) برد .

وقتی وارد اطاق عمل شدم . دیدم اعلیحضرت همایونی روی صندلی نشسته اند : آقای دکتر اقبال که همراه شاهنشاه از دانشکده آمده بودند در بین راه از این وحشت داشتند که مبادا تیری که به پشت شاهنشاه خورده زخم بزرگی ایجاد کرده باشد بهمین جهت پس از ورود ببیمارستان فوراً بمعاینه پشت اعلیحضرت همایونی پرداخته و خراشی را که تولید شده بود ، بانسمان کرده بودند . هنگامیکه من بقیافه شاهنشاه نگاه کردم ، دیدم قسمت بپائین صورتشان خونی است وچند تکه کوچک گوشت ، روی لب بالایشان آویزان است و مقداری هم خون تخته روی زخم را گرفته است .

کلوله در پائین استخوان گونه . در سمت راست ، وارد گوشت صورت شده ودر نزدیکی چین کنار بینی ، از زیر گوشت بیرون آمده و یکخراش سطحی در سراسر لب بالا بوجود آورده واز سمت چپ لب بالا خارج شده بود

اعلیحضرت همایونی روی تخت خوابیدند . برای انجام عمل هیچگونه داروی بیحس کننده موضعی بکار نرفت زیرا شاهنشاه اظهار کردند که اگر هم عمل دردی داشته باشد ، آنرا تحمل خواهند کرد .

ورود باطاق عمل و دراز کشیدن روی تخت عمل و دیدن قیچی و ابزار کار عمل ؟ قویدل ترین اشخاص را در دقایق اول میلرزاند . ولی با آنکه از داروی بیحس کننده استفاده نشد ، شاهنشاه درد را تحمل کردند و ابراز ناراحتی ننمودند . در

پس از آن تریت نخستین احتیاج ملت است

هیا هوئی که در آن ساعت در بیمارستان برپا بود ، یکی از اطرافیان آئینه کوچکی خدمت اعلیحضرت همایونی داده بود . شاهنشاه صورت خود آلود خود را در آئینه دیده ولی چیزی نگفته بودند . رو بهم رفته در صورت شاهنشاه هشت بخیه خورد : يك بخیه روی محل ورود گلوله ! یعنی روی عضله پائین استخوان بک گونه ، و هفت بخیه هم روی لب بالا زدم و گوشتها را که از آن هم جدا شده بودند ؛ متصل کردم

در موقع عمل ناگهان والا حضرت اشرف پهلوی وارد اطاق شدند وقتی چشمشان بقیافه شاهنشاه افتاد ، پاهایشان سست شده نوز دو قدم جلوتر نیامده بودند که ضعف کردند

آقای دکتر اقبال ایشان را با طاق مجاور بردند و مدتی طول کشید تا بعال آمدند . پس از ایشان علیا حضرت ملکه وارد اطاق عمل شدند . علیا حضرت نیز دچار حالتی نظیر حال والا حضرت اشرف شدند و گریه کردند .

در تمام مدتی که عمل بخیه زدن و پس و پیش کردن گوشت های صورت انجام میشد ، من نمیدانم با چه قوه و قدرتی اعلیحضرت همایونی توانستند از اظهار درد خود داری کنند هیچ نیک گفتند : وقتی عمل پایان رسید ، برایشان آب آوردم دستهایشان را که خونی بود بك کردند . برای شاهنشاه پالتوئی از کاخ آورده بودند . این پالتو را پوشیدند و از اطاق عمل خارج شدند ،

بخیه های صورت شاهنشاه در سه نوبت برداشته شد ، بخیه گوشت زیر استخوان گونه را روز ششم برداشتم . و روز هفتم بخیه های نیمی از لب و روز هشتم بقیه بخیه ها را کشیدم . در موقع کشیدن بخیه ها شاهنشاه باز از ابراز درد خود داری می کردند و میگفتند : (نه دردی ندارد .) وقتی بخیه ها برداشته شد ، فقط علائم کوچکی روی صورت باقی ماند که آنهم تا یکماه دیگر بکلی محو خواهد شد . روز هفتم اعلیحضرت همایونی ریششان را تراشیدند . ولی هنوز نتوانستند اندامهایشان را بترانند

حقیقیرشمر دن مرگ یکی از عمده ترین فضائل اخلاقی است

اعلامیه دوات

در ساعت (۱۵) سه بعد از ظهر امروز هنگامیکه موکب مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی برای بذل افتخار بجهت دانشگاه تشریف فرمای دانشکده حقوق گردید

عنصر خائن و جنایتکاری بسوء قصد بطرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بار و لور شلیک نمود که موجب خراش کوچکی بر روی لب گردید و بلافاصله بیمارستان بوسف آباد تشریف فرما و بعد از پانسمان بکاخ اختصاصی تشریف بردند و استراحت نمودند.

اینک برای تسکین خاطر عامه مؤده سلامتی کامل وجود مبارک ملوکانه را اعلام میدارد

نخست وزیر ساعد

بعد از هیئت وزیران تلگرافی باستانداران و فرمانداران و نمایندگان سیاسی صادر و مؤده سلامت شاه اعلیحضرت همایونی را باطلاع آنها رسانیدند

اعلامیه ستاد ارتش

امروز ساعت ۱۵ موقعیکه موکب شاهانه برای افتتاح جشن سالیانه تاسیس دانشگاه تهران بدانشگاه نزول اجلال فرمودند شخصی بنام فخر آرائی مخبر روزنامه که در جزو مستقبلیین بود با اسلحه ای که در جیب داشت غفلتا از طرف راست بطرف ذات اقدس شاهانه تیراندازی نمود که بلافاصله اعلیحضرت همایون شاهنشاهی شخصاً بطرف بیمارستان شماره ۱ تشریف فرما شده و در آنجا ضمن پانسمان معلوم شد که اثر تیرها یکی در روی لب و گونه راست و دیگری در پشت است و هر دو سطحی بوده است که بلافاصله پانسمان و برای استراحت بکاخ اختصاصی تشریف فرما گردیدند

وضعیت مزاجی شاهانه کاملاً خوب و از هر لحاظ رضایت بخش است و بهیچوجه جای کوچکترین نگرانی نیست.

طول کشیدن معالجه رادو سبب خواهد بود نادانی

مستقلین که شاهد چنین منظره و عمل وحشیانه ای بودند
بمرتکب حمله و شدیداً او را مضروب ساختند که او نیز بی‌مارستان
سینا انتقال داده شد و تحت نظر می‌باشد.

اعلامیه دربار شاهنشاهی

ابن اعلامیه نیز از طرف دربار شاهنشاهی انتشار یافت
دربار شاهنشاهی با اطلاع عموم می‌رساند بعد از ظهر امروز
در ساعتی که قرار بود موکب مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی
برای افتتاح جشن فرهنگی ۱۵ بهمن بدانشگاه تشریف فرما شوند
هنگام پیاده شدن در مقابل عمارت دانشکده حقوق مورد سوء قصد
قرار گرفتند ولی بحمداله والهنه جز جراحتی مختصر آسیب دیگری
متوجه وجود مبارک نکردند در اولین استوایی که شرفیاب شدند گان
از حال مبارک نمودند اینطور بیان نمودند « برای خدمت بکشور و
میهن عزیز اصابت چندتیر اهمیت بی‌نهایتی ندارد و برای نیل باین مقصود اراده
ما تغییر ناپذیر خواهد بود »

اینک ورقه صحی بامضای جناب آقای دکتر اقبال وزیر
بهداری تیسار د کتر ایادی پزشکی مخصوص و سرهنک د کتر نجف
زاده که متضمن شرح حال مبارک است برای مزید اطلاع عموم منتشر
میشود.

وزیر دربار شاهنشاهی

ورقه صحی

در نتیجه سوء قصدی که نسبت بذات مبارک شاهنشاهی شده
یک گلوله از طرف راست صورت داخل و بدون اینکه باستخوان
صدمه وارد آورد از زیر لب بالا خارج و گلوله دیگریکه باعث
جراحت سطحی پوست بدن گردید و سه گلوله دیگر نیز بکلاه اصابت
نموده است و بطور کلی وضعیت مزاجی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی
کاملاً رضایت بخش میباشد

د کتر اقبال - د کتر ایادی - سرهنک د کتر نجف زاده

پزشک یا نظامانی بیمار

جلسه دولت

ساعت بیست ۱۵ بهمن هیئت دولت تشکیل جلسه داد و درباره این واقعه بیعت و شور برداخت در نتیجه تصمیم گرفته شد که حکومت نظامی برقرار گردد

این اعلامیه از طرف وزارت جنگ صادر شده
در اجرای تصویب نامه هیئت وزیران که ذیل درج می شود.

(هیئت وزیران در جلسه مورخ ۱۳۲۷/۱۱/۱۵ تصویب نمودند مقررات قانون حکومت نظامی در تهران و حومه برقرار شود وزارت جنگ مأمور اجرای این تصویب نامه است حکومت نظامی از ساعت بیست (۲۷/۱۱/۱۴) در تهران اعلام میگردد از این ساعت مقررات حکومت نظامی کاملاً در شهر تهران و حومه اجرا - این نکات جهت استحضار عامه اعلام میشود.

مقررات حکومت نظامی

۱- عبور و مرور از ساعت ۱۰ شب در شهر تهران بدون جواز رسمی حکومت نظامی اکیداً ممنوع و با اخطار اول مأمورین بایستی توقف کنند و طبق دستور آنها عمل نمایند و در صورت تخلف مورد تیراندازی قرار خواهند گرفت
(بموجب ماده ۱۰ قانون حکومت نظامی)

۲- اجتماعات و احزاب و فرق مختلف در هر موقع مطلقاً ممنوع و در صورت اجتماع با اولین اخطار مأمورین نظامی بایستی متفرق گردند و در صورت مقاومت طبق مقررات ماده حکومت نظامی با آنها رفتار خواهد شد

۳- هر روز نامه مجله ، اوراق و رسالاتی که مندرجات آن مخالف مصالح عمومی باشد اوراق چاپخانه ناشر نویسنده توقیف و مسئولین تحت تعقیب قانونی قرار خواهند گرفت

خطاهای بشری اول رهگذر و بعد مهمان و چندی

۴- کلیه جواز اسلحه ایکه تا این تاریخ صادر شده است از درجه اعتبار ساقط و دارندگان بایستی تا یکمهره از این تاریخ مراجعه و کسب دستور نمایند

۵- مقرر حکومت نظامی در محل دژ بان پادگان مرکز میباشد درخاتمه از کلیه اهالی تهران و حومه تقاضا میشود در این موقع که برای برقراری نظم و انتظام عمومی حکومت نظامی اعلام گردیده و با علاقه و توجه خاصی بامامورین حکومت نظامی تشریک مساعی و همکاری صمیمانه نمایند تا بتوان از هر گونه بی نظمی و بی ترتیبی جلوگیری نمود

یکشنبه ۱۷ بهمن پیام شاهنشاه بملت ایران در برابر رادیو

پیام شاهنشاه بملت ایران

ساعت هفت بعد از ظهر دیروز اعلیحضرت هما یون شاهنشاهی از کاخ اختصاصی پیامی بشرح زیر بوسیله رادیو ایراد فرمودند:

هم میهنان عزیز: بعد از سپاسگذاری بی پایان از فضل و رحمت الهی که از خطر سوء قصد محفوظ مانده ام از این که در این موقع عموم طبقات اهالی با طیب خاطر برای سلامت من ابراز احساسات نموده اند مراتب رضایت و خوشنودی خود را اظهار میدارم البته انتظار من هم بود زیرا بشهادت تاریخ مردم کشور ما در مقام حفظ شئون ملی هیچوقت دستخوش اغراض بدخواهان نگردیده و غریزه ذاتی خود که خلوص و صمیمیت است بمنصب ظهور رسانیده اند .

اگر چه چند روزی بواسطه این حادثه مجبور باستراحت و معالجه هستم اما بدیهی است که اینگونه حوادث خللی به استحکام عقیده و ثبات من در راه خدمت بوطن نمیرساند بلکه برای حفظ مملکت و تامین رفاه و آسایش مردم ثابت تر بوده و از ایشان نیز در صورت لزوم دریغ نخواهم نمود امید وارم برای رسیدن بکمال مطلوب فضل و یاری خداوند متعال همه وقت حافظ و پشتیبان من باشد و هم میهنان عزیز هم برای ایجاد وحدت کامل و تقویت حس صمیمیت از انجام وظایفی که بر عهده دارند کوتاهی و فرو گذار نمایند

نمیگذرد که صاحب خانه میشود

پیر مرد گفت:

از هیچ چیز نترس همیشه خدا باتو است
مگر نیروئی جز نیروی خدا نمیتوانست شاهنشاه
را از چنین خطر بزرگی حفظ کند ؟

تکیه کلام شاهنشاه ما ، همیشه « انشاء الله ، ماشاء الله الحمد لله ... » است . دل شاهنشاه ما همیشه باخدا است در بیست و هشت سالی که از عمر شاهنشاه میگذرد ، در روزهای سخت و بحرانی که برای او پیش آمده ؛ قوت قلبش همواره ایمانی بود که بخدا داشته است .

درباریان پیر که کودکی شاهنشاه را دیده و شاهد خوب و بد زندگی او بوده اند ، اکنون که خطر عظمائی از شاهنشاه گذشته ، بیاد سالهای پیش ، یعنی یکی از روزهای ۱۳۰۶ میافتد که ولیعهد کوچک ما از گردش روزانه خود برگشت . وقتی آنچه را که همراهان ولیعهد نقل کردند ، در دربار منتشر شد ، همه گفتند (عجیب است !)

ولیعهد از زمان طفولیت به اسب سواری علاقه داشت در این روز هم سواره با عدهای به « فرح زاد » رفته بود . ولیعهد گاهی تند میراند و زمانی آهسته میرفت . همراهانش از او عقب میماندند و یکبار هنگامیکه باورسیدند از دور دیدند در زیر درختی در کنار کوره راهی ، اسب خود را متوقف کرده و چیزی میگوید . با که صحبت میکند ؟ هر چه نگاه کردند کسی را ندیدند و هنگامی که باورسیدند ، صحبت تمام شده بود . ولی کسی آنجا نبود که طرف صحبت باشد . همراهان با بهت و تعجب از زبان ولیعهد شنیدند که پیرمردی سر راه بر او گرفته و گفته بوده « آهسته برو ... »

در نظر من هیچ شکلی زیبا تر و جمیل تر از هیکل یکنفر

و وقتی که ولیمهد اسب خود را نگاهداشته ، پیرمرد به او نزدیک شده و گفته :

« تو در زندگی از هیچ چیز ترس... چون خدا همیشه با تو است » پیرمرد در نظر ولیمهد ، قیافه ای متبسم و مهربان داشت. ولی هر چه همراهان ولیمهد ، گشتند اثری از چنین مردی در آن اطراف نیافتند . همانطور که ناگهان سر راه شاهزاده جوان ظاهر شده بود اکنون ناپدید شده بود .

ولیمهد ، هنگام غروب که بکاخ باز گشت آنچه را که دیده بود برای پدرش تعریف کرد . همراهانش نیز جریان این واقعه عجیب را نقل کردند و در دربار ، همه از هم می پرسیدند : « این پیرمرد که بوده ؟ »

ولی بالاخره قضیه پیرمرد فراموش شد یکسال گذشت . دو سال گذشت . ولیمهد در سال ۱۳۰۸ گرفتار بیماری های سختی شد همه پزشکان مضطرب بودند اعلیحضرت فقید ، در روزهای بحرانی ، این مرض که آنرا تب تیفوئید تشخیص داده بودند دقیقه بدقیقه از پزشکان احوال فرزندش را جویا می شد . اغلب در باریان و بیش از همه پدر و مادر ولیمهد چند شب بخواب نرفتند همه برای سلامتی ولیمهد دعا میکردند که مهربان و خوب بود . در حالت ولیمهد چند روزی تغییری حاصل نشد . تبش شدید بود . شب هولناکی بر درباریان میگذاشت .

اعلیحضرت رضاشاه در اطاق خود قدم میزد در این وقت ولیمهدش در کاخ کوچک خود در آتش تب می سوخت کسی جز یکی از نزدیکانش بر بالینش نبود .

از زبان این درباری بود که صبح روز بعد گفتند :

« پیرمرد باز هم آمد » معلوم شد نیمه شب ولیمهد در حرارت و آتش تب ، دستی بروی پیشانی خود احساس کرده و هنگامی که چشم گشوده همان پیرمرد دو سال پیش را دیده و از او چنین شنیده : « تو در زندگی از هیچ چیز ترس .. چون خدا همیشه با تو است . »

وطن پرست نخواهد بود

هنوز صبح نشده بود که درجه تب و لیمهد بائین آمد و چند روزی نگذشت که از بستر برخاست .

چه در آن موقع که ولیمهد بوده و چه اکنون که شاهنشاه ما است اعلیحضرت همایونی پیوسته برابروی ترس فائق بوده اند . هنگامی که پادکان مرکز در اطراف تهران مانور می داد ، در واحی قزوین خطری بزرگ برای شاهنشاه پیش آمد هواپیمائی که خودشان راننده آن بودند از کار افتاد و مجبور شدند فرود (بند) در حین فرود آمدن ، قسمتی از هواپیما آتش گرفت ولی شاهنشاه سلامت ماند .

چند ماه بعد ازین حادثه هواپیمای اعلیحضرت همایونی در بختیاری سقوط کرد ولی ایمانی که بخدا دارند باز ایشان را از خطر نجات داد .

در موقعیکه در روز پانزدهم بهمن تیرهای ضارب صدا کرد تنها کسی که نرسید خود شاه بود ؛ چون ایمان بخدا داشت شاید در آن لحظه این گفته پیرمرد در گوش او صدا میکرد ((تودر زندگانی از هیچ چیز نترس ، خدا همیشه باتو است))

ایمانیکه شاه بخدا دارد در سخت ترین دوره های حیات این کشور او را هرگز نسبت به اقبیت میهنش بیمناک نساخته است در ماه های خطرناکی که خائنین داشتند آذر بایجان را از ایران جدائی کردند شاهنشاه می گفتند : ((باین مملکت نمیتوانند کاری کنند ایران همیشه خدا دارد)) این همین خدای ایران است که شاهنشاه ایران را هم حفظ کرده است و وقتی تیر از طپا نچه ضارب در رفت و کارگر نشد شاهنشاه در حالیکه بطرف اتومبیل میرفتند تا بیمارستان بروند ، نخستین جمله ای که از دهانشان خارج شد این بود .

« خدا ما را نجات داد » وقتی در بیمارستان عمل بخیه زدن تمام شد ، شاهنشاه سبکبار خواستند همه دیدند که با دستی محکم اعلیحضرت همایونی سبکبار را بلب بردند . در صحبت هائیکه در اینوقت با علیا حضرت ملکه و والا حضرتین شمس و اشرف کردند ،

دوستی در پی آرزو دویدن است نه بآرزو رسیدن

کوچکترین اثری از ترس نمایان نبود. مثل این بود که اصلاتیری در نرفته و خونی جاری نشده است. در حالیکه تنها فکر اینکه پنج تیر در نرفته، شخص را بو حشت میاندازد. پس از وقوع سوء قصد در طایفه مضارب يك تیر هنوز وجود داشت این تیر در نرفته بود و اگر در میرفت چطور شد که پنج تیر خطا رفت و تیر آخر نیز آتش نشد مگر نیروی جزئیروی خدای توانست شاهنشاه ما را از چنین خطری حفظ کند.



شنبه ۱۶ بهمن آقای قوام السلطنه
بوسیله هواپیما به سوی پاریس حرکت کردند
چهارشنبه ۲۰ بهمن دفتر علمیا حضرت
ملکه بهلوی برای امضاء خانم ها و آقایان
جهت عرض تبریک باز گردید.
یکشنبه ۲۴ بهمن در دانشکده فصری
مراسم مهیجی برای سخنرانی و دعا بر پا
بود و بزرگترین نشان جنگی ارتش
ایران بحضور ملوکانه تقدیم گردید.
چهارشنبه ۲۷ بهمن آقای دکتر
شادمان که به عضویت در هیئت مامور
مذاکرات نفت انتخاب شده بودند استعفای
خود را به آقای نخست وزیر تسلیم
نمودند.

آخرین عکس اعلیحضرت همایون شاهنشاهی پس از
برداشتن باند از روی لب و تراشیدن صورت خود

تلگراف شاهزاده فوزیه ملکه سابق ایران

اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران - تهران
پس از دریافت خبر سوء قصد بسیار متأسف شدم و اینک
صمیمیترین تبریکات خود را تقدیم و بهبودی و سلامت کامل شما
را خواستارم .
فوزیه

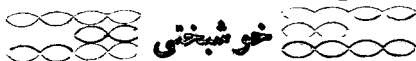
متمن پیام ریاست جمهوری امریکا

من با کمال تأسف از سفارت کبرای امریکا در تهران اطلاع
حاصل کرده ام که حمله سوء قصد نسبت بآن ذات ملوکانه در
تهران صورت گرفته است ولی خوشبختانه بلافاصله اطلاع حاصل
شد که خطر بکلی مرتفع شده و وضع مزاجی آن اعلیحضرت
رضایت بخش میباشد ملت امریکا و اینجانب آرزو مندیم که هرچه
زودتر اثرات این حادثه بکلی مرتفع شده و اعلیحضرت همایونی
کاملاً شفا یابند .

تلگراف توسط رئیس جمهور فرانسه

روز شانزدهم بهمن از طرف رئیس جمهور فرانسه بمناسبت
حادثه تأسف انگیز تبر اندازی تلگرافی بآقای لافن سفیر کبیر
آندولت در ایران مخابره گردیده و طی آن اشعار شده که مراتب
تأثر خود را در مورد سوء قصدیکه نسبت باعلیحضرت همایونی
شاهنشاهی بعمل آمده بوزارت دربار شاهنشاهی ابلاغ نماید
بامداد روز ۱۷ بهمن آقای لافن سفیر کبیر آقای جم
وزیر دربار را ملاقات نموده و مراتب تأثرات رئیس جمهور فرانسه
را جهت استحضار خاطر ملوکانه اظهار داشتند
همچنین از طرف اعلیحضرت پادشاه انگلستان و سایر
روسای ممالک تلگرافهای تهنیتی مبنی بر ابراز خوشوقتی نسبت
بسلامتی اعلیحضرت همایونی بدفتر شاهنشاهی مخابره کرده اند .

کسیکه دود فیه روی سنگی بلغزد مستحق آست که پایش بشکند



خوشبختی

و شبختی مجهولی است که در اندیشه نمیکنند
و بگفتن در نمی آید.

ما همچو کوران از تصور خوبی های عالم
نادیده پیوسته دروهم و خیالیم و در این عشق
و آشفتنگی بسر میبریم



این همه گفتگو و تکاؤ برای این منظور و همی است .
این همه درد که در دل ها نشسته هر چه گره بر چهره و غبار بر
چشم هاست از غم خوشبخت نبودن و سوز حسادت است خیال میکنیم
سعادت شاهی است بصورت آرزوی ما که در آغوش دیگری
خفته! غافل از آنکه هنوز کسی خوشبختی را پیش خود ندیده و
از این شراب بهشتی یکی سرمست نبوده

خوشبختی دشمن ماست ، اضطراب و غصه ما همه از تماشای
برده های برنگار خوشبختی است که در خواب و خیال می بینیم ، اگر
این گنجشک های رنگین در آسمان فکر ما پرواز نبوده ما کودکان
چه غمی داشتیم !

رنج والدوه چون از زشتی خود با خبرند همه جا بصورت
خوشبختی جلوه میکنند و ما را میفریبند لکن زود از این جلوه
برده برگرفته لکه تاریک دیگری از زشتی در خاطر میگذراند
و دلان را رفته رفته سیاه میکنند .

مقصود زنده گی آب حیاتی است که در قله کوهی باشد ،
زندگان در شب تاریک و بر مخافت خود را بسنگ و خار کشیده با
سینه و ناخن بالا میروند و با چنک و دندان یکدیگر را به عقب
کشیده بر سر هم با میگذارند

در هر قدم هزاران دفعه لغزیده جان بیلا میسپارند و دست

عشق و سرما خوردگی را نمیتوان پنهان داشت « بنامین »

از امید بر می دارند. هزار دفعه با سنگی که در زیر پا محکم کرده ایم در غلطیده باز بر می خیزیم، دائم میرویم هر لحظه از خستگی راه و از غریب و مویش بدخواهان و آزار حودان فرسوده تر می شویم تا در آخر از پا در آمده با دلی پر از حسرت بدره نیستی سرنگون می گردیم هیچکس به قلعه این کوه نرسیده و از آب حیات نخورده

خوشبختی همچو وفا، عشق، نیسکی، محبت، انصاف، زندگی جاوید و این قبیل خواستنی ها آرزویی است که طبیعت در نهاد ما گذاشته و بهانه زنده بودن ما قرار داده و گرنه این آرزوها در دنیا شدنی نیست.

وجود انسان ترکیبی است که خوشبختی را بخود نمیپذیرد سعادت آب است و ما غریبال و یا بحقیقت شعله ایست که یک لحظه جان ما را سوخته در میگذرد و جامان را در سوز و گداز می گذارد.

ما سوخته عشقیم و هر لحظه از این آتش بیرون باشیم به سخت ترین بیمارها گرفتاریم چاره بیماری، و بزمردگی ما عشق است. هر که در این دنیا معشوقی ندارد در میان این همه آدم چنان تنها و بیکیس است که گویی در بیابانی هولناک درمانده و ما شب و روز بدنبال این گم شده در جستجو و تکاؤبیم و مانند اطفالی که پدر و مادر خود را گم کرده اند بحسرت در صورت یکدیگر نگاه می کنیم

عجب آنکه عاشقی آرزوی مشکلی نیست و معشوق مثل سایر نعمت ها آسان بدست می آید، تقصیر از ناقابلی ماست که خود را از معشوق بیشتر دوست داریم و از خواهش های بیجا دائم آزارش میکنیم غفلت از بی وفایی ماست که دل را از کسیکه در جانش نشانده و پس گرفته و با آنها که بهیچش نمیخرند عرضه میداریم...

سوخته عشق که نه وفا دارد نه فداکاری چگونه خوشبخت باشد!

مرد عاشق پیشه وزن عشق دوست بطور حتم به-م

داروی درد عالم نیک است هر جا نیکی باشد تقصیر و مجازات نیست دنیا سراسر ضیافتی است که ما همه در آن مهمانیم سفره نعمت چندان فراخ و انباشته است که برای نیکان جای نگرانی نیست نیکان خود را در دیگران می بینند و باین جهت از کم خود ملول نشده و بر پیش دیگران حسد نمیبرند جز بغوی در کار کی نگاه نمیکنند و چون از خوشی دیگران خوشنود میشوند همیشه یکدینا خوشند و وقتی انسان خود را فراموش کرده بدیگری می پردازد از قید زجر و اسارت آزاد میشود نیشهای آزار هم چشمی آزارش نمیکنند آن لحظات نادریکه از یاد خود فارغ گشته و تنها بقصد نیکی به خدمت مشغولیم مثل آن است که رمز وجود خود را یافته باشیم. شوق و شوری پنهان دست می دهد که گویی مخلوقات حتی گل و درخت و در و دیوار بهجت بما نگاه میکنند، زبانشان با ما باز میشود، آواز نسیم و گفتگوی آتش را می فهمیم. هزار سخن مهربان می گویند ما را دوست می دارند و پرستش میکنند. گلوبمان از ذوق میگیرد و چشمان اشک شوق لبریز میشود، هوشمان چنان تیز و خاطرمان چنان صاف میگردد که کمترین زیبایی را در هر گوشه ای می بینیم، ابهام شعر و موسیقی که زبان خواهشهای دلند بر ما روشن میگردد! چه عیش بهشتی...

مردك نيكو كار هم چو كودك بيگناه كه بكسی اذیت نكرده از آزار كس نمی ترسد، همچو كوه گران دلش سنگین و محكم است و از سردی و گرمی روزگار رونمیگرداند.

آدم نيك از آن دنیاست، كس و كار هر كس است، با همه پیوند و خویشی دارد، چشم و آغوش همه برای او باز است و هر دلی جای اوست. نیکی از خوشگلی و توانگری و دانش مفید تر و بزرگتر است. خوشگلیها، توانگراها، دانشمندان بیک نگاه نوازش و يك حرف گرم او نیازمندند.

نیکی بوسه ایست که معشوق به عاشق می دهد، شعر حافظ است که بزخم دل دنیا دار مرهم میگذارد، نانی است که فقیر بدولت مند میرساند، لبخند محكوم بیگناه است که از گناه بد خواهان میگذرد

میرسند ولو در میان جمعیت باشند انبانوی

نیکی وقتی بسر حد جمال میرسد که سنك جسم را از پا بریده عقل و منطق را زیر پا میگذارد و سر به آسمان آزادی و فراغت میکشد ، جز جمال خود هیچ چیز را خواستنی نمی داند و همچون آفتاب بی منت و خواهش برای خاطر خود جلوه گری میکند خوبی نوربست که از دود دلهای پر کینه پوشیده نمیشود اهل دنیا با این همه حسادت و خست دیریا زود پیشانی نیکان را از تاجهای گل والاس آراسته در پایشان بتهظیم میایستند برای آنکه داروی رنجهای روحی بدست نیکان است . برای علاج جسم مادست و پا میکنند . این است که علماء را محترم می داریم ولی پیمبران را پرستش میکنیم : هیچکس نیست که خوبی نکرده و از این عیش بی درد و غم نچشیده باشد اما جانور نفس ما را چنان بچه ترس کرده که اگر آئی از او فارغ شده بحال خود پردازیم پشیمان و عذر خواه بخدمت بر میگردیم و از دست مامورین شکنجه عذاب می شویم :

آری حسد ، بخل ؛ طمع ، کینه ، شهوت و برادران این ها مامورین عذاب ها و همه جا همراه هستند و نیکی را بدترین گناه بر ما میگیرند زیرا نیکی یگانه وسیله خوشبختی است . خوبی به خلاف سایر صفات با هیچ خوی زشتی نمی سازد و منزل خود را پاك و مصفا می خواهد بدینجهت هر چه زشتی در نهاد ماست همگی دشمن خونخوار خوینند .

باوجود اینهمه دشمن هرگز نمی توان نيك و خوشبخت بود زنده بودن دشوار است اما تصور مردن و هیچ شدن ازهر دشواری گرانتر است . از مرك چنان میترسیم که صورت مغوفش را دائم در پشت تمام افکار و اعمال خویش می بینیم و آرزو و کار های خود را همیشه با درازی عمر اندازه میگیریم . این عجله و اضطرابی که در کارها داریم از ترس مردن است که مبادا بینصیب بمیریم عیشی که نباید چندان لذت نبی دهد و بدن سبب جام زندگی را هر چه شیرین کننده تلخی مرك آلوده و ناگوار است . اگر کسی

پیواند عشق حقیقی حتی بهرك کسبخته نمیشود چه

زندگی جاوید بهر صورت معتقد باشد از مرگ نمی ترسد ، همیشه شاداب و خندان است زیرا میداند دیر یا زود با صبر و تقوی بسرای سعادت خواهد رسید . این عمر کوتاه را خندان و شادی گنان فدای میکنند و برای زندگی جاوید توشه می سازد . اما من هنوز کسی را این گونه معتقد و شادمان ندیده ام

عاشق زندگی که برب چاه نیستی بدوانگشت آویزانست چگونه خوشبخت باشد !

افسوس که خوشبختی جز در فکرما نیست ، ابتکاش در فکر هم نمی بود و ما را بدنبال هیچ اینهمه زحمت نمی داد . بخوشبختی مجهول نمی توان رسید اما می توان از رنجها کاست و زنجیر غم و اندوه را گاه از جان برگرفت و آزاد شد ، خود را فراموش کرد و خوش بود ، اگر خوشبختی بدان معنی که کسی نمی داند در دنیا نباشد خوشی بسیار است . جهان سراسر خوشی و شیرینی است بشرط آنکه ما با زهر وجود خود اینهمه شیرینی را تلخ نکنیم .

وقتی در باغی بتماشا ایستاده با گلها لبخند میزاید و به نسیم بوسه می دهد و میگیرد و با مرغها مفاظه می کنید خوشید اما همین که فکرهاشتن باغ در خاطراتان مشغول می شود میسوزید فکر می کنید صاحب باغ چه خوشبخت است ، چه عیشها دارد ! روزها گل می بوید و شبها چهره گلگون می بوسد . از من بهتر مگر چه دارد ، من از او صد بار بهتر و عزیزترم ، چرا باید او صاحب باغ و من بی خانه باشم ، این دنیای دون خوبان را دوست ندارد ؛ ای افسوس جای سوختن است .

آنگاه فکر میکنیم اگر این باغ مال من بود يك آبشار در این کنار میساختم که شبها برای تفریح صورت ما را پرچین کند ، احساسات خود مرا با هزاران خط دلکش از گل و گیاه بر این صفحه میکشیدم صاحب باغ سلیقه و ذوق ندارد . این بنا را خراب کرده يك بنائی که در قشنگی باعث رشک و سوز همه دوستان باشد میساختم . اما دیوار همسایه بلند است آن خانه را خریده جزو باغ می کردم ، اگر صاحبش نمی فروخت چه میشد ! با هم دشمن میشدیم همه دیگر را اذیت می کردیم

پشت دیوار من آب میانداخت، من سرش را میشکستم . . .
 در این حال آشفته‌گی دیگر چشم گل را نمی‌بیند و دماغ
 بوی خوش نمیشنود . آئینه خاطرم آن چنان تاریک میشود که عکس
 باغ را بخود نمیکبرد ، بیچاره و دردمند می‌شویم فکر «من» طرب
 را سودا میکند ، «من» زهری است که بهر شیرینی بریزیم گشاده
 می‌شود .

وقتی مثلاً بحث الکتریسته را خوانده و در هر صفحه ندانسته‌ای
 را کشف میکنیم مثل آن است که کور بوده و بینا شده‌ایم، از وجود
 درخود نمیگنجیم و عجب آنکه یک ذره از این لذت درد نمی‌کشیم
 اما همینکه این حال بهشتی به «من» آلوده شد رنج و محنت میشود
 وقتی دانستن را بقصد آن میخواهیم که در میدان رقابت همچو
 گرزگران بر سر رقبا بکوبیم و از دیگران زیاد تر پول و احترام
 داشته باشیم خواندن و فهمیدن ، حمالی و جان‌کندن میشود از
 فکر آنکه مبدا از رقبا کمتر آموخته باشیم با آنکه مبدا قدر علم
 ما را نشناخته چنانکه باید جیبمان را پر از نقد و دالمانرا بنوازش شاد
 نکنند هراسان گشته آنچه فهمیده‌ایم مثل سوژنی که در خاطر جا
 داده باشیم جانمان را ریش میکند

می‌بینید حرفا در بازی با چه التهاب و ذوق و چه جدیت و
 دقتی توپ را از حریف ربوده بمقصد میرانند و پس از بازی بردگان
 و باختگان همه میخندند و خوشند گویی همه برده باشند . هرگز در
 خارج از بازی این جدیت و مسرت را با هم نمی‌بینیم برای آن است
 که «من» در بازی چندان دخالتی ندارد و کسی از تفریح و تملیش
 نتیجه مادی و معنوی نمیخواهد . اشتباه در این است که نتیجه مادی و
 معنوی را برای تفریح و تملیش میخواهیم و همیشه عیش و خوشی را
 فدای پول و احترام میکنیم . چه می‌شد اگر در همه اعمال هم‌ان
 جدیت و شور و همان بی‌غرضی را که در بازی توپ داریم میداشتیم
 یقیناً بیشتر لذت میبردیم ، هیچ رنج نمی‌کشیدیم و بهتر نتیجه میگرفتیم
 اگر بقصد تفریح هر چه بتوانیم دانش بیندوزیم مطالعه و

عاشق میل دارد بهر وسیله است محبوب واقع شود

تفریح به برادران خود نمیکم و خدمت کنیم و اگر کسی در عوض نیکی بما بدی کرد مانند معلم شیمی که از اختلاط آب و قند تلخی گرفته باشد بدون خشم غضب تعجب کرده در پی علت و حقیقت جستجو نمائیم باور نمیکند زندگی آسان تر و خوشتر بشود ؟

آن لذتهای ندیده را که در عقبش میدویم همه را «من» از دست ما میگیرد . سدره سادات ما «من» است . هر لحظه که «من» را فراموش کنیم دنیا خرم می شود سرمایه خوشی کار و خود فراموشی است . تا میتوانیم باید بر هوسها بیفزاییم و کار و فعالیت را بیشتر کنیم . هوس موجب عمل و نشاط است لکن انتخاب هوسها را باید بعقل سلیم و ابگذاریم . نه آن عقلی که در پی حقیقت دویده و واه مانده میگوید دنیا هیچ است ، از سعی و عمل هیچ نمیزاید ، خوب است دست بسته بنشینم و غصه بخوریم و بمیریم . در هیچ بودن کار جهان و مردن ما حرفی نیست اما می خواهیم این ساعات دراز را که مجبور بزندگی هستیم غصه نخوریم و بلکه خوش باشیم .

آن عقل نابینا و لجاج که حدود و وظیفه خود را دریافته میگوید شما محکوم و بنده منید مثل من خودخواه و غمگین باشید باید تفریح و خوشی را کشت ، باید يك قدم نفس را بمیل و هوس خودش نبرد ، باید از کار دنیا هر چه را بپول و احترام می آورد هافلانه و جدی گرفت و باقی را بدو وانگان گذاشت ، باید عاقل و عبوس بود ، ... این عقل نادان که بما میگوید همه چیز را مربوط بخود کنید و هر چیز را به «من» بیالائید ، همیشه مضطرب و پریشان باشید ، هیچوقت یادتان نرود که شما مرکز عالمید و سایر مخلوقات بخاطر شما خلق شده اند ، از هر کس و هر چیزیکه بمصرف شما نرسد رنجیده و ملول باشید ، علامت عقل و بزرگی این است که خودتان را از دیگران بهتر و عزیز تر بدانید ، پیوسته ابرو بتان درهم و چشم هاتان در پی کار دنیا بحسرت باشد . . . چنین عقلی بدرما نمیخورد .

عقل سلیم آن است که وظیفه خود را دانسته و فهمیده باشد که وجودش برای خدمت کودک وجود ماست باید بتأمل یافته باشد

از اینرو حالت او غالباً مضحک است شاه فیروز

که ما در هر سنی کود کیم و کارمان هوسرانی است و هم میدانند که تقصیر از ما نیست کار جهان سراسر بیچگی و بازی است. عقل مایاید همچو خادم فرمانبردار از بازیهای دنیا آنچه مارا زحمت و ضرر نمی‌رساند و خاطرمانرا خوش می‌دارد انتخاب کرده بهزار حیل و زبان آوری بکودک نفس ما بقبولاند، بگوید اینها و هزار مثل این ها همه اسباب بازی و تفریح است، فکر خودت نباش بازی کن و خوش بگذران، بازی را سخت‌نگیر و همیشه خندان باش، برد و باختها بر سر هیچ است . . .

هر لحظه که از بازی زحمتی دیدیم تقصیر بکردن عقل است که «من» را در بازی دخالت داده. هر دقیقه که بیکار نشسته دچار غم باشم گناه از عقل است که مارا بی‌کار گذاشته خردمند کسی است که هرگز رنجور نشود. عقل باید هزار اسباب کار برای ما حاضر داشته باشد تا هر اسبابی را روز کار از دسیمان گرفت باز بچه دیگری داشته باشیم. هافل آنست که در هر جا و حالی بکاری مشغول و خوش بوده از فکر خوشبختی محال آزاد باشد. خوشبختی اگر ممکن شود همین است.

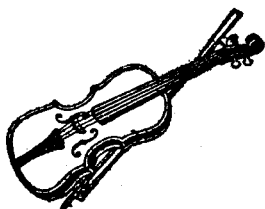
انر طبع

آقای جلال همائی

بزیر دست دهی

نیستی حقّه شکسته چرا
تن خود را به بند و بست دهی
سخت و سرکش چو باد قهر مباش
که به شاخ جوان شکست دهی
من نکویم چو آفتاب بلند
هر چه داری بجاک بست دهی
کم ز خاک زمین مباش ده آب
هم خوری هم بزیر دست دهی

تجربه میوه ایست که او را نمیتوان چید مگر پس



موسیقی

مطرب عشاق امشب طرفه راهی میزند
زخمه اش در پرده جان دستگاہی میزند
که خروش درد خیز اشک ریـزی میکند
که نوای غمزدای رنج گـاہی میزند
مالك الملك دل است و دزدوار از ملك خویش
گاه صبری می رباید گاه راهی میزند
از امید و ناامیدی موج بر موج افکند
وز غم و شادی سپاهی بر سپاهی میزند
گاه دردی می فرستد گاه شوقی می دهد
گاه اشکی «میسراید» گاه آهی «میزند»
زخمه شیرین او کوه غم از هم بگسلد
کوهکن دیدی که کوهی را بکـاهـی میزند
شاه موسیقی چو بهر صید دلها شد بدشت
هر کجا ویران تر آنجا بار گاهـی میزند
آنکه را از دوات موسیقی آمد بهره
بشت پا بر لذت هر مال و جـاهـی میزند
ما ز سیل غم بموسیقی پناه آورده ایم
هر کسی از سیل خود را در پناهـی میزند
روز غم دست رشید و دامن تار رباب
غرقه دست ناامیدی در گـیـاهـی میزند

موريس شاهنشاه فقيد در آخرين روزهاى زندگى

خاطرات والا حضرت شاهنشاه شمس پهلوى

همانطورى كه در كتاب گلچين جاويد دومين نشر به بنكاه بازرگانى جاويد وعده داده بوديم بقيه خاطرات اعليحضرت شاهنشاه فقيد در سالنامه جاويد چاپ خواهد شد اينك دنباله خاطرات كه بقلم آقاى على ايزدى نگارش يافته است از نظر خوانندگان محترم ميگذرانيم .

آقاى على ايزدى يكي از صاحبمنصبان قديمى در بار شاهنشاهى ويكي از مردان بافضل و تقوى كشورند ايشان در تمام مدت اقامت اعليحضرت شاهنشاه فقيد در موريس و ژوهانسبورگ پيوسته منشى و محرم خاص اعليحضرت فقيد بوده و با كمال وفادارى و صداقت تا آخرين روز حيات با اعليحضرت فقيد خدمت مينمودند

چون قسمت مهمى از اين خاطرات تاريخى كه بقلم والا حضرت شاهدخت شمس پهلوى است در كتاب گلچين جاويد بطبع رسيده خوانندگان محترمي كه علاقمند به داشتن تمام خاطرات و سرگذشت شاهنشاه فقيد ميباشند مى توانند با بهاي ۳۰ ريال يك جلد از كتاب گلچين جاويد را از بنكاه جاويد تقاضا فرمايند

نقل از اطلاعات ماهيانه

پس از عزيمت والا حضرت شمس پهلوى

پس از عزيمت والا حضرت شاهدخت شمس

نگراني و تشويش خاطر اعليحضرت پيش از پيش شد وجود زن اصولا در هنگام مصائب بزرگترين وسيله تسليتي براي مرد ميباشد .

تازمانيكه والا حضرت شاهدخت شمس

در موريس بودند براي اعليحضرت فقيد بزرگترين

وسيله تسلي خاطر بودند ولي همينكه ايشان از موريس عزيمت كردند بطور محسوس آشكار گرديد كه اعليحضرت بزرگترين وسيله



هر كس عشق را در ديگري جنون ميداند و حال

آرامش خاطر خود را از دست داده اند.
از همان روز نخست آثار قلق و اضطراب و دلتنگی در قیافه شاهنشاه فقید نمایان شد.

من آن روز احساس کردم که تاجه حد اعلی حضرت فقید به والا حضرت شمس علاقمندند زیرا مکرر از دوری ایشان اظهار دلتنگی می نمودند و با همه قدرتی که در تملک نفس داشتند نمیتوانستند مراتب تأسف و تأثر خود را پنهان سازند.

ساعت ۵ صبح در اطاق هن

فردای روزیکه والا حضرت عزیمت کرده بودند ساعت ۵ صبح بود. من تازه از خواب بیدار شده ولی هنوز از تهن خواب خود برنخاسته بودم که ناگهان صدای در اطاق را شنیدم.
تصور کردم «مسئولار شه» رئیس مستخدمین است بزبان فرانسه گفتم داخل شوید ولی ناگهان اعلی حضرت را دیدم که وارد اطاق من شدند.

چون هنوز بی جامه در برداشتم خواستم بشتاب لباس خود را بپوشم ولی اعلی حضرت مانع شده در حالیکه روی یکی از صندلیها نشستند فرمودند: «بنشین لازم نیست» و چند لحظه ای بفکر فرو رفتند همینکه از ورود ناگهانی اعلی حضرت آن هم در آن صبح زود باتفاق خود فوق العاده متعجب بودم در آن چند لحظه هزار فکر پیش خود کردم.

بالاخره اعلی حضرت مثل اینکه در این مدت دنبال پیدا کردن بهانه ای برای بیان علت ورود خود با اطاق من میگردند فرمودند: «بس نو کره ای که بنا بود از تهران برای ما بفرستند چه شد؟ فوراً کاغذ بردار و یک تلگراف با حضور من برای وزیر دربار تهیه کن و بنویس اولاً والا حضرت ما بطرف تهران عزیمت کردند و ترتیب لازم برای مراجعت آنها بدهید» سپس اندکی بفکر فرو رفته مجدداً با آهنگی تاثر انگیز که مرا سخت متقلب نمود فرمودند «تلگرافی

آنکه خود همیشه بچیزی عاشق است «محمد حجازی»

هم از طرف من برای خود اعلیحضرت همایونی تهیه کن و بنویس
 « اینها که آمدند تنهایی و تاثر من زیاد شده نوکر هائیکه بنابود



این قشقه بخوبی جزیره موریس را که مدتی اقامتگاه شاه فقید بوده است نشان میدهد
 عشق شیرین تر از ازدواج است برای اینکه همان هم

از تهران بموریس فرستید هنوز نیامده اند .
 من اطاعت کردم و فوراً تلگراف ها را تهیه کردم بعد
 فهمیدم آن شب را اعلیحضرت دیده برهم نگذاشته اند و تا صبح غرق
 در تائر و اندوه بوده اند و شاید علت اینکه آنروز صبح زود باطاق
 من آمدند برای گریز از تنهایی و رفع خلق تنگی بوده است .

ماجرای نوگرها

چون در اینجا چند بار صحبت از نوگرها در میان آمد بی
 مناسبت نیست که خوانندگان را از این موضوع که بلیه بزرگی برای
 ما در موریس شده بود آگاه کنم .
 از تهران چند نفر نوگر و آشپز که از بردن نام آنها شرم دارم
 همراه ما حرکت کرده بودند اینها از همان لحظه ای که در کشتی
 معلوم شد ما باید به جزیره موریس برویم بنای ناسازگاری را گذاشته
 و از همانجا تمیخواستند بتهران برگردند و چون اجازه بازگشت به
 تهران با حدی داده نمیشد با ما تا موریس آمدند و این ناسازگاری
 را در موریس بنهایت رسانیدند و مکرر موجب اوقات تلخی اعلیحضرت
 فقید را فراهم ساختند وقتی اجازه بازگشت آنها بتهران داده شد
 با اینکه می دانستند بجای آنها از تهران مستخدمین دیگری خواسته ایم
 تامل نکردند تا آن مستخدمین برسند و کار خود را رها کرده بتهران
 حرکت کردند و بجای آنها موقتاً از مستخدمین بومی موریس به
 خدمت گماردیم .

بیماری اعلیحضرت آشکار میشود

آثار ضعف و کسالت در اعلیحضرت روز بروز نمایان تر میشد
 قیافه ایشان هر روزی از روز پیش افسرده تر و شکسته تر می نمود .
 خوب بیاد دارم یکی از روزها بعد از ظهر که ایشان طبق معمول و
 عادت دیرین خود مشغول قدم زدن در باغ بودند و من در خدمت
 ایشان بودم همینطور که نکاهم متوجه ایشان بود یکباره در برابر

خود شبخ ضعیف و نحیفی از اعلیحضرت مشاهده نمودم پس از اینکه مدتی قدم زدند ناگهان بدرختی تکیه کردند و صدا زدند يك صندلی برای ایشان بیاورند و پس از اینکه روی صندلی نشستند فرمودند «چه ضرر دارد يك چایی بخورم» فردای آنروز اعلیحضرت برای نخستین بار راه رفتن صبح را ترك کردند و جلوی ایوان روی صندلی نشسته بودند وقتی حضور ایشان شرفیاب شدم از دل درد شکایت داشتند استدعا کردم اجازه فرمایند طیب مخصوصی که معین شده بود (دکتر شازل) خدمت ایشان برسد . اعلیحضرت جدا امتناع کردند و فرمودند «مقصود تو را نمیفهمم اگر تو تصور کنی عمریگه در خدمت کشور طرف نشود بدرد میخورد اشتباه کرده ای منکه ملا محمد جعفر نیستم بخورم و بخوابم من در تمام عمر از بیکاری و آسایش گریزان بودم و هر وقت که نمی توانستم کار مفیدی انجام دهم آن وقت بود که احساس ناراحتی و درد و الم در خودم حس میکردم . اشخاصیکه از نزدیک مرا میشناختند شاهدند قبل از کودتا جزا نروا و گوشه گیری و تأسف بوضع مملکت هیچگونه آمیزش و مشغولیتی نداشتم . نه ، تو ابدا خیال نکنی که من بیماری جسمی داشته باشم من در نهایت سلامتی هستم» و سپس در حالیکه دست خود را بقلب و کبد خود زدند فرمودند : «کوچکترین عیب و اختلالی در اعضاء بدن من وجود ندارد» اما در همان حال که این سخنان را بر زبان میراندند من بخوبی حس میکردم که اعلیحضرت بسختی تنفس میکنند و رنگ ایشان کاملاً پریده و ارتعاش خفیفی در دست های ایشان نمایان است .

باینجهت من اصرار کردم که معینا اجازه فرمایند بدکتر شازل بگویم برای تقویت مزاج اعلیحضرت داروئی تجویز نماید و پس از اینکه از حضور اعلیحضرت مرخص شدم فوراً بدکتر شازل تلفن کردم و از او خواش نمودم که چند دقیقه نزد من بیاید . پس از آنکه دکتر شازل وارد شد وضع مزاجی اعلیحضرت را چنانکه دیده بودم برای او بیان کردم و تقاضای داروئی برای

از سهوازه تا فور در پی دانش باشید حضرت محمدص



هر روز از روز پیش افسرده تر میشدند همینطور که نگاهم متوجه
ایشان بود یکباره در برابر خود شبخ ضعیف و نحیفی از اعلی حضرت مشاهده کردم

دانستن بدون خواستن هرگز توانستن باریار دستاوردهای یون

تقویت مزاج ایشان نمودم .

اعلیحضرت از فراز ابوان که مشرف بر در ورودی بود متوجه آمدن دکتر شازل شدند و از من سؤال فرمودند « کی ناخوش است ؟ دکتر برای چه آمده ؟ »

چون در آن هنگام پای والا حضرت شاهپور علیرضا مجروح بود و بستری بودند جواب دادم برای عیادت والا حضرت آمده‌اند همینکه دکتر شازل نزدیک اعلیحضرت رسید فرمودند از دکتر سؤال کن پای والا حضرت شاهپور چطور است ؟ من در آن هنگام از فرصت استفاده کرده عرض کردم اجازه فرمایید از دکتر خواهش کنم دارویی هم برای رفع دل‌درد اعلیحضرت تجویز کند فرمودند برای دلغوشی تو عیب ندارد ولی بس از اینکه دکتر رفت فرمودند من برای اینکه دکتر کسل نشود موافقت کردم والا من اهل خوردن دوا نیستم .

بعد از ظهر آنروز بیماری اعلیحضرت زو باشتداد گذاشت و آثار تورم در پای اعلیحضرت نمایان گردید بطوریکه پوشیدن کفش برای ایشان مشکل شده بود .

باوجود این اعلیحضرت مایل بمراجعه طبیب نبودند و می فرمودند این تورم بر اثر فشار کفش پیدا شده تصور نکن کسالت مهمی باشد .

فردای آنروز تورم در هر دو پا بروز کرد من از اعلیحضرت مصرا تقاضا کردم اجازه فرمایید دکتر از ایشان عیادتی بنماید . اعلیحضرت فرمودند ضرری ندارد بیاید اگر معالجه‌ای بعقلش میرسد بکنند و همان لحظه بدکتر اطلاع دادم . دکتر شازل چند داروی مدر و مسکن تجویز کرد که از تورم باکاست ولی درد دل باقی بود منتها اعلیحضرت سعی داشتند که بروی خود نیاورند و در هر حال از ناراحتی ملب خود بیخبر بودند در ساعت ۱۱ که اعلیحضرت برای صرف نهار تشریف رند من چون احساس کردم کسالت اعلیحضرت رو باشتداد است بدکتر شازل تلفن کردم که چند نفر از بهترین

عشق همه چون جنی است که همه کسی از آن صحبت

بزشکان موريس را برای کنسولتاسيون و معاينه دقيق حال مزاجی اعلیحضرت دعوت كند و قرار براین شد كه در ساعت ۴ بعد ازظهر اینكار را انجام دهد .

در ساعت دو و نیم بعد ازظهر كه اعلیحضرت برای رفتن بیاباغ از عمارت پائین آمدند بمعرض ایشان رسانیدم كه برای معاينه دقيق از اعلیحضرت چهار بعد از ظهر دكتر شازل باتفاق سه طبیب دیگر شرفیاب خواهند شد . با اینکه فكر میکردم ممكن است اعلیحضرت امتناع فرمایند ولی این بار اعلیحضرت فرمودند بسیار كار خوبی كردی . چهار بعد از ظهر بزشكان مزبور باتفاق دكتر شازل اجازه شرفیابی حاصل كردند و پس از معاينه دقیقی كه از اعلیحضرت نمودند و پس از بحث و مشورت طبیبی گفتند لازم است اعلیحضرت بیكی از بیمارستان ها كه دارای دستگاه رادیوگرافی است تشریف ببرند تا از قلب و جهاز هاضمه ایشان عكس برداری شود .

اعلیحضرت از رفتن بیمارستان و برداشتن عكس امتناع داشتند و می فرمودند این دل درد بكه من دارم محتاج این چیزها نیست ولی پس از اصرار زیاد قبول كردند كه به بیمارستان برای عكس برداری مراجعه كنند و قرار شد دو روز بعد این كار صورت گیرد .

فردای آنروز صبح زود دكتر شازل باتاق من آمد و گفت از فرار معلوم اعلیحضرت مبتلا به بیماری قلبی شدید می باشد دستگاه رادیوگرافیكه در بیمارستان موريس هست آنقدر دقیق نیست كه بتواند خوب عكس برداری كند مع هذا فردا عكس برداری خواهد شد اما اگر تصادفا موضوع مسافرت اعلیحضرت بكانادا عملی شود (چون آن ایام پیوسته مشغول گفتگو بودیم كه اجازه مسافرت اعلیحضرت را بكانادا تحصیل كنیم) واجب و لازم است كه در ژوهانسبورگ پایتخت افریقای جنوبی كه بیمارستانهای آن دارای وسائل رادیوگرافی است قبل از حرکت بطرف كانادا از قلب اعلیحضرت عكس برداری دقیقی بعمل آید .

خبر رادیو لندن

معمولا در آغاز شب اعلیحضرت ساعتی از وقت خود را صرف شنیدن رادیو میفرمودند. شب بعد از روزیکه معاینه از اعلیحضرت بعمل آمد، اعلیحضرت طبق معمول برای شنیدن رادیو تشریف آورده بودند و من افتخار حضور داشتم همینکه بیچ رادیو را گوش دیم سخن گوی رادیو لندن ضمن خبر های خود اطلاع داد که حال مزاجی اعلیحضرت شاه سابق ایران در موریس خطرناک است.

اعلیحضرت بمحض اینگه این سخن را شنیدند فرمودند مرك برای من وقتی بود که از مطامع بیگانگان تبعیت میکردم چون سر اطاعت در برابر اجنبی فرو نیاوردم از مردن وحشتی ندارم و مردن اکنون آرزوی قلبی منست.

من خیلی خرسندم این وضعی که اکنون برای من پیش آمده برای اینست که نخواستم نفوذ خارجی در کشور من راه یابد و برای خاطر سعادت وطنم بوده که امروز دچار این همه رنج و تعب هستم.

خبر راه یولندن در اقطار و اکناف دنیا بسرعت انتشار یافت و در جراید نیز مطرح گردید.

همان شب که این خبر را رادیو لندن انتشار داد اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هم در تهران این خبر را شنیده و دچار نگرانی شده بودند و بهمین جهت فردای آن روز تلکرافهای متعددی از اعلیحضرت همایونی و دربار ما رسید که از وضع مزاجی اعلیحضرت فقید پرسش کرده بودند. چون ما که طبیب نبودیم درست از بیماری اعلیحضرت آگاه نبودیم فوراً سلامتی اعلیحضرت را بتهران اطلاع دادیم ولی بعداً دکتر شازل وخامت وضع مزاجی اعلیحضرت را بن گوشزد کرد ولی ما همچنان موضوع کسالت قلبی را از اعلیحضرت مکتوم داشتیم و ایشان هم تصویری فرمودند که جهازهاضمه ایشان خوب کار نمیکند و از اینرو بجای قلب پیوسته از معده شکایت داشتند.

هر آموزشگاهیکه باز کنید در زندانی را بسته اید

تقدیم بر کانادا

بیماری اعلیحضرت موجب شده بود که ایشان برای عزیمت بکانادا و ترك موريس بیشتر اصرار نمایند مجدداً بمن امر فرمودند که راجع باین موضوع با مامورین وارد مذاکره شوم و من هم از آنروز همه روز مرتباً مشغول این مذاکره بودم و پس از چند روزی بالاخره اظهار امیدواری کردند که شاید بتواند بوسیله کشتی که قریباً از موريس بطرف افریقا حرکت خواهد کرد و فرماندار موريس در سربید کلیفرد و خانم ایشان هم با آن قصد مسافرت دارند و سائل مسافرت اعلیحضرت و والا حضرت شاهپور ها که از اقامت در جزیره موريس ملول شده بودند گردید ولی چون زمان جنگ بود و تاریخ حرکت کشتی ها مکتوم و جزو رازهای نظامی بود نمی دانستم آنروز که کشتی معهود وارد جزیره موريس می شود چه روزیست و چه روزی ما موفق بترك موريس خواهیم شد ملالت خاطر اعلیحضرت از اقامت در جزیره موريس روز به روز زیاده تر می شد .

اعلیحضرت که حتی شنیدن نام جزیره موريس برایشان غیر قابل تحمل بود، پس از رفتن والا حضرت شاهدخت شمس و والا حضرت شاهدخت فاطمه از موريس وبخصوص از وقتیکه آنار بیماری ایشان آشکار شده بود، بهیچوجه میل نداشتند در موريس بمانند و روزی نبود که اشتیاق خود را برای ترك خاک موريس ابراز نکنند علاوه بر مذاکراتیکه شبه روزه من میکردم، اعلیحضرت شخصاً بفاصله کوتاهی دوبار فرماندار موريس «سربید کلیفرد» را احضار کردند و باو فرمودند بهر نحو ممکنست با مقاماتیکه خود او صلاح و مقتضی می داند وارد مذاکره شود تا وسایل عزیمت ایشان از موريس فراهم شود . در یکی از ملاقاتها با کنایه فرمودند : «خوب در رادیو - هاتان که خوب از حال من صحبت میکنید احوال منم که بد است !

دانشیکه سود ندهد گنجی است که از آن خرج نکنند حضرت محمد ص

شاهم که بدتان نمی آید من معالجه شوم چه بهتر که بقول خودتان وسیله ای پیدا کنید که من بجای بروم که آجبا وسیله معالجه فراهم باشد :»

سرید کلیفرد در پاسخ وعده مساعد میداد و اظهار کرد بزودی يك كشتی باین حدود خواهد آمد، سعی خواهم کرد در آن كشتی جا برای اعلیحضرت تهیه کنم و ضمناً اظهار کرد چون هنگام يك است نمی توان يك كشتی فراهم کرد که اعلیحضرت را تا کانادا مستقیماً ببرد فعلاً با این كشتی که خواهد آمد وسایل مسافرت اعلیحضرت را تا «دوربان» فراهم میکنند تا اینکه كشتی دیگری در دوربان برای این منظور پیدا شود .

عید نوروز

عید نوروز فرا رسیده بود ، ولی نه اعلیحضرت و نه در هیچ يك از ما اثری از نشاط و انبساط عید دیده نمیشد .

شب عید طبق معمول اعلیحضرت مشغول شنیدن رادیو بودند از یکی از رادیو های خارجی بمناسبت عید نطقی شنیده میشد که در آن گوشه و کنایه های نسبت با اعلیحضرت داشت . اعلیحضرت همیشه آن سخنان را شنیدند خنده تلخ بلندی کرده و فرمودند :

« اینها همه از من بدشان می آید و حق دارند از من بد بگویند برای اینکه تمی خواستند در این مملکت لجام گسیخته کسی باشد که از آنها مواخذه و بازخواست کند و خود را در برابر او مسئول بدانند .»

روز عید صبح خیلی زود برای تبریک عید حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم ؛ با آهنگی تاثر آمیز فرمودند امسال عید ما دور از وطن و دور از فرزندان گذشت .

آرزوی من اینست و از خداوند درخواست میکنم که امسال وسایلی فراهم آورد که تحت توجهات شاه موجب آسایش و سعادت

عشق گوهری است گر انبهاه اگر با عفت تو ام باشد «تولستوی»

ملت و مردم ایران فراهم شود
سپس فرمودند: «گمان نمیکنم در این روز عید و اول سال
نه من و نه هیچ ایرانی وطن پرستی بتواند آرزوئی بهتر از این
داشته باشد» آن روز اعلیحضرت از سایر روزها افسرده تر بودند و
بیوسته بیاد وطن و خاطرات آن خود را مشغول میکردند .
روز دوم یا سوم فروردین بود که بما اطلاع دادند تا چند
روز دیگر یک کشتی نظامی از موریس بدوربان خواهد رفت و در
اینکشتی برای اعلیحضرت و همراهانش جاتدارك شده است. این خبر
تلاحدی موجب مسرت خاطر اعلیحضرت گردید و ما بلافاصله مشغول
جمع آوری اسبابها و فراهم کردن وسایل سفر شدیم .

فرك جزیره موريس

روز ششم فروردین هنگام عصر، اعلیحضرت موریس را ترك
گفتند و در «پرت لوئی» بکشتی سوار شدند ، تشریفات قابل ذکری
بعمل نیامد .

دسته کوچکی از سربازان موریس هنگام سوار شدن کشتی
مراسم احترامات را بعمل آورد و «سرید کایفرد» فرماندار موریس
و خانم او که خودشان هم بواسطه تغییر ماموریت موریس را ترك
میکفتند، اعلیحضرت را تا کشتی هدایت کردند .

جانشین «کاپیتن بیکوت» «دکتر تنکین» را معین کرده بودند
که همراه اعلیحضرت باشد .

مسئولار شه هم که در موریس مامور سرپرستی مستخدمین بود
با ما حرکت کرد در حالیکه اعلیحضرت بشدت از این مرد متغیر
بودند زیرا تصور میکردند او را مخصوصا گمارده اند که مراقب
حال ایشان باشد؛ اتفاقا خود مسئولار شه هم احساس کرده بود که
اعلیحضرت با خوشبین نیستند بهمین جهت جرئت اینکه با اعلیحضرت
روبرو شود نداشت و همیشه سعی میکرد خود را از نظر اعلیحضرت
پنهان نماید و در مواردیکه اعلیحضرت در چمنیکه در نزدیک باغ بود

شخص غائب همیشه مورد سرزنش است «لهستانی»

قدم میزدند ، مسیولارشه اگر میخواست ازدرباغ خارج شوداز دیوارباغ میرفت . بااین وصف مسیولارشه بااصرار وابرامزیاد همراه ما حرکت کرد غیر از مسیولارشه يك آشپزاز بومیان موريس كه هندی بود و تاحدی پختن غذاهای ایرانی را آموخته بوداستخدام کردیم كه برای اعلیحضرت كه جز برنج و جوجه هیچ غذائی میل نمیکردند غذا طبخ كند . سرید كلیفر دفرماندار موريس با خانمش و دویچه خودشان نیز با این كشتی حرکت كردند .

وضع كشتی

كشتی كه اعلیحضرت با آن از موريس بدوربان حرکت كردند يك كشتی كهنه و مندرس باری بود كه آن را برای حمل و نقل سربازان آماده كرده بودند در حدود ۳۰۰ نفر از سربازان نقاط مختلف امپراطوری بریتانیا كه قسمت عمده ای از آنها یهودی بودند مسافرین اینكشتی را تشكيل میدادند كه هرسته بجائی می رفتند . چند اطاق از اینكشتی را با اعلیحضرت و همراهان تخصص داده بودند و در گوشه ای از صحنه كشتی آشپز هندی آشپزخانه كوچكى درست كرده بود كه در آنجا غذا برای اعلیحضرت طبخ میكرد .

دائما سروصدای سربازان در كشتی بلند بود ؛ صدای ساز و آواز و قهقهه خنده آنها آنی قطع نمی شد ؛ يك پیانو زن جوان غالب اوقات با نواختن پیانو سربازان را سرگرم میكرد گاهگاهی هم كنسرتهای بزرگ تشكيل می دادند .

معلوم است در اینكشتی محقر جای اعلیحضرت و والا حضرت های شاهپور ناراحت بود .

از لحاظ مقتضیات جنگی و برای اجتناب از برخورد به زیر دریائی های دشمن فاصله موريس تا دوربان را كشتی در مدت هشت روز طی كرد و بالاخره پس از ۸ شبانه روز كشتی بساحل دوربان نزدیک گردید .

ممکن است مردها در نظر اول عاشق بیقرار زنی بشوند

اقامت در دوربان

دوربان یکی از بنادر مهم شرقی افریقا محسوب می شود و از لحاظ موقعیت ممتاز طبیعی و جغرافیائی آن در زمان جنگ انگلیس-گناه مهمی برای کشتی های متفقین بود و غالب کشتیهائی که از امریکا بطرف شرق عزیمت میکرد در این بندر انگلیس می انداخت و از حوضچه های طبیعی آنکه پناهگاه بسیار خوبی برای کشتی ها بود استفاده می کردند و روزی نبود که کشتی های مهم حمل و نقل نظامی باین بندر وارد نشود . قبل از رسیدن ما بدوربان « کابیتن بیکوف » که باتفاق والا حضرت شاهدخت شمس بدوربان عزیمت کرده خانه محقری در دوربان اجاره کرده بود و این خانه را که در حومه شهر واقع شده بود برای اقامت اعلیحضرت در دوربان تخصیص داده بودند و قتی کشتی بساحل رسید قبل از اینکه اعلیحضرت پیاده شوند دکتر تنکین که همراه ما از مورس آمده بود از کشتی پیاده شد و بشهر رفت تا اتومبیل برای اعلیحضرت و شاهپورها و کامیون برای اسباب ها تهیه نماید و یکساعت پس از آن اعلیحضرت باتفاق والا حضرت های شاهپور از کشتی پیاده شده و خیلی ساده و عادی و بدون هیچ گونه تشریفات بسوی خانه ای که برای اقامت موقتی تهیه شده بود عزیمت کردند .

شهر دوربان از لحاظ زیبایی و شکوه حتی بی اغراق میتوان گفت بر شهرهای اروپائی رجحان و برتری دارد . دیدن این شهر زیبا و نفوذ تمدن عالی مغرب زمین در آن تاثیر فوق العاده در روحیه اعلیحضرت بخشید و از دین چنین شهری در افریقا تعجب میکردند . خیابان های این شهر بسیار مجلل و عمارت ها و ساختمانهای آن عموما چندین طبقه و عالی و دارای گل کاری های قشنگ و مخصوصا بسیار پاکیزه و تمیز بود . جمعیت این شهر که از اختلاط نژاد های افریقائی مخصوصا بوئر ها با ملل اروپائی بوجود آمده است از هر حیث جلب نظر میکرد

ولی حتم زنها تا حساب دخل و خرج مر در انکند عاشق نمیشود

موضوعی که از همان لحظه ورود بدوربان توجه اعلیحضرت را بخود معطوف کرده بود شرکت زنان در کارهای اجتماعی بود.

علاوه براینکه عده کثیری از بانوان در لباس سربازی و افسری دیده می شدند، عموماً رانندگان تاکسی ها و حتی کامیون ها زن بودند که لباس مردانه در برداشتند.

متأسفانه در این شهر زیبا خانه ای که برای اقامت اعلیحضرت فراهم شده بود بسیار کوچک بود بطوریکه بهیچوجه کافی برای احتیاجات اعلیحضرت و والاحضرت های شاهپور و همراهان نبود و علت آن این بود که در آن هنگام در دوربان بواسطه سیل مهاجرینی که در نتیجه هجوم ژاپنی ها از خاور دور مخصوصاً جزایر اقیانوسیه بدوربان آمده بودند مسئله مسکن در شهر بغایت دشوار شده بود.

در آنوقت که اعلیحضرت وارد دوربان شدند حتی يك اطاق خالی هم در هتل های شهر پیدا نمیشد و خانه ای را هم که برای اقامت اعلیحضرت تخصیص داده بودند بسزاحت و در نتیجه کوشش فراوان مأمورین حکومت پیدا شده بود. در آن هنگام که ماه فروردین و در ایران فصل بهار آغاز شده بود پائیز دوربان هم تازه شروع شده بود و هوای دوربان گرم و مرطوب و سنگین بود.

این گرما بخصوص با بیماری قلبی که اعلیحضرت داشتند و تنگی جا و فضای محل سکونت همه موجب ناراحتی شدیدی اعلیحضرت بود و از همان روز اول بمن امر کردند که کوشش کنم يك خانه بهتری پیدا نمایم.

من هم باتفاق تنکین و مأمورین دولت افریقا سعی بسیار برای پیدا کردن خانه بهتری گردیدم ولی متأسفانه سعی ما بجائی نرسید و ابداً جای بهتری پیدا نشد.

در دوربان نخستین اقدام من این بود که پزشکی که متخصص در امراض قلب باشد پیدا کنم تا اعلیحضرت را معاینه

حقیقت و گل سرخ هر دو خاقدارند « اسپانیائی »

نموده و داروئی برای بیماری ایشان تجویز نماید گواینکه
اعلیحضرت از خوردن هر داروئی جداً اجتناب داشتند و اصولاً
معتقد بودند که ایشان هیچ کسالت جسمی ندارند و کسالت ایشان
کسالت روحی است .

با کمک دکتر تنکین که خود او پزشک و در مورس رئیس
انستیتو باستور بود موفق شدیم که طبیبی را بنام « دکتر مه »
که متخصص امراض قلبی بود در دوربان پیدا کنیم .

تصادفاً خود دکتر مه نیز مبتلا به بیماری قلبی بود و برای
استراحت بافریقا و دوربان آمده بود ، پس از مذاکره با « دکتر
مه » ایشان اظهار کردند برای معاينه اعلیحضرت باید در (کلینیک)
من حاضر شوند تا با اسبابها و وسایل دقیقی که در کلینیک دارم
از قلب ایشان عکس برداری کنم .

با اینکه اعلیحضرت حاضر نمیشدند ازخانه برای این مقصود
خارج شوند هرطور بود جلب رضایت ایشان را کردیم و قرار
براین بود که چهار ساعت بعد از ظهر روز بعد باتفاق اعلیحضرت
به کلینیک « دکتر مه » برویم .

فردای آنروز در ساعت چهار بعد از ظهر چون مجبور
بودم به تلگرافخانه بروم ، اعلیحضرت تنها باتفاق دکتر مه از
خانه خارج شده و بمطب دکتر رفتند من پس از بازگشت از
تلگرافخانه دنبال ایشان رفتم ولی متأسفانه نتوانستم در آن شهر
بر جنجال و در میان آنهمه عمارتهای ده پانزده طبقه مطب دکتر
مه را پیدا کنم و ناگزیر بمنزل برگشتم . ساعت ۷ اعلیحضرت
باتفاق (دکتر مه) بمنزل مراجعت کردند و همینکه مرا دیدند
شوخی فرمودند :

« چطور جرأت کردی من را تنها در اختیار دکتر
بگذاری » من این شوخی را برای « دکتر مه » ترجمه کردم
و مدتی خندید .

از دکتر مه راجع بکسالت اعلیحضرت سؤال کردم دکتر

هرچه در ترازوی عشق سنگینی عقل و فضل بگذاریم

باخونسردی و گشاده رویی جوابداد . « قلب من از قلب اعلیحضرت مریض تر است ؟ بواسطه همین کسالت قلبی مدتیست جلای وطن کرده و باینجا پناهنده شده‌ام تا شاید آب و هوای افریقا قدری بیشتر بمن اجازه زندگی بدهد . اما تمجب خواهید کرد اگر بشما بگویم زندگانی من طولانی نخواهد بود . اعلیحضرت راهم بسا کمال دقت و با تمام وسائلیکه در دست داشتم معاینه کردم خیال نمیکنم قلب سالمی داشته باشند ، اما چون هنوز عکسهاییکه از قلب ایشان برداشته ام حاضر و چاپ نشده نمیتوانم بطور قطع راجع بچگونگی بیماری ایشان چیزی بگویم لازم است عکسها را به بینم فردا عصر نتیجه آنرا بشما اطلاع خواهم داد . عجالتا اعلیحضرت احتیاج بدوائی هم ندارند فقط باید سعی کنید وسایل آسایش ایشان را فراهم کنید که اعصاب اعلیحضرت آرام باشد » عصبانیت و ناراحتی خیال بزرگترین وسیله تشدید بیماری قلب میباشد . اعلیحضرت از من سؤال کردند دکتر چه میگفت عرض کردم هنوز کسالتی تشخیص نداده و دوائی هم فعلا برائى اعلیحضرت تجویز نکرده است . اعلیحضرت فرمودند : « من اطمینان دارم که بهیچ مرضی مبتلا نیستم ؟ اگر این دکتر دوائی هم میداد نه دوائى او را میخوردم و نه گفته او را قبول میکردم ، کار مهم برای من اینست که خانه ای برای بچه ها پیدا شود از ناراحتی بچه ها بکلسی ناراحت شده ام . »

و واقعا این مسئله بى نهایت موجب نگرانی و ناراحتی خاطر اعلیحضرت بود .

روزنامه های دوربان

ورود اعلیحضرت را بدوربان چگونه تلقی کردند؟

پس از ورود اعلیحضرت بدوربان روزنامه های دوربان ضمن چاپ عکس اعلیحضرت خبری تقریبا بضمون زیر انتشار داده

« ناپلئون »

باز کفه جوانی میچربد

بودند : « که اعلیحضرت شاه سابق ایران را که بیماراند و بدوربان وارد شده اند با برانکار مخصوص از کشتی پیاده کردند و چون مبتلا به بیماری شدید بودند بلا فاصله ایشانرا به بیمارستان انتقال دادند !

ما نفهمیدیم این خبر دروغ را از کجا تحصیل کرده بودند و آیا در نوشتن این خبر تعمدی بود یا نه ؟

* * *

اعلیحضرت طبق معمول روزها بعد ازظهر مدتی درباغچه کوچک حیاط وگاهی در خارج از منزل قدم میزدند ، در یکی ازروزهای نخستین که وارد دوربان شده بودیم هنگام بعدازظهر که مشغول راه رفتن در باغچه بودند ناگهان ملاحظه کردندچند اتومبیل با سیستم های مختلف وارد منزل شدند .

این موضوع سبب تعجب اعلیحضرت گردید و فرمودند : چه خبر شده ، که اینهمه اتومبیل باین خانه آمده ؟ و چون در آنروز ها والا حضرت شاهپور علیرضا و والا حضرت شاهپور عبدالرضا ورود مبتلا بکسالت بودند تصور کردند شاید پزشکانی یسرای معالجه آنها فرستاده اند .

ولی پس از تحقیق ، عرض کردم اینها که ملاحظه کردید با اتومبیل آمده اند یکی قصاب ، یکی رختشوی و دیگری سبزی فروش بود .

اعلیحضرت تعجب کردند و فرمودند شوخی میکنی ، رختشوی و سبزی فروش که اتومبیل ندارند .

عرض کردم برای اینها اتومبیل وسیله تفنن و تفریح نیست بلکه وسیله تسریع و پیشرفت کار آنهاست .

* * *

اعلیحضرت پس از عزیمت والا حضرت شاهدخت شمس بی نهایت برای ایشان و والا حضرت شاهدخت فاطمه و والا حضرت شاهپور حمید رضا نگران بودند .
والا حضرت شاهدخت شمس پس از اینکه از «من باسا»

عشقی که با اشکهای چشم شستشو شود همیشه

بقاهره پرواز کردند خبر سلامتی و حرکت خود را بطرف قاهره بوسیله تلگراف اطلاع داده بودند ولی ازوالاحضرت شاهدخت فاطمه و والا حضرت شاهپور حمید رضا ، اعلیحضرت پیغمبر بودند و این پیغمبری موجب تائر و اضطراب خاطر ایشان بود تا اینکه تلگرافی از مشهد رسید و غیر سلامتی و ورود والا حضرت شاهدخت فاطمه و والا حضرت شاهپور حمید رضا را بمشهد داد و تا حدی خیال اعلیحضرت از این رهگذر آسوده شد .

دوربان هم برای اعلیحضرت ملاک آؤر پود

~~~~~  
اعلیحضرت از اقامت در دوربان هم راضی نبودند ؟ پس از اینکه مدتی جستجو کردیم و جای مناسبی که دارای وسعت باشد در دوربان پیدا نکردیم ، اعلیحضرت فرمودند حالا که در دوربان جای مناسبی یافت نمیشود و برای مسافرت بکانادا هم میگویند چهار پنج ماه وقت لازم است ، پس خوب است یکی دیگر از شهر های افریقا را برای اقامت پیدا کنیم که در این چند ماه وسیله آسایش و خانه مناسب فراهم شود و چون شهر ژوهانسبورک پایتخت افریقای جنوبی از سایر شهر ها بهتر بود فرمودند که والا حضرت شاهپور علیرضا و من و د کتر تنکین به ژوهانسبورک عزیمت نموده و در آنجا خانه مناسبی برای اعلیحضرت پیدا کنیم ؟

والا حضرت شاهپور در حالیکه ما افتخار ملازمت ایشان را داشتیم با راه آهن طرف ژوهانسبورک که تا دوربان راه یکشبانه روز طول کشید ، حرکت کردیم ؛ اعلیحضرت شخصا تا کار راه آهن تشریف آورده بودند و هنگامیکه میخواستیم سوار قطار شویم فرمودند بروید سعی کنید جای خوبی پیدا کنید . پس از ورود به ژوهانسبورک در « لنگهام هتل » که برای والا حضرت آماده کرده بودند فرود آمدیم و مدت دو روز با اتفاق د کتر تنکین هر قدر جستجو کردیم تا خانه و باغی در ژوهانسبورک برای اقامت اعلیحضرت پیدا کنیم موفق نشدیم و ناگزیر بدون

پاکیزه و تمیز و زیبا خواهد ماند « شکسپیر »

اینکه موفقیتی پیدا کرده باشیم بدوربان باز کشیم و باعلیه حضرت اطلاع دادیم که جز هتل جای دیگری فعلا در ژوهانسبورگ وجود ندارد که اعلیه حضرت بتوانند در آنجا اقامت نمایند و اعلیه حضرت هم بهیچوجه مایل باقامت و زندگی در هتل نبودند

## ۵ کیلو متر پیاده روی

اعلیه حضرت چنانکه قبلا هم نوشته بودم راه رفتن خود را هیچگاه ترك نمیکردند و با اینکه برای ایشان استراحت لازم بود پیوسته در حرکت و جنبش بودند؛ یکی از روزها بعد از ظهر در حالیکه من در خدمت ایشان بودم از منزل خارج شدند فاصله بین خانه تا مرکز شهر، در حدود ده کیلومتر بود

چون راه سرازیر بود اعلیه حضرت فرمودند پیاده برویم، در بازگشت اعلیه حضرت دچار خستگی فوق العاده شده بودند عرض کردم برای استراحت و رفع خستگی يك چایی در یکی از کافه ها میل فرمائید و بالاخره برای اولین بار و آخرین بار باتفاق اعلیه حضرت يك کافه کوچکی رفتیم و اعلیه حضرت در آنجا يك استکان چایی نوشیدند و اندکی رفع خستگی کردند.

پیاده روی این روز در مزاج اعلیه حضرت خیلی مؤثر واقع شد و تا چند روزی آثار فرسودگی این راه دراز در ایشان نمایان بود. اعلیه حضرت پس از اینکه از پیدا شدن جا در ژوهانسبورگ مأیوس شدند چند روزی تحمل کردند ولی بار دیگر بدکترین فشار آوردند که سعی کند در ژوهانسبورگ محل اقامت مناسبی برای اعلیه حضرت تهیه کند و عاقبت چون چایی فراهم نشد حتی رضایت دادند که موقتا در هتل اقامت نمایند تا اینکه در ژوهانسبورگ جای مناسبی پیدا شود

پس از چند روز معطلی بالاخره موفق شدیم در همین «لنکهام هتل» چند اتاقی تهیه نماییم و سائل عزیمت بژوهانسبورگ را مهیا سازیم

عشق زن سرمایه ایست که تا صد نفع نکند

اعلیحضرت چنانکه گفتیم از « مسیو لارشه » رئیس مستخدمین که فرماندار موریس معین کرده بودند متغیر بودند پس از اینکه معلوم شد در ژوهانسبورگ در هتل اقامت خواهند فرمود ، فرمودند حالا که ژوهانسبورگ می رویم هیچ وجه این آدم حق ندارد باما بیاید ؛ من میل ندارم دیگر اوواییتم

### عزیمت اعلیحضرت فقید ژوهانسبورگ

بالاخره اعلیحضرت مصمم شدند که « دوربان » را ترك گفته و به ژوهانسبورگ عزیمت نمایند و راضی شدند در ( ژوهانسبورگ ) تا پیدا شدن خانه مناسبی در هتل اقامت نمایند ( لنگهام هتل یکی از بهترین و عالیترین مهمان خانه های ژوهانسبورگ ) بنا بخواش اعلیحضرت دکنر تنکین ( رابط ما با دولت انگلستان ) با اولیای دولت افریقای جنوبی مذاکره کرد و اولیای آن دولت موافقت نمودند که يك قطار مخصوص که دارای سه واگن ( يك واگن مسافری درجه اول و دو واگن باری برای حمل اسباب ) برای مسافرت اعلیحضرت تا ژوهانسبورگ تخصیص دهند .

پس از نزدیک دو ماه اقامت در دوربان بعد از ظهر یکی از روزهای پاییز دوربان و بهار ایران بود که اعلیحضرت دوربان را ترك گفتند و بقصد ژوهانسبورگ با اتفاق والا حضرت شاهپور و همراهان سوارترین شدند و آشپز مخصوص هم طبق معمول در گوشه یکی از واگنهای باری مشغول تدارک غذای اعلیحضرت گردید .

اعلیحضرت با همان دقتی که مخصوص ایشان بود در بین راه همه چیز را مورد توجه قرار می دادند . مناظر و شهرهای بین راه - ایستگاهها - طرز ساختمان - نظم و انضباط فوق العاده مردم هنگام سوار و پیاده شدن قطار، هریک بجای خود اعلیحضرت را بخود مشغول می ساخت و کوشش داشتند از هر لحظه و فرصت کوتاهی استفاده نموده ، همه چیز را خوب ببینند . اعلیحضرت در

این موقع کمتر صحبت میکردند و بیشتر فکر می نمودند. در ساعت ۸ شب طبق معمول شام خود را در ترن صرف کردند و در ساعت معین به بستر خود رفتند و مثل همه شبهای غربت آن شب را هم کم خوابیدند.

بامداد روز بعد اعلیحضرت چنانکه عادت دیرین ایشان بود قبل از همه و صبح زود از خواب برخاستند و بتماشای مناظر راه مشغول شدند، طولی نکشید که منظره زیبای شهر ژوهانسبورگ عمارتهای عظیم و مجلل آن از دور نمایان گردید. ساعت نه و نیم صبح بود که ترن وارد ایستگاه شد و پس از لحظه ای اعلیحضرت پیاده شده و باتفاق والا حضرت های شاهپور با تا کسی به طرف هتل عزیمت نمودند. در تمام این مدت چه در دوربان و چه در ژوهانسبورگ هنگام ورود هیچک از مأمورین حکومت و دولت افریقا باستثنای دکتر تنکین که قبلاً او را معرفی کرده ام، با اعلیحضرت تماس نداشتند. اعلیحضرت و والا حضرت های شاهپور مانند مسافری عادی و ناشناس وارد ژوهانسبورگ شدند و همچنان عادی و ناشناس در آنکهام هتل منزل گزیدند و اسامی خود و والا حضرت ها را در دفتر هتل ثبت کردند. روزنامه های ژوهانسبورگ هم خیلی به اختصار خبر ورود اعلیحضرت را نوشته بودند.

## زندگی در هتل

بنای آنکهام هتل يك عمارت شش طبقه و بسیار بزرگ و وضع آن از هر حیث رضایت بخش و خوب بود. در يك قسمت از ساختمان هتل يك اطاق بزرگ که دارای سالن و وسائل کافی زندگی بود، برای اعلیحضرت آماده کرده بودند و برای هر يك از والا حضرت های شاهپور و همراهان هم هر يك اتاقی تخصیص داده بودند. چون اعلیحضرت فقط غذای ابرانی آنهم غذاهای مخصوص از قبیل جوجه و بنو میل میکردند در گوشه ای

اگر مسیح مرده ای را ازنده کرد معلم ملت را احیاء میکند «ارپید»

از آشپزخانه جائی به آشپز اعلی حضرت داده بودند که برای ایشان طبخ کند .

اعلی حضرت غذای خود را تنها در اطاق خویش میل می فرمودند ولی والا حضرت ها مانند سایر مسافرین مهمانخانه در تالار رستوران مهمانخانه غذا صرف میکردند .

اعلی حضرت که اصولا از جمعیت گریزان و به تنهایی و عزلت خو گرفته بودند پیش از ظهر کمتر از اطاق خارج میشدند ، ولی بعد از ظهرها همه روزه برای راه رفتن در حالیکه اغلب من در خدمتشان بودم از مهمانخانه خارج می شدند و مدتی در خیابانهای شهر مخصوصا نقاط کم جمعیت قدم میزدند .

### شهر ژوهانسبورگ

ژوهانسبورگ مرکز حکومت افریقای جنوبی مانند يك شهر بتمام معنی اروپائی و مجلل میباشد ، عمارتهای ده بانزده طبقه ، خیابانهای وسیع ، ساختمانهای هالی و بالاخره آنچه يك شهر اروپائی درجه اول دارد ژوهانسبورگ هم دارد ، و چیزیكه این شهر را در میان شهر های افریقا ممتاز نموده است آب و هوای معتدل و روح پرور آنست تا بستان آن گرم و سوزن نیست و در زمستان آن هم سرمای فوق العاده دیده نمی شود . دوجیز در این شهر قبل از همه جلب نظر اعلی حضرت را کرده بود ، یکی نظافت و پاکیزگی فوق العاده کوچه ها و خیابانها كه ابدًا خاك و خاشاك و زباله ای در آن دیده نمیشد و اهتمام فوق العاده ای برای نظافت مینمودند ، یکی هم نظم شهر كه آنهم بنوبه خود دیدنی بود . در یکی از روزها كه اعلی حضرت مشغول تفریح در یکی از خیابانها بودند و من هم در خدمتشان بودم یکی از چهار راه هارسیدیم . در ژوهانسبورگ مرسوم است كه وقتی پاسبان مامور عبور و مرور سر چهار راه ها ایست می دهد علاوه بر وسائط نقلیه ؛ پیاده ها هم باید توقف نمایند . اعلی حضرت متوجه این معنی نبودند و همچنان پیش میرفتند

تجربه را روی تخت خواب نرم معطر و متكای پرفرو

تا اینکه پاسبان ایشان را آگاه کرد و من برای اعلیحضرت توضیح دادم که مقررات عبور و مرور این شهر از چه قرار است در آنروز اعلیحضرت مدتی از انتظام شهر و انضباط مردم تجوید میکردند.

### بزرگترین گردشگاه ژوهانسبورگ

بزرگترین گردشگاه و جای تماخائی شهر ژوهانسبورگ باغ وحش این شهر است که نه تنها در افریقا بی نظیر است بلکه در میان باغ وحشهای مهم دنیا هم اهمیت شایان دارد .  
 همه نوع حیوانات از بیرهای عظیم افریقا و شیرهای آسیا تا خرسهای قطبی در این باغ بزرگ دیده می شود .  
 در کنار باغ وحش يك دریاچه بزرگ مصنوعی ساخته اند بنام ( زولک ) که فواره های رنگین الکتریکی وسط آن هنگام شب منظره فوق العاده بدیعی دارد و رستوران بسیار مجللی هم در کنار این دریاچه قرار دارد .

اعلیحضرت چندین بار برای دیدن باغ وحش رفتند و هر بار مدتی وقت خود را صرف تماشای انواع و اقسام حیوانات می کردند و این گردش برای ایشان خیلی مشغول کننده بود .  
 در دنبال خانه نیز اقامت در هتل چنانکه قبلا نوشته بودیم برای اعلیحضرت بهیچوجه مطبوع نبود بهمین جهت از همانروز آغازیکه وارد مهمانخانه شدیم میفرمودند حالا که خودمان اینجا آمدیم باید سعی کنیم هرطور شده خانه مناسبی پیدا کنیم که دور از مردم و آسوده باشیم و من فرمودند که از مامورین محلی ژوهانسبورگ هم استمداد کنند ولی در آنجا هم مانند دوربان خانه خالی پیدا نمیشد و از طرف دیگر اصولا اولیای دولت افریقای جنوبی از بیم آنکه مبادا در آن کشور حادثه ای برای اعلیحضرت روی دهد باطنا مایل به توقف اعلیحضرت در افریقای جنوبی نبودند .  
 معینا از مساعدت خود دریغ نکردند و پس از چندی دو خانه تازه

دوست مثل درشکه در روز بارانی کمیاب است

سازو نیمه تمام در قسمت شرقی شهر ژوهانسبورگ که ۵۰۰ قدم با یکدیگر فاصله داشتند ، پیدا شد .

این دو خانه نیمه تمام متعلق به يك نفر کلیمی بود ؛ چون چاره‌ای نبود ، اعلیحضرت پس از بازدید آنها موافقت کردند که خانه‌های مزبور اجاره شود و ضمن عقد اجاره شرط شد که ۵۰۰ لیره کلیمی صاحب خانه دریافت دارد و در مدت معینی که در قرار داد قید شده بود ساختمان خانه را پایان رساند و در اختیار ما بگذارد و الا از عهده خسارت وارده برآید .

موجر یهودی پول را گرفت ولی در تکمیل بنا و رفع نقایصی که شرط شده بود تعلل نمود و با وجود مراقبت اعلیحضرت و کوشش دکتر تنگین ، مدتیکه معین شده بود پایان رسید ولی نقائص ساختمان رفع نشد و موجر باز هم تقاضای مساعدت و پول کرد .

اعلیحضرت چون از اقامت در مهمانخانه راضی نبودند موافقت کردند که مالا اجاره یکسال هم قبلا بموجر داده شود بشرط اینکه دیگر تعلل نکنند و ساختمان را همانطور که شرط شده بود آماده و مهیا نمایند . ضمنا فرمودند وسائل و لوازمی را که برای خانه ضروری است تهیه کنیم و هر چه زودتر از میهمانخانه بآنجا نقل مکان نماییم و صبر نکنیم تا بکلی بنا حاضر و آماده گردد . از فردای آروز باتفاق اعلیحضرت وقت ما صرف خرید اسباب و اثاثیه برای منزل گردید .

چند روزی هم باین ترتیب مشغولیت خاطری برای اعلیحضرت فراهم شده بود تا ما بحتاج لازم خریداری شد و از میهمانخانه بخانه های مزبور منتقل شدیم .

در یکی از خانه‌ها که دارای يك سالن و يك اطاق غذا خوری و شش اطاق كوچك و بزرگ دیگر بود ، اعلیحضرت و الاحضرت های شاهپور محمد رضا و حمید رضا سکونت اختیار کردند و در عمارت دیگر و الاحضرت های شاهپور علی رضا و شاهپور غلامرضا

هستند کسانی که برای دشمنی دوستی میکنند

وشاه‌پور عبدالرضا اقامت نمودند و در اين موقع بود كه كم كم مردم ژوهانسبورك كم و بيش اعلیحضرت و والاحضرتها را شناخته بودند و در بعضی مواقع كه اعلیحضرت از خانه خارج می شدند برای دیدن ایشان جمع می شدند .

## رسیدن مستخدمین از تهران

پس از ۱۵ روز اقامت اعلیحضرت در ژوهانسبورك هنگامی كه هنوز در هتل بسر می بردند آقای مقدم كه بسمت منشی گری برای اعلیحضرت تعیین شده بود ، باتفاق يك آشپز و سه نفر مستخدم كه برای خدمت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از مستخدمین دربار انتخاب فرموده بودند ، وارد ژوهانسبورك شدند و مقداری كتاب و از جمله كتابهای مختلف تاریخ ایران كه مورد علاقه اعلیحضرت فقید بود ، باخود همراه آورده بودند . و روداین مستخدمین باعث مسرت خاطر اعلیحضرت گردید و كتابهای تاریخ نیز از آن پس یکی از بهترین وسیله مشغولیت خاطر اعلیحضرت بود كه غالباً وقت خود را صرف مطالعه آن می نمودند .

## پرچم و خاك ایران

چندروز پس از رسیدن مستخدمین از تهران ، تلگرافی از قاهره رسید كه اطلاع داد آقای «ارنست پرون» كه حامل نامه ای از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی برای اعلیحضرت شاه فقید می باشد بزودی وارد ژوهانسبورك خواهد شد .

آقای پرون علاوه بر نامه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی برای اعلیحضرت فقید ، حامل نامه های متعددی از تهران برای عموم والاحضرتها بود ولی از همه اینها بالاتر ارمغان گرانبهائی از ایران برای اعلیحضرت فقید آورده بود و آن مشتی از خاك مقدس ایران و پرچم سه رنگ ملی بود .

تا نیری كه دیدن خاك ایران و پرچم ملی در وجود اعلیحضرت

زن عقر بی است كه گزیدن آن شریفست «حضرت علی ع»

نمود وصف نشدنی است .

اعلیحضرت درحالیکه اشك ازچشمانشان روان بود ؛ آن مشت خاك و پرچم ملی را گرفته و باتاق خود رفتند ؛ بعدها آن پرچم زینت بخش اتاق اعلیحضرت و والا حضرتها بود ، جواب نامه ها نوشته شد و ضمنا چون در این هنگام والا حضرت شاهپور عبدالرضا دستكاه پر كردن صفحه گرامافون تهیه کرده بودند ، اعلیحضرت پیامی بوسیله صفحه گرامافون برای اعلیحضرت هما یون شاهنشاهی فرستادند و این صفحه را آقای پرون با جواب نامه ها از ژوهانسبورك به تهران آوردند .

### ماجرای خانه در دادگاه

یهودی موجر خانه علاوه برپانصد لیبه ، يك سال اجاره خانه را پیش گرفت ولی بازهم حاضر نشد كه طبق تعهد خود بنای خانه را با تمام رساند و چون مذاكره با او نتیجه نداد ، اعلیحضرت به یكی از وکلای عدلیه ژوهانسبورك وكالت دادند كه بداد گاه شكایت نماید شاید دادگاه وی را مجبور كند كه تعهدات خود را انجام دهد ولی چون جریان معاكسه طولانی بود و از آنطرف فصل زمستان نزدیک شده بود و بنای خانه مرطوب و از نظر بهداشت صلاحیت زندگی نداشت ، اعلیحضرت بمن فرمودند : ( نباید منتظر ختم معاكسه شویم . جستجو كنید خانه دیگری پیدا کرده و اینجارا تخلیه نمایم بعدا دادگاه شاید او را وادار كند كه خسارت ما را جبران نماید ) ولی تا اعلیحضرت حیات داشتند این مسئله هنوز در پیچ و خم جریان دادرسی بود و شاید هنوز هم ادامه داشته باشد گویا طبیعت مقدر کرده بود كه اعلیحضرت فقید آنی در غربت از نعمت آسایش برخوردار نباشد و حتی برای عادی ترین مسائل زندگی در رنج و تعب باشد .

ماجرای خانه و بدرفتاری موجر یهودی بجای خود ، هنوز زمان کوتاهی از آمدن مستخدمین جدید از تهران نگذشته بود كه

هر روز به تنهایی حكم يك عمر را دارد « سنك »

آنها هم بنوبه خود بد رفتاری را گذاشتند و یکروز دو نفر از آنها با یکدیگر منازعه سختی کرده یکدیگر را بسختی مجروح کردند بطوریکه ناگزیر بوسیله پلیس آنها را بایران باز گردانیدیم و این قضیه ساده هم بنوبه خود اعلیحضرت را فوق العاده متاثر ساخت

### فوت پرفسور مه

در همین ایام یکی از روزنامه های ژوهانسبورگ خبری انتشار داد که پرفسور مه ، همان طبیب متخصص امراض قلب که در دوربان اعلیحضرت فقید را معاینه کرده بود فوت کرده است . خود دکتر مه چنانکه نوشته بودم مرگ قریب الوقوع خود را پیش بینی کرده بود . این خبر هم موجب تاسف اعلیحضرت را فراهم ساخت و بمن دستور دادند که همانروز ضمن نامه ای از طرف اعلیحضرت بخانم دکتر مه تسلیت بگویم .

### بدگوئی یکی از جرائد ژوهانسبورگ

واقعه دیگری هم که بنوبه خود اعلیحضرت را متاثر و اندوهناک ساخت این بود که در همان تاریخ یکی از جراید کوچک و گمنام ژوهانسبورگ مقاله مفصل سراپا فحش و اهانت آمیزی در باره اعلیحضرت فقید نوشته بود .

اعلیحضرت خیلی میل داشتند که نویسنده مقاله و منشاء آن را بشناسند ، زیرا در ژوهانسبورگ کمتر کسی ایران را می شناخت و نام اعلیحضرت را شنیده بود و مندرجات آن مقاله حاکی از این بود که دست های نامرئی در نگارش آن دخیل بوده . در هر صورت این موضوع ابجهاء سوء ظن و نارضایتی فراوانی در اعلیحضرت کرده بود و بالاینکه بعدا معلوم شد روزنامه مزبور هیچگونه اهمیتی در میان مطبوعات ژوهانسبورگ ندارد و برای کسب شهرت و ایجاد خواننده مبادرت به این کار کرده است ، اعلیحضرت همچنان متاثر و متاسف بودند .

---

نگاهداری دم ماهی و قلب زن از مشکلات است

## نوروز سال ۱۳۲۲

در بجهوحه این گرفتاریها و ناراحتی ها که توام با افزایش کسالت اعلیحضرت بود، نوروز سال ۱۳۲۲ فرا رسید .

نوروز برای عموم ایرانیان طلیعه وجد و سرور است ، برای پادشاهی که از وطن خود دور و مهجور مانده و از دیدار یاران و فرزندان و دلبدان خود محروم است فقط خاطره ای دردناک دارد ، بخصوص که نوروز مصادف بود با آغاز خزان ژوهانسبورک و افسردگی طبیعت خود نیز بیش از پیش بر افسردگی خاطره اعلیحضرت می افزود . در آنروز والا حضرت های شاهپورو همه ما برای عرض تبریک شرفیاب شدیم ، ولی حتی يك لبخند مسرت انگیزی در آن میان دیده نمی شد و همه باطنا غرق ماتم و اندوه بودیم .

چون نتوانستیم با موجر کلمی در مورد اتمام ساختمان خانه ها کنار بیاوریم و کار بدعوی در عدلیه کشید ، اعلیحضرت فرمودند جستجو کنم خانه ای متناسب و راحت تربیدا نمایم . بالاخره پس از چند ماه جستجو و انتظار در یکی از محلات مصفاي ژوهانسبورک خانه بالنسبه بزرگی که دارای باغچه و وسائل کافی بود پیدا کردیم اعلیحضرت عمارت و باغچه مزبور را بازدید کردند و چون پسندیدند فوراً اقدام برای اجاره آن نمودیم و پس از خاتمه کار بلا درنگ بخانه جدید نقل مکان نمودیم .

انتقال باین خانه تاحدی موجب آرامش خاطر اعلیحضرت گردید ، زیرا خانه برای همه والا حضرتها هم جای داشت و همه در گرد اعلیحضرت جمع شده بودند و مزیت دیگر این خانه این بود که چون در جایی واقع شده بود که اطراف آن را خیابان های وسیع و مشجر و خلوت احاطه کرده بود ، اعلیحضرت میتوانند با آسانی همه روزه بعد از ظهرها در آن خیابانها گردش نمایند

### دندان مصنوعی خود را تجدید کردند

آب ژوهانسبورک دارای موادی معدنی است که زود دندانها

زن شلاقی است که سرکش ترین مردها را رام میکند

را خراب میکند و باینجهت مردم ژوهانسبورک در آغاز شباب و عنفوان جوانی از نعمت داشتن دندانهای سالم محرومند، دندانهای خود را میکشند و بجای آن دندان مصنوعی میکذارند. این موضوع سبب شده که دندانسازهای بسیار ماهر در ژوهانسبورک جمع شده اند که در ساختن دندانهای مصنوعی شهرت و معروفیت بسزائی دارند چون دندانهایی که دکتر ملچارسکی در تهران برای اعلیحضرت فقید درست کرده بود، فرسوده و کهنه شده بود و از آنطرف شهرت و مهارت دندانسازان ژوهانسبورک بکوش اعلیحضرت رسید، بدین فکر افتادند که به پزشک دندانساز برای ساختن دندان مراجعه نمایند.

در حالیکه من در خدمتشان بودم، بیکی از دندانسازان معروف مراجعه کردیم و دندان مصنوعی جدیدی برای اعلیحضرت ساخته شد.

در اواسط بهار سال ۱۳۲۲ بود که تلگرافی از والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی از قاهره رسید و در آن تلگراف اطلاع داده بودند که بزودی وارد ژوهانسبورک خواهند شد.

خبر ورود والاحضرت اشرف مایه مسرت خاطر اعلیحضرت گردید، خوشبختانه دوران انتظار هم طولانی نشد و پس از چند روز والاحضرت شاهدخت اشرف که حامل نامه های متعددی از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و علیاحضرت ملکه و سایر اقوام و بستگان خاندان جلیل سلطنت بودند، وارد ژوهانسبورک شدند و مسرت خاطر اعلیحضرت فقید را تکمیل کردند.

### عکس والاحضرت شهنار

در میان هدایائی که والاحضرت اشرف برای اعلیحضرت آورده بودند چیزیکه بیش از همه سرور آمیخته بحزنی با اعلیحضرت بخشید، تمثال والاحضرت شهنار بود. اعلیحضرت مدت ها بادیده ای که فروغ مهر بدری از آن میدرخشید، عکس والاحضرت شهنار را

زدن زن ولو باشا خه گل باشد سزاوار نیست «مانو»

تماشا میکردند و دیدن این تمثال موجب شد که اشتیاق اعلیحضرت  
بدیداروالاحضرت شهنواز افزون گردید ، بطوریکه از آن پس  
روزی نبود که مدتی دربارہ والاحضرت شهنواز صحبت نکنند و خاطرات  
دوران کودکی والاحضرت را برای ما نقل نمایند

این عشق و مهر پدري بقدری در اعلیحضرت زیاد شده  
بود که از آن پیمد هروقت در کوچه و خیابان عبور میکردند ، هر  
دختر بچه ای را که بسن و سال والاحضرت بود ، میدیدند شخصا اورا  
مورد نوازش قرار میدادند .

والاحضرت شاهدخت اشرف بالغ بر یکماه و نیم در ژوہا نسبورک  
توقف کردند . در این مدت آنی از تفقد حال اعلیحضرت غافل نبودند  
و همواره سعی میکردند موجبات تسلی و آرامش خاطر اعلیحضرت  
پدر خود را فراهم سازند و چون فکر میکردند وجود ایشان برای  
پرستاری از اعلیحضرت لازم است ، مایل بترك اعلیحضرت و باز-  
گشت بتهران نبودند ، ولی اعلیحضرت بایشان اصرار کردند که  
بتهران باز گردد و حتی فرمودند که والا حضرتہای شاهپور احمد  
رضا و محمود رضا ہم باتفاق ایشان بتهران باز گردند و مکررمی-  
فرمودند : هیچچوچہ میل ندارم شما با من در رنج غزبت ودوری از  
وطن شریک باشید .

در نتیجہ اصرار اعلیحضرت ، والاحضرت آمادہ مراجعت  
شده و چون هواپیما بواسطہ مشکلات جنک فراہم نشد ، ناگزیر  
پس از وداع موتری کہ با اعلیحضرت نمودند بدوربان عزیمت  
کردند کہ از آنجا با کشتی حرکت نمایند .

در دوربان والاحضرت بانتظار آمدن کشتی در حدود ده  
پانزدہ روز توقف کردند تا بالاخرہ کشتی رسید ، بعدا در بین  
راہ از کشتی پیاده شده و با هواپیما بقاہرہ و از آنجا بتهران  
باز گشتند .

پس از رفتن والاحضرت شاهدخت اشرف و والاحضرت  
ہای شاهپور احمد رضا و محمود رضا ، اعلیحضرت تقریبا تنها شده

زن حیوان بلند موی و کوتاہ فکری است «شو پنہاور»

بودند و جز والا حضرت‌های شاهپور علی رضا و غلامرضا و عبدالرضا هیچک از فرزندان و بستگان نزد ایشان نبود در این موقع بود که علاقه و اشتیاق اعلیحضرت بشنیدن خبر- های ایران افزون شده بود و هر شب مدتی کوشش میکردند که شاید خبری از رادیو تهران بشنوند . من سفاکه گاهی فقط صدای ضعیفی از رادیو تهران شنیده میشد، ولی همان صدای ضعیف تهران هم موجب خرسندی و مسرت خاطر اعلیحضرت بود .

### خبر قحطی تهران

در یکی از شبها خبر قحطی و سختی و بدی وضع نان در تهران بگوش اعلیحضرت رسید میترسم حمل بر اغراق کنیدا اگر بگویم که آنشب از شنیدن این خبر بیش از تمام اوقات اعلیحضرت متاثر و اندوهناک شدند و حتی بر تیره بخنی تهران اشک ریختند . خوب بیاد دارم اعلیحضرت بقدری از شنیدن این خبر ناراحت و عصبانی شده بودند که حد و حصر نداشت مدتی در طول اتاق با خشم و عصبانیت قدم میزدند و پیوسته میگفتند ( . . . قحطی چیه . . . قحطی یعنی چه ؟ مگر نان خارجیهارا باید ایرانیا بدهند ؟

خارجیها که ادعا میکردند نان برای مردم ایرانیا می- آورند ! آمده اند و وضعشان را درست کنند ؟ عجب درست کردند . . . میخواستند مرا مفتضح کنند . . . )

آنروز تا شام این خشم و عصبانیت اعلیحضرت را ترك نگفت و پیوسته نظیر این سخنان را بر زبان میراندند .

### بیماری اعلیحضرت رو با شتداد میرو

تالامات روحی و عدم اعتناء بطیب و دوا باعث اشتداد بیماری اعلیحضرت بود .

محبت دیده را کورو گوش را اگر میسازد « حضرت محمد ص

کم کم اغلب روزها احساس دل دردهای شدیدی میکردند و ایشان روز بروز ضعیف تر میشد .  
از آغاز بیماری اعلیحضرت صبح را فقط در اتاق قدم میزدند .

در یکی از این روزها که من در خدمت ایشان بودم دیدم که اعلیحضرت حتی در اتاق قادر بر راه رفتن نیستند و بسختی طول اتاق را می پیمایند . متأسفانه این بیماری که اعلیحضرت هرگز نمیخواستند وجود آنرا هم باور نمایند و آنرا مورد اعتناء قرار دهند روز بروز زیاد تر میشد و رفته رفته از قوای جسمی ایشان میکاست . . . . .

## بیماری شدید میشود

.....

هروقت بیماری قلبی اعلیحضرت رو بشدت می نهاد . بیش از همه جهاز هاضمه ایشانرا ناراحت می کرد ؛ از این رو ، این بار هم از دل درد اظهار تالم میکردند ولی چون از بیماری خود آگاه نبودند و نمی خواستند قبول هم کنند که کسالتی دارند ، این دل دردهای بی دربی را ناشی از بدی غذا می دانستند و از غذا و طبخ آن ایراد بسیار میگرفتند و روزی نبود که چندین بار به آشپزخانه سرکشی نکنند و از آشپز ایراد نگیرند

در یکی از این شبها در ساعت ۸ که برای استراحت باتاق خود رفته بودند و من هم در حضورشان بودم ، فرمودند : « ایزدی این دل درد دست از سر من برنمیدارد ! عرض کردم اجازه فرمائید پزشکی که متخصص امراض جهاز هاضمه میباشد دعوت کنیم تا از اعلیحضرت عیادت نماید . » با اینکه هرگز معتقد بطیب و دوا نبودند بالاخره در نتیجه اصرار من موافقت کردند و روز بعد یک طبیب عالی مقام و دانشمند سوئسی بنام « دکتر بروسی » را برای معالجه اعلیحضرت دعوت کردیم .

گذشته مانند چراغی است که در وسط آینده قرار دارد

دکتر بروسی پس از معاینه اعلیحضرت تاکید کرد که بیشتر اوقات باید اعلیحضرت استراحت نمایند و حتی الامکان راه رفتن را کم کنند

## اولین حمله قلبی در ژوهانسبورگ

چند روز پس از این واقعه ، آغاز شب دچار دل درد شدند در همان شب در ساعت چهار و نیم بعد از نیمه شب ، هنگامیکه برای رفتن بمحل « توالت » از تختخواب باین آمده بودند دچار حمله قلبی شدیدی شدند و بزحمت خود را نزدیک تختخواب میرسانند و در آنجا بسختی زمین میخورند بطوریکه یکدست و صورت ایشان مجروح میشود و از هوش میروند . فوراً بدکتر بروسی و یکی از پروفسورهای متخصص در امراض قلب اطلاع دادیم و بلافاصله هر دو حاضر شدند و پس از معاینه اعلیحضرت خیلی اظهار نگرانی کردند و گفتند این حمله قلبی بسیار شدید بوده . حتی امید نداریم که تا ده ساعت دیگر اعلیحضرت حیات داشته باشند ، معذاً بلادرنگ معالجات آغاز شد و چون اعلیحضرت بسختی و بزحمت تنفس میکردند ، دستور تنفس مصنوعی دادند و آمپولهای تزریق کردند

در نتیجه این حمله قلبی هشت روز تمام اعلیحضرت گرفتار بستر بودند و چند روز نخستین آن در حال اغما و بیهوشی بسر بردند در این مدت خود من شخصاً نسخه پزشکان را بداروخانه برده و پس از تحقیق کامل در نوع داروهای که تجویز کرده بودند ، آنرا می خریدم و بطور کلی داروهای که تجویز میکردند اغلب مسکن و برای تقویت قلب بود

همینکه اعلیحضرت دچار حمله قلبی شدند و احتیاج بمراقبت دائمی پزشک و پرستار پیدا کردند ، بانوی صاحبخانه « میس آکین تعهد پرستاری اعلیحضرت را کرد و با کمال جدیت و دلسوزی این وظیفه دشوار را انجام میداد و در تمام ساعات و لحظات مراقبت بسیاری از حال مزاجی اعلیحضرت مینمود

در این هشت روز « دکتر تنکین » برای عیادت و اطلاع از احوال مزاجی اعلیحضرت بدانجا می آمد

جوانی شعبه‌ای از دیوانگی است « حضرت محمد ص »

# ورود والا حضرت شاهدخت شمس به ژوهانسبورگ

.....

در همان اوانی (ه) اعلیحضرت مجدداً دچار کسالت گردیدند  
والا حضرت شاهدخت شمس که در تهران اطلاع یافته بودند، مصمم  
شدند باردیگر بنزد اعلیحضرت پدر خود بیایند .  
با وجودیکه اعلیحضرت فقید بسیار شایق و مایل بسدیدار  
والا حضرت بودند ، برای اینکه والا حضرت دچار زحمت و رنج  
مسافرت نشوند ، راضی بمسافرت ایشان نبودند ؛ ولی والا حضرت  
راشوق دیدار پدر و ادار کرد که تصمیم خود را اجراء کنند و به  
طرف ژوهانسبورگ حرکت نمایند ،

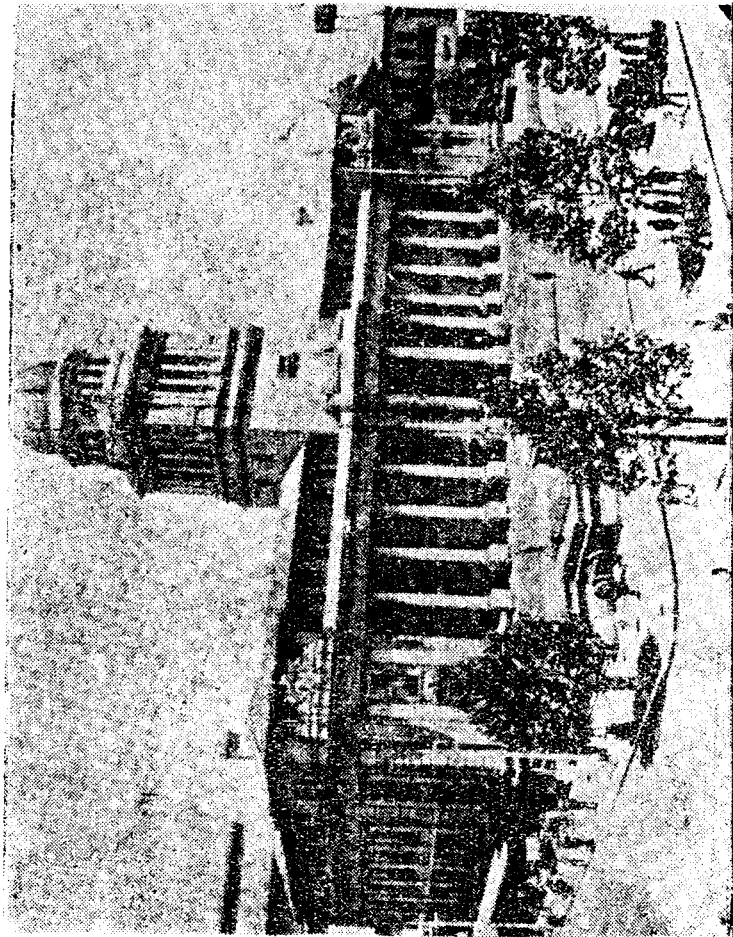
وقتی تلگراف ورود والا حضرت شاهدخت شمس بقاهره  
رسید ، این هشت روز بیماری شدید اعلیحضرت پایان رسیده و حال  
مزاجی ایشان تساحدی روی بهبودی نهاده بود ، بطوریکه حتی از  
تختخواب برخاسته و چند بار هم از اتاق خود بیرون آمده و در باغ  
قدم زده بودند . خبر ورود والا حضرت شاهدخت شمس در این  
هنگام فوق العاده باعث خوشوقتی و مسرت خاطر اعلیحضرت فقید  
گردید و وقتی والا حضرت شاهدخت با هواپیما وارد ژوهانسبورگ  
شدند و به دیدار اعلیحضرت نایل آمدند این خوشوقتی و مسرت  
بکمال رسید .

والا حضرت شاهدخت شمس به هیچوجه از چگونگی وضع  
مزاجی اعلیحضرت و خطری که از ایشان گذشته بود ، آگاه نبودند  
و پس از اطلاع ابراز تاسف و تأثر بسیار نمودند

## حمله قلبی دوم = فوت اعلیحضرت فقید

احوال مزاجی اعلیحضرت ، مخصوصاً پس از آمدن والا حضرت  
شاهدخت شمس ، در بهبودی نهاده بود همه فکر میکردیم خطر به

عروسی پیوندی است یا خوب خواهد گرفت یا بد ((هوگو))



عمارت شهری ژوهانسبورگ ساختمان مجملی است که در جنوب شهر واقع شده است - ساختمان این عمارت در حدود چهل هزار لیتره خرج برداشته و دارای یک سالن بزرگ برای کنسرت است این سالن گنجایش سه هزار نفر را دارد

خواست خداوند رفع شده و جای نگرانی نیست . آغاز شب  
والاحضرت شاهدخت در خدمت اعلیحضرت بودند و منهم افتخار  
حضورداشتم .

اعلیحضرت آنشب اتفاقا بیش از سایر شبها خندان و مسرور  
بودند و همانطور که عادت ایشان بود . گاهگاهی لطیفه های نغز  
و سخنان شیرین بر زبان میراندند و چیزی که بفکر ما و هیچکس  
نمی رسید این بود که این شب آخرین شب زندگانی اعلیحضرت رضا  
شاه پهلوی است .

## روز چهارشنبه چهارم مرداد

سال ۱۳۲۳

ساعت ۶ صبح روز چهارشنبه چهارم مرداد ۱۳۲۳ بود ؛  
من هنوز از خواب بیدار نشده بودم که صدای در را شنیدم و قفسی  
در را گشودم سید محمود پیشخدمت مخصوص اعلیحضرت را دیدم  
که سراپا غرق در تشویش و اضطراب است . پرسیدم : سید محمود  
چه شده ؟

جواب داد « اعلیحضرت از خواب بیدار نمی شوند ! »  
گفتم شاید شب را بیخوابی کشیده اند و حالا خوابشان  
بسته ؟

سید محمود که معلوم بود قبلا وارد اتاق شده و خطر را  
احساس نموده ، جواب داد « شما خوب است همین حالا اعلیحضرت  
را به بینید . » فوراً لباس پوشیده و خود را به خوابگاه اعلیحضرت  
رسانیدم .

چهره اعلیحضرت خیلی آرام بود و اصلاً اثری از مرگ در آن  
دیده نمیشد . دست اعلیحضرت را که هنوز گرم بود ، بدست گرفته  
و با آرامی گفتم حال مبارک چطور است ؟

خاموش باش یا حرفی بزن که از خاموشی بهتر باشد



شاهنشاه فقید در بستر مرگ

جوابی نشنیدم . چند بار دیگر سؤال خود را بلندتر تکرار کردم و باز هم جوابی نشنیدم  
در این موقع بود که احساس خطر را نموده و فوراً خود را  
بشلفن رسانیدم و بدکتر بروسی اطلاع دادم که فوراً خود را  
برساند .

پس از چند دقیقه بدکتر بروسی و پروفیسور متخصص امراض  
قلب و بدکتر تنکین در بالین اعلیحضرت حضور یافتند و در همین  
موقع بود که والا حضرت شاهدخت شمس و والا حضرت های شاهپور  
بیز سراسیمه در گرد اعلیحضرت جمع شده و منتظر اعلام نظر  
بزشکان شدند .

پس از لحظه ای بدکتر بروسی اطلاع داد که در ساعت پنج  
صبح حمله قلبی شدیدی بار دیگر عارض اعلیحضرت گردیده و در  
نتیجه این حمله اعلیحضرت فوت کرده اند .  
چنین بیایان رسید دوران زندگی اعلیحضرت شاهنشاه رضا شاه پهلوی که  
بدون تردید و عقیده من بزرگترین پادشاهان ایران پس از اسلام بود و تا  
آخرین روز حیات که حاضر و ناظر بودم جز عظمت ایران و سعادت ملت خود  
آرزوی نداشت .

## پس از وفات اعلیحضرت پهلوی

پس از اینکه فوت اعلیحضرت محقق گردید و پزشکان  
رسماً اعلام کردند بلادرنک با حضور دکتر تنکین اتاقها مهر و  
موم شد آنگاه با حضور دادستان شهر و وکیل اعلیحضرت از کلیه  
اسباب و اثاثیه شخصی اعلیحضرت که اشیاء قیمتی در آن فقط یک قوطی  
سیگار و چمدسکه و ساعت طلا بود ، صورت بر داری شد و بتحویل  
مدعی العموم درآمد ، تا بعداً قرار نقل و انتقال آن داده شود  
چون در آن هنگام بواسطه مشکلات جنگ و فقدان کشتی و

بهترین وسیله برای فتح و پیروزی سپاه امیدواری است

معین نبودن تاریخ ورود و خروج ناچار جنازه مدتی در ژوهانسبورگ می ماند ، قرار بر این شد که پس از انجام تشریفات مذهبی برای حفظ جنازه آنرا مومیائی نمایند

مراسم مذهبی باسادگی انجام یافت و سپس جنازه را بمحلی که در آنجا مومیائی مینمودند بدون هیچگونه تشریفات انتقال دادند و پس از مومیائی جنازه را در تابوتی نهادند

### مراسم هفت

شب هفت، والا حضرت شاهدخت شمش، باتفاق والا حضرت های شاهپور در حالیکه هر یک دسته گلی در دست داشتند برای خواندن فاتحه و زیارت بدرخود ، به محلیکه جنازه را در آن قرار داده بودند رفتند و در اینجا والا حضرت باچشمی اشکبار گلی بسینه بدر خود زدند .

چون روزهای غم انگیز ماتم و سوگواری سپری شد، والا- حضرت مصمم بازگشت بتهران شدند و در حالیکه من در خدمتشان بودم به «دوربان» عزیمت نمودند و از آنجا بوسیله هواپیما بسوی قاهره و تهران مراجعت کردند و من نیز باریک به ژوهانسبورگ برگشتم .

پس از آنکه به ژوهانسبورگ برگشتم راجع بتاریخ حمل جنازه با دکتر تنکین مذاکره کردم ولی چون تاریخ ورود و خروج کشتی ها کاملاً محرمانه بود دکتر تنکین هم اظهار بی اطلاعی کرد و همینقدر اطمینان داد که بان نخستین کشتی که برسد جنازه بقاهره حمل میشود و پس از چند روز حسب الامر اعلی حضرت هما یون شاهنشاهی ، والا حضرت های شاهپور در حالیکه من هم در خدمتشان بودم بطرف قاهره حرکت کردند و تا هنگامیکه جنازه بمصر رسید در قاهره بودند و در مراسم باشکوه تشییع جنازه در قاهره شرکت کردند ولی من روز قبل از رسیدن جنازه بمصر حسب الامر بتهران حرکت کردم و پس از مدت سه سال اقامت در غربت ، بیدار وطن عزیز خود نائل گردیدم

خنده بهترین اسلحه جنگ بارندگیست ((آ تا اول فرانس))

## از آبادان

اثر آقای جواد عامری (کرمانی)

## من و ابن آرزو ها ۱۹۹۰ ..



و شاد و رجوانی و خوشا مهر رخ یاری  
خوشا مانند من دل داده ای همچون تو دلداری  
خوشا طرف گلستانی و دامان چمن زاری  
(لب آب و می ناب و شب مهتاب و فصل گل)  
نوای آبخار و بانگ نسای و نغمه بلد-جل

نسیمی بگذرد دامن کشان از روی صحرائی  
فشاند در هوا هر لحظه عطر بهجت افزائی  
خوشا آنگونه دورانی چنین فصلی چنین جائی

بدور از دیده دشمن ، نهان از چشم بیگانه  
سر تو دامن من ، دست من دامان پیمانه

خوشا وصل و خوشا از گلشن مهر تو گل چیدن  
خوشا بازو و بازوی تو در بستان خرامیدن  
نشستن ، خاستن ، گفتن ، شنیدن ، باده نوشیدن  
رخ تو چشم من دست صبا و زلف پر چینت  
لب من ، لعل شهر آميز شور انگیز شیرینت

خوشا بوسیدن از سر تا سر چاک گریبانت  
کهی زلف بریشان و کهی چشمان فتانت  
کهی لب گاه غبغب گاه سینه گاه پستانات !

گرفتن از چنین شب داد شهبای جدائی را  
زنو آغاز کردن پروز کار آشنائی را

خوشا آری خوشا آنکو نکاری مهربان دارد  
دلی شاد و سری پر شور و اقبال جوان دارد  
بفصل گل بطرف باغ و بستانی مکان دارد

امان از من فغان از تو ، دریغ از درد شیدائی  
هزاران داد از روز فراق و شام تنهائی

خوشا گل خرما بلبل ؛ خوشا آن نغمه خوانیها  
خوشا عشق و خوشا دلداد گیها، دلستانی ها  
خوشا آن کامجویی ، کامیابی ، کامرانی ها  
من و این آرزوها ؛ راستی شاید جنون دارم !  
عجب امیدی از بهشت سیاه واژگون دارم !

## سر کنکبین ! ۰۰

از آبادان



کفتم بدوست تلخ شد از دورن تو کام  
لب بر لبم نهاد که شیرین چنین شود  
یکدم لبش مکیدم و هیچم گمان نبود  
کازرده از لبم لب آن مه جبین شود  
لیک او بخشم آمد و لب کند و دور شد  
ای جان فدای لطف چنین نازنین شود  
دانست خود که شهید لبانش زننده بود  
زان روترش نمود که سر کنکبین شود !

آقای جواد عامری

## گفتار بزرگان

سیاست یک سوهان بی صدائی است که فرسوده میکند و  
آهسته آهسته به منظور خود میرسد .  
مونسکیو

گاهی سکوت بیش از تمام حرف ها مقصود را بیان میکند

از آثار آقای ملك الشعرابهار  
نماینده مجلس و استاد دانشگاه

برده سینما



م مخ-ور ایدل که جهانرا قرار نیست  
زاینهمه هنگامه یکی پای-دار نیست  
حشمت و جاهش همه جزو هم-صرف نه  
عزت و نازش همه جز مستعار نیست

آنچه مجازی بود آن هست آشکار  
و آنچه حقیقی بود آن آشکار نیست  
هست یکی برده جنبه بدیع  
کز بر آن نقش و صور را شمار نیست  
برده همی جنبید و ساکن بود صور  
لیک بچشم تو جز از عکس کار نیست  
برده نه بینی تو و بینی که نقشا  
در حرکاتند و یکی بر کنار نیست  
پنداری کانه را اختیار هست  
لیک یکی ز آنهمه را اختیار نیست  
ور بتو این راز هویدا کند حکیم  
خندی و گوئی که مرا استوار نیست  
همه برده بدرایند و بگذرند  
هیچ کسی را بحقیقت قرار نیست  
برده شتابان و در آن نقشا روان  
و آنهمه چیز شمعده برده دار نیست  
نیست ترا آگهی از راز برده دار  
زانکه ترا در پس این برده بار نیست  
چنگ و جدل بینی و گرد و غریو کوس  
لیک در این مرصه بجز یکسوار نیست

آنکه میتواند نسبت به نیکی دیگران ناسپاس باشد

برده مکرر شود و نقشه‌اش لایک  
 برده گشاینده جز از کردگار نیست  
 آنچه بنزدیک تو کوهست و بحر و بر  
 جز که بدستی دوسه بریک جدار نیست  
 و آنچه بسوی تو بود لشکر و حشم  
 سوی خرد خرد و سه نقشی فکار نیست  
 شو بحقیقت نگر ابراک حس تو  
 شبهت ناک است و حقیقت شعار نیست  
 قوت سمع و بصرت چونکه شبهه یافت  
 هم بخواس دگرت اعتبار نیست  
 کار جهان جمله فریبست و شعبده  
 راستی در همه روزگار نیست  
 ماو تو و خواجه بدین پرده اندریم  
 زانکه ازاین دایره کسرا فرار نیست  
 هرکسی اندر خو و نیروی خویشتن  
 شغلی پذیرفت و جز آتش مدار نیست  
 آنکه تو بینی که همی هست بختیار  
 و آنکه تو بینی که همی بختیار نیست  
 هردو به نزدیک حقیقت برابرند  
 یکسر مو فرق درین گبرو دار نیست  
 شمعش ابر پراکنده در شفق  
 کم ز یکی کبکبه اقتدار نیست  
 مخزن یا قوت بود پیش دیده لایک  
 پیش خرد جز مه و دود و بخار نیست  
 جز ره تقوی ز در اعتماد نیست  
 جز ره دانش ز در افتخار نیست

از دروغ گفتن باک ندارد «شمار»

گرچه بدیدست جهان لیک بی بقاست  
 هیچ گوارنده چنین ناگوار نیست  
 کار چو اینست چرا غم خورد حکیم  
 غم خورد آنکو خردش دستیار نیست  
 تا بنخوانی تو مر این را جفا و جبر  
 جبر و جفا را برصانع گذار نیست  
 صنع خداوند جهان نظم کامل است  
 نیز بجز جبر ، ز نظم انتظار نیست  
 عدل خدا را تو بمیزان خود مسنج  
 کفه عدل این کره خاکسار نیست  
 گر خردت هست غم نیستی ممدار  
 نیستی از بهر خردمند عار نیست  
 و ر خردت نی غم نابخردیت بس  
 شاد زیاد آنکه بدین غم دچار نیست  
 شاد زی و گسام زن و نان بدست کن  
 گز حسد و کینه کسی رستگار نیست  
 رو بجهان درنگر از دیده ( بهار )  
 ایکه ترا خادم و خیل و زوار (۱) نیست  
 زانکه بآلام غم دهر مر همی  
 درد زداینده چو شعر بهار نیست  
 غصه بیهوده بی زندگی مخور .  
 زندگی و غصه بهم سازگار نیست

۱ - زوار ؛ بمعنی پرستار و خادم .

### سیاست و حکومت

بهترین حکومت ها سلطنت و فرمانروائی بر قلوب است  
 ناپلئون

بدوست خود دروغ بگو اگر آرا افشاء نکرد میتوانی

## انتقام رضا شاه پهلوی

شاه در خیابان کاخ سلطنتی بشتاب قدم میزد، میرفت و بر میگشت، تحمل آنرا نداشت که بآرامی گام بردارد یا توقف کند؛ از چشم شرر بار؛ از چهره برافروخته تیره کون. از حرکات و سکنات بی اراده او، نهایت خشمناکی و آشفتنگی هویدا بود، بخود می پیچید، بابزمین میکوفت، مانند شیربکه بدام افتاده باشد میگرید و ناسزا میگفت: «ای ... بمن خیانت کردید، بمملکت خیانت کردید، بمردم خیانت کردید.»

\*\*\*

سراشکرها، افسران والا مقام، با لباس مطرز بسر دوشیها و نشانها، با ظاهری زیبا و آراسته آرام آرام، بیکان بیکان از در درآمدند؛ هیچیک جز کمر شمشیر اسلحه بسا خود نداشتند؛ وقتی شمارشان بدوازده رسید؟ در کنار همان خیابان رده بستند بهال سلام. بپهرکت و بی گفتگو مدتی بجای ماندند ولی شاه بی اینکه بدانان، یا بدربانان بيمناک که درختان باغ را پناه قرار داده بودند توجه کند همچنان در حرکت بود ... همچنان ناسزا می گفت ... ناگهان، وی محابا چون شیر درنده؛ چون اجل معلق، بسوی آنان جست، با چنك قوی، اما سوزان، گلوی آنرا که سرصف ایستاده بود سخت بفشرد و گفت:

— ... تو دستور داده ای افراد را مرخص کنند؟

-- خیر ... قربان؟ چاکر در آن کمیسیون نبودم.

- پس کی عضو کمیسیون بوده؟ ... خیانتکار کدامست؟

- قربان ... بدستور ... افراد مرخص شدند.

شاه گریبان گناهکاری را که نشان داده بودند بچنك

آورد و بخویش در کشید. نفست بامشت ولگد، آنگاه با کمر شمشیر او را کوفتن گرفت، دیوانه وار فریاد میزد اسلحه مرا بپساورید ...

حقیقت را بعد. به او بگوئی «فیلسوف» هندی

غرش هواناك شاه كاخ و ساكنين آنرا بلرزه در افكنده بود ولی که ميتوانست پاسخ دهد ؟ ! در فضاي باغ کسی آشكار نبود ، آنها هم که در پناه درختان اين منظره مخوف رامينگر بستند از بیم خود را بهم ميفشردند که دیده نشوند

ناكهان از گوشه باغ يک نفر پيدا شد . اينك اسلحه بدست شاه ميرسد ، ديگر کار تمام است . اينجاست که مرك بدهشتناك ترين صورتها دندان مينمايد ؛ همه ميلرزند ؛ اينها از خوی و طبيعت شاه بهتر آگاهند ميدانند او چگونه انتقام ميكشد . ناكهان برده عوض شد ؛ چقدر شگفت انگيز است !

شاه همينکه اورا می بيند ديگر کون ميشود ، دستش از کار باز ميانند ، وحشت و بيبي زايد الوصف اورا فرا ميكيرد ، شگسته بسته بافسران فرمان ميدهد خود را در يکسی از اطافها زنداني کنند ، بشتاب تمام بسوی او ميرود ، آری بشتاب تمام . مگر او که بود ؟

تلفونچی مخصوص شاه ؟

تلفن كاخ شاهي باشهر های اطراف تهران پيوستگی داشت و پيمان چنين بود که هر وقت تلفونچی خبر يابد که سپاهيان بيكانه پيايتخت روی نهاده اند بيدرنك شاه را در هر حال که باشد آگاه سازد .

هيچکس ندانست تلفونچی بشاه چه گفت . فقط ناخی و ناگواری خبری را که آورد ، بود از اينجا ميتوان فهميد که شاه پس از شنيدن آن بزرگترين نشان افتخار و هنرمندی خود ، يعنی پاکون سربازی را بدست خود کند و بايمان ساخت . ديگر نتوانست خود را حفظ کند ، تعادل قوارا از دست داد ؛ ايستادن نتوانست - همانجا بزمين نشست و چون ديوانگان مبهوت و بيحرکت ماند ، اندیشه اورا جز خدا کسی نميدانست .

چه منظره رقت انگیزی و ناگواری که شخص هر چه کينه جو و سنگدل باشد باز از تصور آن متالم و افسرده ميشود :

و قتيکه به خوشبختی ديگران حسد برديم بدست خود

## ترشی بخورم یا نخورم

هیچکس جرئت نداشت روی حرف اعلیحضرت متوقفی  
 رضا شاه بهلوی حرف بزند، در میان تمام درباری ها و وزراء و  
 کسانی که بشاه نزدیک بودند، مختاری و امیر موق و چند نفر  
 دیگر این خاصیت شاه را زودتر از دیگران درک کرده بودند  
 و بهتر از دیگران مراعات میکردند  
 وقتی شاه دستوری میداد، آن دهنی که در مقابل شاه با  
 گفتن (نه) (نمیشود) (مقدور نیست) و امثال اینها باز میشد تودهنی  
 میخورد.

طیب مخصوص شاه نیز این خاصیت شاه را درک کرده  
 بود و حتی در دستورهای طبی هم مراعات میکرد  
 وقتی شاه مبتلا به آتژین شده بود طیب جرئت نمیکرد  
 بشاه حکم کند که باید استراحت نماید یا فسلان دوا را بخورد  
 مختاری باو گفته بود دستورات بصورت پیشنهاد بعرض ملوکانه  
 برساند مثلاً:

اعلیحضرت خودشان بهتر از غلام میدانند که باید دو سه  
 روز استراحت فرمایند بنابراین غلام از خاکپای ملوکانه امتدعا  
 دارد موافقت فرمایند لااقل چهل و هشت ساعت از تخت خواب  
 بیاین نزول اجلال فرمایند.

روزی شاه در حال تب هوس خوردن ترشی ای که با سرکه  
 تهیه شده بود کرد و بدکتر گفت: ها! ما این ترشی را میتوانیم  
 بخوریم.

دکتر که عادت کرده بود و می دانست که نباید به شاه  
 (نه) بگوید اندکی تأمل نموده عرض کرد:

اعلیحضرت بهتر می دانند که سرکه یکی از مواد مفید  
 است و بدون اسید نمیتواند زندگی کند بنابراین که اعلیحضرت

عقوبتی برای خویش فراهم کرده ایم «پنرن»

میتوانند ترشی میل فرمایند منتهی وقتی اسید بدن زیاد میشود و باید بوسایل گوناگون از اسید بدن کم کرد در آنوقت ترشی خوردن ضرورت ندارد.

شاه متغیر شده فرمود: چرا برای من فلسفه میکی؟! يك كلمه پوست كنده بمن جواب بده، بخورم یا نخورم  
دکتر دستش را بدستش مالیده ضمن يك تعظیم بلند بالا (چون نمیتوانست جواب منفی داده باشد و از طرفی هم سر که برای شاه خوب نبود) گفت: خانه زاده . . . غلام . . . عرض کرد . . . راجع به ترشی بله . . . ترشی . . . هم میشود خورد . . . و هم نمیشود اگر اراده اعلیحضرت تعلق بگیرد که ترشی بخورند، ما بندگان سك کی هستیم در مقابل اراده اعلیحضرت اظهار وجود كنیم و اگر اعلیحضرت میل نداشته باشد ترشی تناول فرمایند البته میل نمیفرمایند . شاه حوصله اش سررفته فریاد کرد مرتیکه! ترشی بخورم یا نخورم دکتر این مرتبه دیگر دست پاچه شده و نمی دانست چه جوابی بدهد.

وقتی شاه دید دکتر جواب نمی دهد گفت: مرده شور ترکیب شما دکترها را ببرد با اندازه يك گاو نمی فهمید، مرتیکه هر بیره زنی میداند که آدم تب دار نباید ترشی بخورد  
دکتر تعظیم بلند بالائی کرده گفت: قربان غلام هم میدانند برای آدم تب دار ترشی بد است، منتهی این احکام برای اشخاص عادی است و برای نابغه ای مانند اعلیحضرت اراده شاهانه ملاک است نه احکام عمومی، بنا بر این اگر اراده اعلیحضرت بخوردن ترشی تعلق گرفته باشد غلام سك کیست با اراده اعلیحضرت مخالفت کند

شاه دکتر را مرخص کرده وقتی دکتر میخواست از اطاق بیرون برود شاه فرمود آخرش نگفتی بخورم یا نخورم .  
دکتر تعظیمی کرد عرض کرد: امر امر مبارك است خانه زاده عرض کند .  
نوکر مخصوص املاك شاهنشاهی

اگر انسان به غصه امروز خود رنج دیر و زوغم فر دارا

## رضا شاه و يك طبيب يهودی

در سال ۱۳۰۵ بر اثر قحطی و هجوم مردم بادراره ارزاق جمعی فقیر در ملایر کشته شدند . بطوری که رضا شاه برای رسیدگی بموضوع بملایر آمد و برای اینکه بداند کشته ها در زیر پای مردم از بین رفته اند یا در اثر ضربت مأمورین طبیبی را که اجساد را معاینه کرده بود احضار داشت .

این طبیب یهودی بود و طبیب بهداری ملایر حساب می شد و بقدری ترسو بود که در برابر روسای ناچیز ادارات محل جرئت نشستن و حرف زدن نداشت

وقتی مأمورین شهر بانی بدنبال او آمدند و گفتند که شاه تورا احضار فرموده است نزدیک بود از ترس جان از تنش پرواز کند بهر وسیله بمأمورین التماس کرد و حتی بول داد که او را نادیده بگیرند و را بپرت بدهند که پزشک در شهر نیست مفید واقع نشد بیچاره یارائی نداشت که لباسش را بپوشد زن و خواهرش لباسش را بپوشدند و او را تادم در آورده تورات را بالای سرش گرفته روانه اش کردند بیچاره دکنر رنگ از صورتش پریده و رعشه بر اندامش افتاده و هر قدم که بجلو می رفت ترس و وحشت بیشتر بر او مستولی میشد تا در ادراره حکومتی که شاه وارد شده بود رسید اینجا دیگر چنان قدرت خودداری و تملک نفس از دستش بدر رفته بود که زیر بازویش را گرفتند و او را با طاق حکومت وارد کردند ولی بیچاره حالت ضعف برایش عارض شده بی اختیار در وسط طاق به زمین افتاد هر چه حکومت و رئیس داد گستری محل باو جرات دادند حتی نتوانست جواب بگوید از طرفی آمدن دکنر را بشاه اطلاع داده بودند شاه حکومت را خواست و پرسید پس دکنر را چرانی آورید حکومت گفت قربان الان شرفیاب میشود ولی دکنر چنان در حال ضعف و تشنج افتاده بود که قادر بر حرکت نمی بود مجدداً شاه پرسید پس

اینها را مقدار او هر چه باشد به آسانی میتوان تحمل کند

دکتر کجاست حکومت عرض کرد آن اطاق است الان شرفیاب می-  
شود شاه بی تامل بطرف اطاق مجاور رفت و پرده را بالا زده داخل  
اطاق شد کسانی که آنجا بودند تعظیم کردند و سراسیمه زیر بازوهای  
دکتر را گرفتند و بلند کردند ولی دکتر زبانش نیز بند آمد و بزمین  
افتاد و در جلو شاه نقش کف اطاق شد شاه از او پرسید مگر مریضی  
دکتر چند دفعه مثل لاله چیزی گفت ولی هیچ مفهومی نداشت و پس  
از آن دیگر صدایش در نیامد. رضا شاه خندید و گفت واقعا از چه  
کسی من میخواهم تحقیق کنم باید این مرد که یهودی باشد. حکومت  
عرض کرد بله. شاه گفت او را بیرون ببرید و خود با طاق اولی برگشت  
حکومت و روسای محل دست و پای دکتر را گرفتند و مثل یک جسد  
بیجان تا در اداره حکومتی آوردند در آنجا زن و بچه های او که  
او را دیدند شیون میکردند دکتر بشیون آنها بهوش آمد و اطراف  
خود را نگاه کرد و نفس راحتی کشید و کم کم جانی گرفت و او را  
بمنزل بردند ولی تا یک هفته دکتر مریض بود و از خانه نمی توانست  
بیرون بیاید.

## قلم گیر و نام از قلم وام کن

دوات ای بسر آلت دولت است  
بدو دولت تند را رام کن  
چو خواهی که دولت کنی از دوات  
الف را ز پیوند تا لام کن  
دوات از قلم نامداری گرفت  
قلم گیر و نام از قلم وام کن  
شهاب الدین ادیب صابر

کسی که امید واری را وسیله معاش خود قرار بدهد

## بگساعت بعد از نصف شب

معمولا اعلیحضرت ساعت ۹ باندرون میرفت شبی قبل از آنکه اعلیحضرت باندرون بروند مرا احضار کرده فرمودند تو شبها بخانه ات میروی.

عرض کردم بله فرمودند امشب را همین جا بمان ماشین را هم گفته ام حاضر کنند جائی نروید اعلیحضرت تشریف بردند و من دل تو دلم نبود ، فکرم هزار جا میرفت . سالها بود اعلیحضرت شب حرکت نمیکرد و با ما کاری نداشت ، وقستی باندرون میرفت نوکرها طبعاً مرخص میشدند ، پیش خودم فکر میکردم اعلیحضرت با من چکار دارد، ماشین برای چه خواسته کجا میخواهد برود.

توی اطاق روی کاناپه با لباس دراز کشیدم چرت میزدم خواب و بیدار بودم ، هروقت خوابم میبرد بتصور اینکه صدای پای اعلیحضرت می آید از جا میجستم ، بیدار میشدم ، بد حالی داشتم بدتر از جان کندن بود، خوف و ترسی که از اعلیحضرت در دل نوکرها بود در من کمتر بود ولی با این حال چون برخلاف ترتیب معمولی اعلیحضرت ماشین خواسته بودند و من هم گفته بودند نرو خیالم ناراحت شده بود.

از ساعت ۵ تا ۸ بگساعت بعد از نصف شب بی نهایت در زحمت بودم تا بالاخره صدای پائی بگو شم خورده از جا بلند شدم هنوز بدر اطاق نرسیده بودم اعلیحضرت وارد اطاق شدند يك قبضه تفنگ بدست اعلیحضرت بود، تفنگ را بمن دادند فرمودند بیا دو قدم که رفتند بطرف من برگشته فرمودند تفنگ پراست مواظب خود باش .

در میان تاریکی اعلیحضرت قدم برمیداشت برخلاف معمول مراقب بود صدائی نکنند . بعد از آنکه از پیچ و خم دو خیابان گذشتیم از دور سیاهی بنظر رسید ، اعلیحضرت مکث کرده فرمودند

احتمال دارد از گرسنگی بمیرد « فرانکلن »

برو بین ماشین حاضر است وقتی جلورفتم دیدم یک نفر توی ماشین نشسته ولی تاریکی شب مانع بود اورا بشناسم ، بدالله خان که بمجرد دیدن من درب ماشین را باز کرده بود پرسیدم ماشین حاضر است .

جواب داد بله در این وقت اعلیحضرت هم رسید و بدون اینکه حرفی بزند سوار ماشین شده شوفر اجازه خواست ماشین را روشن کند شاه فرمود خیلی بی سرو صدا باید حرکت کنی . بعد بطرف من متوجه شده فرمودند هیچکس نباید بفهمد من رفته ام . منکه نمی دانستم اعلیحضرت کجا میروند پس این سفارش چه بود؟ گفتم شاید حرکت از قصر مجرمانه باشد

وقتی خواست ماشین حرکت کند بمن فرمودند تو میمانی یا می خواهی شهر بروی عرض کردم اگر اجازه فرمائید شهر میروم ، فرمودند بیا بالا اتومبیل به راه افتاد از در قصر سعد آباد بیرون آمدیم تا وقتی بشهر رسیدیم که اعلیحضرت با کسیکه در ماشین نشسته بود صحبتی نکردند سر چهارراه پهلوی من از ماشین پیاده شدم و ماشین بطرف مغرب رفت

یکساعت و نیم بعد از نصف شب ، پای پیاده خواب آلود بطرف منزل رفتم و تمام فکر و حواسم متوجه این بود که اعلیحضرت برخلاف معمول چرا سوار شدند و کجا رفتند ، بسمتی که اعلیحضرت رفت فکر میکردم از آن طرف راه قزوین است شاید هم بیاباغشاه رفته باشند بالاخره چون فکرم بجائی نرسید خوابیدم

یکساعت بعد از ظهر روز بعد در حالیکه تمام نوکر ها از غیبت اعلیحضرت در تعجب بودند صدای بوق ماشین بلند شد و اتومبیل گرد آلود وارد باغ سعد آباد گردید

تا چند روز هیچکس نمی دانست آنشب اعلیحضرت کجا رفته بودند ولی احضار سر تیب زاهدی از رشت و بی مهری شاه نسبت بقائم مقام تاحدی معلوم کرد که احتمال دارد آنشب راشاه بکیلان رفته باشد

سختی و مشقت استادی است که بز رگترین رجال عالم کمر

بعد ها معلوم شد که آقای قائم مقام راجع بمسئله تقسیم آب از آقای میرزا کریم خان رشتی دلخوری داشته است و نزد شاه از ایشان سعایت کرده بعد ها معلوم شد که حرکت شاه برشت برای این بوده که شخصا و از نزدیک قضیه را تحقیق کند و بصدق و کذب گزارشی که قائم مقام داده بود پی ببرند چون بعد از مراجعت از سفر رشت اعلیحضرت نسبت بقائم مقام بی مهر شدند معلوم میشود که کاسه ای زیر نیم کاسه بوده .

روزنامه آشفته

## فرماندار همدان برهنه در برابر رضا شاه

نظامنامه تشریفاتی سابق در قسمت تشریف فرمائی شاه به شهرستان ها مقرر داشته بود که فرماندار هر محل باید تاسه فرسختی با لباس عادی شرفیاب شده سپس ، از راه و بیراه بشهر عزیمت و با لباس رسمی در موقع تشریف در مدخل محل توقف ، استراحت و وسای ادارات را به حضور مبارک معرفی نماید .

فرماندار همدان هم بنا به همین دستور با لباس عادی تا سه فرسختی شرفیابی حاصل نموده بود پس از استجازه برای این که به موقع برای معرفی و وسای ادارات حاضر باشد پس از حرکت بلا فاصله اتومبیل خود را پشت سراتومبیل شاه قرار داده بود در صورتیکه مطابق معمول در مسافرت ها پس از اتومبیل های اسکورت مخصوص و بعد از آن اتومبیل ملنزمین رکاب باید قرار داشته باشد بهمین جهت چون اتومبیل های اسکورت ملاحظه کرده بودند که بر خلاف ترتیب یک اتومبیل دنبال اتومبیل اعلیحضرت در حرکت است بنای بوق زدن را گذاشته بودند تا اتومبیل را متوجه و متوقف نموده ترتیب معمول را قرار سازند .

صدای بوقهای متعدد اعلیحضرت فقید را متوجه نموده بود که باید اتفاق غیر مترقبه روی داده باشد از شیشه پشت اتومبیل نگاه و مشاهده نموده بود که یک اتومبیل نا شناس در دنبال اتومبیل سلطنتی در حرکت است برای آنکه از جریان مسبوق شوند دستور

توقف به شوفر داده و ناچار اتومبیل فرماندار همدان هم متوقف می گردد  
 شاه پیاده شد تا بداند چرا بر خلاف معمول این اتومبیل  
 در دنبال اتومبیل سلطنتی در حرکت است به محض نزدیک شدن  
 فرماندار همدان را لخت و با پیراهن و زیرشلوار در اتومبیل خود  
 مشاهده می نماید البته فرماندار بیچاره در مقابل سوال شاه زبانش  
 بند آمده و نمی تواند باعلیحضرت پاسخ مقنع بدهد .  
 خوانندگان با آن ابهت اعلیحضرت فقید و وضع فرماندار  
 همدان میتوانند حدت بزنند که چه وضع مضحك و غیر قابل توصیفی  
 پیش آمد .

بهر حال شاه در حالیکه از این پیش آمد هم متعجب و هم  
 عصبانی بوده سوار و بشهر عزیمت می نماید فرماندار هم از راه و  
 بیراهه خود را به شهر رسانیده و با لباس رسمی در موقع تشریف  
 فرمائی برای معرفی روسای اداره ها حضور می یابد ولی بواسطه  
 پیش آمد بالا زبانش یارای بیان نداشته تا اینکه در اینجا مورد  
 بی مرحمتی واقع می شود و اعلیحضرت خودشان شروع به صحبت  
 با روسای ادارات می نماید

شب این موضوع در پیشگاه اعلیحضرت مورد مذاکره واقع  
 می گردد و چون فرماندار هم یکی از مردان خدمت گذار و صدیق  
 بوده از طرف ملتزمین رکاب خدماتش بعرض میرسد و پس از تحقیق  
 معلوم می شود که فرماندار لباسهای خود را در اتومبیل گذارده  
 تا قبل از رسیدن بشهر در راه پوشیده و بموقع بتواند برای انجام  
 تشریفات حاضر شود .

و بلافاصله پس از شرفیابی در سه فرسخی و عزیمت به شهر  
 لباس عادی خود را از تن خارج و کاملاً لخت میشود که لباس های  
 رسمی را در بر نماید اتفاقاً این موقع از بد شانسی مصادف با توقف  
 اتومبیل شاه می شود و وضع مضحك بالا پیش آمد می نماید .

در همان شب رضا شاه پس از استحضار از این جریان  
 فرماندار را احضار و مورد توجه و مرحمت قرار داده به آقای شکوه  
 هم دستور می دهند که نظامنامه تشریفات را اصلاح نماید .

## بقلم : عاك

اقتباس از یادداشت‌های یکی از ملتزمین رکاب رضا شاه :

### رضا شاه در چنگال پزشك جسور

رئیس بیمارستان بدون اینکه شاه را بشناسد با او ملاويز شد ولی همینکه او را شناخت از هوش رفت

رضاشاه سالی دوبار بخطه مازندران سفر میکرد یکبار در فصل بهار و بار دیگر در پاییز. در این سفر بدشت گرگان نیز می‌رفت و در اسبدوانی تر کمنها که بسیار بدان علاقه‌مند بود، حضور می‌یافت. در طی راه باوضاع شهرها رسیدگی می‌کرد و مخصوصاً وضع محصول و درآمد املاک



خود را که در مازندران فراوان داشت بدقت در مدنظر می‌گرفت. صرف نظر از آنکه املاک رضاشاه بیشتر در مازندران بود، اصولاً چون مازندران مسقط‌الراس او بشمار می‌رفت، هم مورد علاقه او بود و هم مورد اهتمام اولیاء امور.

توجهی که از جانب دولت در زمان رضاشاه باستان مازندران می‌شد، بهیچ یک از استانهای دیگر مبذول نمی‌گشت.

برای نمونه شهر شاهی را مثال می‌آوریم : این شهر کوچک که در سر راه تهران و ساری و بابل و بندر بابلسر واقع شده پیش از آنکه مورد توجه رضا شاه قرار گیرد، دهی بود بنام «علی آباد» و هنوز هم مثل معروفی است که می‌گویند : «مکر علی آباد هم شهر است» ولی «علی آباد» یعنی شاهی واقعاً در زمان رضا شاه يك شهر حساسی شد و چون کارخانه‌های قماش و قند در این شهر بکار افتاد، بهداشت آن نیز توجه خاصی مبذول گشت و بیمارستان بزرگ و پاکیزه‌ای طبق آخرین سیستم در آن ساختند.

حوالی سال ۱۳۱۴ بود که وزارت بهداشتی در مورد

هنوز در زمانه دقایقی هست که از سراسر گذشته پربها ترند

بیمارستان شاهی شهر کوچک ولی حساسی که در سر راه رضاشاه بود. اشتباه بزرگی مرتکب شد و آن اشتباه این بود که یکی از پزشکان قدیمی وزارت بهداری را که در خانواده «جهانبانی» بود، بریاست بیمارستان شاهی گماشت. غافل از اینکه جهانبانیها مورد بی مهری رضاشاه هستند. ولی خوشبختانه آن پزشک خود متوجه این نکته شد و پیش از آنکه موسم مسافرت رضاشاه فرار رسد، استعفای خود را از آن بست بوزارت بهداری نوشت و وزارت بهداری هم چون متوجه موضوع شده بود، فوراً او را از شاهی بجای دیگر منتقل کرد و پزشک دیگری را ولی باز هم بی مطالعه و در کمال عجله بجای او گماشت.

این پزشک خارجی بود و گویا فارسی هم درست نمیتوانست حرف بزند و تازه بایران آمده و استخدام وزارت بهداری شده و شاید از اخلاق و رفتار و رویه مخصوص پادشاه زود خشم ایران نیز چیزی نمیدانست.

آنسالها هنوز قطار راه آهن تکمیل نشده و ریل گذاری صفحات شمال پایان نرسیده بود. رضاشاه با اتومبیل سفر میکرد و چنانکه گفتیم، در هر شهر بفرخور اوضاع آن توقف و سرکشی می نمود. ولی در شاهی چون موسسات بزرگی داشت بیشتر توقف و دقت میکرد و سرکشی های او که گاهی انجام مسئولین امور را به لرزه می انداخت و اقامت طاقت فرسا بود. زیرا هوش و حافظه و دقت رضاشاه بنا بمثل معروف: مورا ازماست می کشید!

آنسال رضاشاه بمجردیکه در شاهی توقف کرد بکسره بسراغ بیمارستان نوبنیاد شاهی رفت. هیچکس فکر نمیکرد که شاه قبس از هر جا ببیمارستان سر بزند. از اینرو ورود او ببیمارستان تقریباً غیر مترقب و ناگهانی شد.

رضاشاه با ملتزمین رکاب از در بیمارستان داخل کریدور آن شد در و دیوار را تماشا می کرد و از آنجا بجای رفت. هیچکس هنوز در بیمارستان بسراغ او نیامده بود. از رئیس بیمارستان هم

**بزرگترین قربانیهای بشر از دست دادن معشوق است**

خبری نبود. ملتزمین رکاب از این بابت مشوش بودند و می‌دانستند که رضاشاه رفته رفته عصبانی میشود.

شاه چند لحظه گلمکاریهای باغچه بیمارستان را تماشا کرد و بغیال خود بتالی میکردراند تا شاید کسی برای عرض گزارش و راهنمایی بحضورش مشرف شود. ولی چون رضا شاه مخصوصا در مسافرتها بسیار ساده لباس میپوشید، اگر یکی از پرستاران هم او را آنجا دیده بود بشعورش نمی‌رسید که این اعلیحضرت باشد.

اتفاقا پزشک بیمارستان در آن لحظه در اطاق عمل بود. هیچکس حق دخول نداشت و در اطاق را هم از داخل بسته بودند. خوشبختانه در همان لحظاتی که از جانب رئیس پلیس چندین نفر در بدر دنبال پزشک میگشتند، او کار خود را تمام کرده با پیش‌بند خون‌آلود و دستی که در دستکش لاستیکی عمل بود و آلات و عمل را بکردن و شانه خود آویزان کرده و خلاصه سرو وضع بسیار نامناسبی برای استقبال شاه داشت! درست معلوم شد که باو خبر دادند یا خودش بطور اتفاق از اطاق عمل باغچه بیمارستان آمد که بدفتر کارش برود آنجا با همان دک و بز عجیب خود مواجه با «اعلیحضرت همایونی» و ملتزمین رکاب شد و تازه درین لحظه نیز چون تا آنروز پادشاه ایران را ندیده بود آن سرباز صورت سوخته بلند قدی که وزراء و مسئولین امور دولت همه باچند قدم فاصله در مقابلش با خضوع و خشوع تمام ایستاده‌اند، رضاشاه باشد!

رضاشاه هم پس از آنکه رئیس بیمارستان را آنهم پس از آنهم تاخیر تازه بآن وضع و قیافه در مقابل خود دید گمان کرد که باو گفته‌اند شاه در انتظار است و او هم باچنین خونسردی و سرو وضعی بحضور آمده، یکدفعه از جادر رفت و شلاق دستی خود را که برای اینگونه مواقع همیشه در دست داشت بپیمها با سروروی دکتر نواخت و دکنتر بیچاره بگمان اینکه از گمان مریضی که عمل کرده مزد خود را چنین دریافت میدارد؟ غافل و بی‌خبر از همه جا، پس از

از شنیدن خبر کارهای شرافتمندانه خویش خجالت مکش

خوردن شلاق ، غرضی کرد و با همان دستهای لاستیک پوشیده و بیشبند خون آلود با رضاشاه کلاویز شد !

ملتزمین رکاب وقتی وضع را چنین وخیم دیدند ، بفراسط دریافتند که حواس بیچاره دکتر خلیلی از مرحله برت است و با تشویش اضطراب هر چه تمامتر پیش دویدند و او و رضاشاه را از یکدیگر سوا کردند و چون نمیتوانستند در حضور شاه ، او را پزشک گنج معرفی کنند : با ابناء و اشاره وزیر گوسی آن «حقیقت مهیب» را با و فهماندند و دکنربدخت همینکه شستش خبردار شد و فهمید که با شخص اول مملکت ، آنهم کسی مثل رضاشاه کلاویز شده است ناگاه توازن خود را ازدست داد ، زانوانش سست شد و رنکش که تا لحظه ای پیش از فرط خشم سرخ شده بود یکدفعه مثل گنج دیوار سفید شد و چنان وحشت زده گردید که نتوانست سر پا بماند و دوباره از حال رفت . . .

در یکی از اطاقهای کوچک بیمارستان پس از آنکه جناب پزشک را بضرب «اتر» و «تنتور والرین» بهوش آوردند همینکه چشم گشود و بیاد ماحرای چند لحظه پیش افتاد بی اختیار از جا برخاست و در نهایت احترام و با خضوع و با خشوع تمام ، در مقابل افسریکه لباسی نظیر رضاشاه پوشیده و آنجا ایستاده بود تعظیم کرد . ولی چون با خنده و قهقهه اطرافیان مواجه شد دریافت که شاه رفته و فقط خدا باید بعاقبت او رحم کند ؟

اتفاقا رضا شاه خود باورحم کرد و پس از آنکه حال او را در مقابل خود بدان منوال دید ، فهمید که پزشک او را بجا نیاورده است و در تمام راه که از شاهی بیابان میرفت ازین واقعه میخندند . ولی باستاندارمارندران گفته بود :

— پزشکی که مرا شناسد ، امراض را چگونه تشخیص میدهد و دستور عزل او را داد .

... اتفاقا رضاشاه چون آنسال در دپا داشت ، گیوه ملکی پیا کرده بود و پزشک جوان بفکرش نمی رسید که پادشاه کشوری ممکنست تا این حد ساده پوش باشد

دو دوست مانند دو دستند که آرایش یکدیگر را می شویند

## سمعی و عمل

انر طبع جناب آقای سمعی ( ادیب السلطنه )

ز دوش خلق اگر توانی گرفت بار  
باری بدوش خلق مده بار خود قرار  
گودن ز بار منت مردم بکش ولیک  
خالی مکن تو شانه خدمت ز زیر بار  
عادت بمفتخواری و تن پروری مکن  
کز خوان دیگران نشود مردریزه خوار



خود کار کن ز خرمن کس خوشه بر مچین  
خود رنج بر ز نعمت کس توشه بر مدار  
این پنجه دلاور و بازوی زورمند  
در پیکر تو ساخته اند از برای کار  
باید که پنجه ات نشود رنجه از عمل  
باید که بازوات نشود خسته از فشار  
مردم برای خدمت یکدیگرند و هست  
آسایش و بقای جهان را بر آن مدار  
در سایه وظیفه و سعی و عمل بود  
مردار وسیله ای طلبد به افتخار  
از کاهلی بوقت عمل اجتناب کن  
عمر عزیز را مده از دست زینهار  
نیروی روح و قوت دل بایدت چه غم  
گر ظاهر ت دژم بود و پیکرت نزار  
مردی بزلف و ریش و کلاه و عمامه نیست  
این ساز و برگها نشود مرد را شعار  
مردی بفضل و دانش و تقوی و راستی است  
مرد این کد ز جمله اسباب اختیار

مقیاس ارزش مردا همیتی است که به ارزش و وقت خود میدهد

تنها سخنوری نکند کار را تمام

از حد لفظ چنند قدم بیشتر گذار

دعوی مکن حقیقتی اریافتی بگوی

صورت بهل و گر بودت معنشی بیار

خود را مده چنانکه نئی جلوه پیش خلق

زیرا نهفته تو شود روزی آشکار

گر یادگار دوره خویشی بدان مناز

در توده بین که از توجه مانده است یادگار

کی جز بنام نیک ، خردمند در جهان

گیرد علاقه ایکه جهان نیست پایدار

خدمت بخلق تربیت مردم است و بس

در این محیط زشت خطرناک تنگ بار

مردم اگر بدند تو خود خوب شو که گل

گل باشد ارچه جای کند در میان خار

در ابتناء خلق سخن کرد هر چه کرد

بمد از سخن صلابت شمشیر آب دار

با لهجه حقیقت و احسن موافقت

اندر گوی و بند ده و پای در فشار

ور نشنوند خسته مشو ، دم فرو مکش

بر کو هزار کرت و برخوان هزار بار

باشد که دست موعظه بر جان درد حجاب

باشد که صیقل سخن از دل برد غبار

اخلاق ما از آن شده فاسد که در همنند

افراد غیر صالح و قوم صلاح دار

فرقی میان خوب و بد و نقد و قلمب نیست

کوهر نشسته پهلوی خرمهره در قطار

گریه در موقع مصیبت مانند بارانی است که

موهون نكشت جامعه ما جز ازدوچیز  
تعظیم بی نهایت و توهین بی شمار  
تعظیم ما بدست نالایق بلید  
توهین ما به مردم پاك بزرگوار  
دار از برای دزدان برپا شود و لیک  
اینجا بدست دزدان باشد طناب دار  
این وضع ناگوار سبب شد که میکشد  
احساس مردم متعصب بانتهار  
گو آن زمامدار توانا که خاتمت  
بخشد زيك اشاره بدین وضع ناگوار  
تا دست انتقام نباید برون ز غیب  
بمجرد حال را نتوان داشت انتظار

### عکاسی از چشم مگس!

عکاسان آماتوری می دانند که اگر ذره بین دور بین  
عکاسیشان زاویه می کمتر از پنجاه درجه داشته باشد  
نخواهند توانست عکاسی کنند  
اخیرا عکاسانی که شغلشان عکاسی است موفق شده اند  
با عدسیهایی که زاویه آن خیلی بزرگست عکس های  
دقیقی بردارند که زاویه آن به ۱۴۰ درجه برسد  
تکنیسین های آلمانی از این مرحله هم پا را  
فراتر گذاشته توانسته اند با زاویه ۲۱۰ درجه عکس  
برداری کنند یعنی درست از پشت دور بین عکاسی می  
توانند عکس بردارند و این دور بین باندازه ای اشیاء  
کوچک را می بیند و از آن عکس برداری میکنند که  
می توان گفت فی المثل از چشم مگس بخوبی عکاسی  
می شود

## تنها

اثر طبع : آقای پرویز ناتل خانلری

بحکاهی چو مهر تنها گرد  
خیـزم و رو بـراه بگذارم  
دل زدوده زیاد هر بدو نیک  
رنج و غـم را ندیده انکارم  
کس نداند که من کجا رفتم  
کس نداند سر کجا دارم



نفس خرم سحر گاهی  
زنك غـم بستر د زرخسارم  
بایم از شوق راه برگیرد  
دشت و هامون چو باد بسپارم  
روم آنجا که زین دغل یاران  
نبود با کسی سر و کارم  
دست مهرم کشد چنار بر سر  
که کجا بودی ای نکو یارم  
چشمه شادان بزیر ویم خواند  
کامد از راه یار پیر ارم  
بید بن سایه بر سرم فکند  
تا ز گرمای خور نیاز ارم  
من بیارامم و نیازم باد  
زانچه از باد آن دلفکارم  
مست ، کوئی که باده پیروم  
شاد کوئی که دلبری دارم

نباید از دوست بیش از آنچه از بوی گل و نسیم صبح

## باز گشت بجوانی

نگارش: آقای حسینقلی مسنعان



ر آن روز کارانکه حکمت و فلسفه  
بیشتر در ماوراء طبیعت سیر میکرد و  
حکما و فلاسفه باغیب عالم سروکار داشتند  
و از آنجا ارمغانهای نیکو برای اهل خیر  
و صلاح می آوردند پیرمردی زنده دل که  
افزون از صدسال داشت و از زیر ابرو

های سفید و آویخته خود بادو چشم درخشان و نافذ به جهان می  
نگریست در دامنه کوهی بزرگ در میان غاری منزل داشت .

نیم فرسخ دورتر از آنجا دهکده ای زیبا بود که در زیر  
افق بازو در کنار رودخانه خروشان پادر زیر سایه های درختان  
آن مردمی باذوق بخوشی و کامیابی می زیستند ، کار میکردند و  
نان می خوردند ، رنج می کشیدند و گنج می بردند .

براستی غم و اندوه در آنجا راه نمی یافت . . . . . اشتباه نشود  
دنیا بی غم و رنج ممکن نیست آنجا هم خارج از دنیا نبود ، ولی مردم  
آنجا این میهمان شوم و بدشگون را بخانه و آبادی خود راه نمی  
دادند ، اگر گاه گذارش بدانسوی می افتاد چون بادیکه بوزد و  
بگذرد می آمد و فوراً می رفت ، البته غباری از خود بر جای می  
گذاشت ولی مردم ده خیلی زودتر می توانستند آن غبار را از چهره  
خویش و از محیط فرح انگیز خود بزدایند :

هر گاه که مصیبتی روی آور می شد : پدر یا مادر خاندانی  
بدرود حیات می گفت . خانواده ای بداغ جوان رعنا یا کودک زیبائی  
مبتلا می شد ، سبیل می آمد و خانه ها ، درخت ها ، مزارع و چراگاه ها را  
می شست و می برد ، مرضی هولناک گریبان فرد یا جمعی را می  
گرفت و این امور ، حزن و اندوهی در دل يك یا چند نفر می افکند

« میتوان خواست توقع داشت » محمد حجازی

غمه بدگان بلادرنك اشك از چشمان خود سترده دست بکدیگر را می گرفتند و میگفتند : نزد پیر دانا رویم و درمان درد خود را از او بخواهیم :

بدامنه کوهی میشناختند . پیر دانا در مقابل غار نشسته بود باچشمان نافذش بآنها مینگریست . بالبان ناز کش بروی آنها لبخند می زد ، دست عطوفت برسرشان میکشید ، باکلماتی کوتاه و دلنشین بیخ غم را از دلشان برمیکنند و نهال نشاط و خرسندی را بجای می نشانند .

هر درد را داروئی برارنده و هر غم ورنج را تسلائی بفرخور آن می داد .

رفته رفته بلا و مصیبت کمتر بسراغ اهل آن ده میآمد ، زیرا مردم ده باندروز پیردانا همیشه علاج واقعه قبل از وقوع میکردند چون اصول صحت و نظافت و اعتدال را بکار می بستند مرك های بهنکام و ناخوشی های بیدرمان بآنها روی نمی نمود چون گندم و جو میوه و سبزی خود را نیکو میکاشتند و خوب مواظبت و مراقبت میکردند هیچگاه روی آفت نمی دیدند ، چون بدستور پیردانا در راه سیل سدهای سنگین و شکست ناپذیر ساخته بودند هرگز خانه و لانه ، باغ و بوستانشان در معرض سیل قرار نمیگرفت . . . خوش بودند و می دانستند که برای باینداری این خوشی باید بکوشند و بیکار ننشینند .

\* \* \*

عجائبی در وجود آدمی هست که دقت در آنها پرده از روی بسی اسرار و رموز بر می گیرد و بسیاری حقایق را آشکار می سازد : آدمی در همه حال جویای دوام و بقا است ، میخواهد همیشه زنده باشد ، و چون زندگی همیشگی را در جهان خود میسر نمی بیند می خواهد بیشتر زنده بماند ، صد سال بلکه صد ها سال عمر کند ، غبار پیری بر چهره اش ننشیند ، بیک اجل بسراغش نیاید . . . همه

جوانی گر هی است که رشته طفولیت را بکھولت می بندد

بدین گونه اند ، حتی آن کسانی که روز و شب در غم و رنج بسر می  
برند و روی راحت و سلامت نمی بینند . . .

این خواهش و طلب ، بیهوده و بی اساس نیست ، حس بقا و  
بایداری با فطرت بشر آمیخته است . . . آدمی احساس می کند  
که برای زندگی جاوید آفریده شده و با ابدیت سروکار دارد . .  
میخواهد باقی و ابدی باشد ، ولی مورد آنرا نیافته است . . نظر  
او کوتاه است و در ماوراء این جهان چیزی نمی بیند !

. \* .

پس همه می خواهند باقی و جاویدان باشند ، گرفتاران غم  
و رنج هم جز این آرزویی ندارند تا چه رسد به آنها که جهان را  
بشادگامی می گذرانند و روی غم و ماتم نمی بینند .

بنابر این در بین دهکده ما بسیار بودند کسانی که پیری ،  
افتادگی ، ناتوانی ، مرگ و نیستی را دوست نمی داشتند میخواستند  
همیشه زنده بمانند یا لا اقل بیشتر زندگی کنند ، پیر نشوند ، جوان  
بمانند و اگر پیر شدند بجوانی باز گردند ! این آرزو درد ل همه  
بود ولی هنوز کسی آن را زبان نرانده و به امید حصول آن قدمی  
بر نداشته بود .

بالاخره در بین مردم قریه بکنفر باین فکر افتاد . با خود  
گفت پیردانا هر مشکل ما را حل می کند و هر درد ما را درمان می  
بخشد . این مرد همه چیز می داند و همه کار می تواند . . . . از  
کجا معلوم است که حل این مشکل را از عهده بر نیاید و چاره ای  
برای دوام جوانی یا بازگشت آن نشناسد !

این شخص مردی بود که پنجاه سال از عمر خود را در راه پیر  
پیچ و خم زندگی دنیوی گذرانیده و اکنون در شصت سالگی با  
حسرت بجوانی مینگریست برخوشیها و لذات آن حسرت میخورد و  
آرزویی جز آن نداشت بعقب باز گردد ، باز جوان شود و چون  
جوانان از لذات حیات بهره برگیرد .

---

بدبختی این حسن را دارد که دوستان حقیقی را به ما می شناسد

باعزم جزم بدامنه کوه روانه شد ، زانوی پیردانا را به بوسید و بدوزانو روی در روی او بنشست . پس از بیان مقدمه ای طولانی منظور و مقصود خود را از زیارت پیر بیان کرد و پای آرزوی خود را بمیان کشید .

پیردانا لبخند زنان بانگاهی ثابت در چشمان او بنگریست ، سپس چشم از او بر گرفت و افقی دور دست و نا معلوم را مورد تماشا و مطالعه قرارداد ؛ دقیقه ای چند بر این منوال باقی ماند . آنگاه روبآن مرد کرد و گفت :

— آری ! باز گشت بجوانی ممکن است ، چون ترا بی اندازه طالب می بینم و احساس شوق بی پایان در تو می کنم این راز را با تو می گویم و مفتاح این رمز و حل این معما را بدست می سپارم ... کوش هوش فرا دار . آنچه میگویم بدرستی بشنو ، بخطر بسیار و در موقع خود بی زیاد و کم بانجام آن همت بکار . مرد باوجد و مسرتی وصف ناپذیر دست لاغر و سفید پیردانا را ببوسید و مهبای شنیدن این اسرار بزرگ شد . پیردانا با صدای آهسته و نافذ گفت :

— گوش کن ، تو هنوز پیر نیستی ، هنوز مراحل زندگی را تمام نپیموده ای ... باز گشت بجوانی برای آنکس میسر است که پیر باشد پس شکیبائی پیشه کن تا عمر تو از هشتاد بگذرد .. می بینم که نیروی جسمانی و روحانی تو خوب و استعداد تو کامل است و احساس میکنم که بهشتاد سالگی خواهی رسید . چون باین سال رسیدی ، عصائی آهنین و محکم بدست می گیری ، بکه و تنها از این کوه سربلند که رو در روی ماست و قله رفیع خود را از یر برف و ابر پوشانیده است بالا میروی . مراقب باش که سستی و فتوری در همت روی ندهد و اندیشه ای جز وصول بفراز کوه و نیل بمقصود در تو راه نیاید ، با قدم های متین و محکم و عاری از شتاب صعود کن — چون بقله کوه رسیدی بایست و پیرامون خود بنگر — اگر با چشم بصیرت و عقل نظر

زن آئینه ایست که چهره های گرفته را

کشی راه حقیقت، راه زندگی جاوید را خواهی یافت و گسسته  
پیش از دوراه در پیش پای خود نخواهی دید. یکی آن راه که پیموده  
و دیگر راهی که ترا بجوانی بازمی گرداند. لحظه ای بایست و به  
تفکر پرداز، اگر تشویش و دودلی و هراسی در خود دیدی راهی را  
که رفته ای باز گرد و از باز گشت بجوانی چشم پوش و برعکس  
اگر شوق خود را بر جای و عزم خود را محکم و تصمیم خود را قاطع  
یافتی راهی را که رو در روی تست در پیش گبر و برو... ملنگت باش  
که چه میگویم، آن راه همان است که از آغاز سن، از کودکی تا  
هشتاد سالگی پیموده ای، راهی بس دراز است که صعود از آن هشتاد  
سال طول کشیده است ولی در مرحله نزول چند گامی بیش نیست -  
بروشاید جوانی بهره ای از حقیقت بر گیری!

...

سالها بی دری میگذشت، مرد جوانی طلب هر چه پیرتر می شد  
اشتیاق بیشتری بجوان شدن در وی ایجاد می گردید و با حسرت بیشتری بر  
لذات و شهوات و خوشی های جوانی می نگریست بارها بنزد پیر  
دانا رفته و از او خواهش کرده بود که زود تر از هشتاد سالگی به  
جستجوی جوانی رود. ولی پیر دانا همیشه با لبخندی او را امر  
بصبر می فرمود -

بالاخره سال عمرش بهشتاد رسید و مهبای مسافرت بسر  
زمین جوانی شد.

چنانکه پیر روشن ضمیر گفته بود عصائی آهنبین بدست آورد  
منتهی تر توشه ای با خود برداشت، با کسان و آشنایان خود وداع گفته  
براه افتاد و راه قله کوه را در پیش گرفت.

با عزمی جزم و قدمی محکم صعود کرد. نفرت از پیری و  
اشتیاق بجوان شدن چنان بر وجودش حکم فرما بسود که حرارت و  
نشاط و قوتی عجیب در وی ایجاد میکرد و راه دراز و ناهموار  
کوهستان را بروی آسان می ساخت.

خندان و صورت های پیر را جوان نشان میدهد

دوهفته تمام در راه بود و رنج و زحمت را بچیزی نمیشمرد از تنگته سنگهای عظیمی عبور کرد و از برتکاهایی بگذشت که نیرومند ترین جوانان نیز نمی توانستند خیال عبور از آن را بمغز خود راه دهند .

وقتی که بقله کوه نزدیک شد تقریباً قوای او پایان رسید دست و پایش مجروح ، لباسش باره ، چهره اش سوخته و عصبانش منعنی شده بود احساس می کرد که از پای در خواهد افتاد و قبل از رسیدن بقله بجان خواهد رسید . . . معینا تلاشی کرد و آخرین رمق خود را بقله کوه رسانید .

آنجا نسیمی فرح بخش و جان پرور می وزید . نسیمی بود که پنداشتی اگسیر زندگی جاوید را در خود نهفته دارد . پیرمرد ناتوان نیرو و توانی گرفت ، نفسی تازه کرد ، روحی تازه بکالبدش دمید ، احساس کرد که اثری از رنج خستگی در او وجود ندارد .

در همان نزدیکی از ریک توده عظیم برف و یخ ، آبی به روشنی الماس و بختکی تکرک جاری بود . در کنار آن جویبار کوچک بنشست ، دستها و صورت خود را بشست ، کفی چند از آن آب بیاشامید و برآستی احساس کرد که جوان شده و نشاط جوانی در وی راه یافته است .

برخواست نظری بافق افکند ، آفتاب را دید که چون تشت بزرگی از طلا رودر روی او میدرخشید و خرامان خرامان به جایگاه شبانه خود نزدیک می شود .

با خود گفت : بیشتر از دو ساعت بغروب نمانده است . جای درنگ نیست د باید رفت .

ولی در این لحظه دستور پیردانا را بیاد آورد بقله کوه رسیده بود . بایستی دقیقه ای چند بایستد و برای کشف حقیقت بتفکر پردازد . سپس راهی را که آمده است و راهی را که برای بازگشت بجوانی در پیش دارد مقایسه کند و یکی از آن دورا بحکم عقل خود برگزیند .

زن چون بوی خوش گل بوستان است کمش درد سر

بايستاد ، بفكر فرو رفت و بمقايسه پرداخت . فكر او اينطور

حكيم كرد :

« باز كردم ؟ بده خود بين كسان و آشنايان خود روم ؟  
 عمر خود را در بين آنها بپايان رسانم و بميرم . . . . . براي چه ؟ اينراه  
 منتهی بمرك ميشود . . . پس از آن چه ؟ آيا در ماوراء مرك، در آنجا  
 كه آدميان پس از مردن ميروند خبري هست ؟ از كجا معلوم است  
 کدام يك از آنها كه رفته اند چيزي از آنجا آورده و وجود حيات  
 و سعادت را در آنجا تصديق كرده اند ؟ چه فايده دارد كه آدمي  
 ساليان دراز زندگي كند ، هزاران مرحله را در بين كشمكشهاي  
 سخت و خونين بپيماید ، با نزاع و زد و خوردی دائم دست بگرييان  
 باشد ، حواس ظاهري و باطني او ، احساسات و عواطف و اميال او  
 هرسها ، عشقها و شهوات او ، بدیها و خوبیهای او تماس و تصادم  
 او با ديگران ، كشتی و ستيز او با عناصر و خلائق ديگر هزاران بار -  
 گران بردوشش گذارد و در صدها بهنج و تابش افكند ، پيشرفت  
 كند ، ترقی كند ، رو بكمال رود ، تعالی جوید و فزونی طلبید ،  
 بهيچ چيز هيچ مرتبه و هيچ مقام راضي نشود ، منتهای عظمت و اوج  
 كمال را بخواهد ، و پیوسته در اين راه جان بكند ، بالاخره ميرد  
 كوشش را جانوران بخورند ، استخوانش بپوسد ، خاك و نابود شود  
 اثری از او بر جای نماند و خبری از او بگوش کسی نرسد اين چه معنی دارد ؟  
 فايده زود خورد و جد و جهد و كوشش و كوشش زندگي ، و سود ترقی و  
 تكامل چیست ؟ براي چه عاقل براهی رود كه او را با بن نتيجه رسانند . . .  
 نه ! من نميخواهم بميرم ، نميخواهم نيست و نابود شوم ، نمی خواهم  
 زحمات و كوششهای من در زندگي بظاڪ مبدل گردد پس باز گشتن  
 من از اين راه كه بزحمت پيموده ، و باين قله رسیده ام چيزی جز  
 سفاكت نيست . بايد راه ديگر را در پيش گیرم و بسوی جوانی و  
 نشاط روم . »

چون فكرش باینجا رسید ، روی از سمت ده و آبادی خود بر  
 تافت و بسمت و ديگر قله نگرستن گرفت .

و زيادش سر درد آورد « آيتی »

يك لحظه تماشا كرد و باخود گفت:

نه! چه دامنه با صفائی! چه سرایش فرح بخشی! هر چه باین تر می رود صفای آن بیشتر، زیبایی آن کاملتر است، اینجا سرمزل نور است، سر زمین آفتاب است، گلستان بهشت است... جای راحت و شادکامی است، اگر از این راه بروم تا پایان آن در گل و سبزه خواهم غلطید و در پیرامون خود چیزی جز لبخند گلها و خنده پرندگان، چیزی جز شعرو موسیقی، جز رقص و طرب نخواهم دید...

«...ولی بکجا خواهم رسید؟... پایان این راه نا پیداست نمی دانم بکجا منتهی میشود، چشم نمی تواند تمیز و تشخیص دهد، مثل اینست که ظلمتی غلیظ و اسرار آمیز پایان این دامنه را فرا گرفته است... آنجا کجاست؟ چرا تاریک است، چرا اثری از این انوار از این زیباییها از این گلها در آن وجود ندارد؟

«معذرا باید بروم... گویا چشم من هنوز باین مناظر آشنا نشده و قادر بدیدن پایان این راه نیستم، قدریکه باین تر روم و بجوانی نزدیکتر شوم همه را خواهم دید... برویم باین برویم!» درخواست قدم بردارد و بیاین رفتن پردازد... ولی ناگهان بر جای ایستاد و باخود گفت:

«چطور؟ باین باید رفت؟ تنزل باید کرد؟ مگر باین رفتن بمعنی انحطاط نیست؟ مگر تعالی و تکامل مستلزم بالا رفتن و صعود نمی باشد؟ مبادا این نشیب بزرگ مرا پستی کشاند و شیمانی بیار آرد؟ پس چکم؟ بنقطه ای رسیده ام که جز دورا سرایش در پیش پای خود نمی بینم، کدامین را برگزینم؟ پایان یکی معلوم است: مرگ است و پس از مرگ نمی دانم چیست. از آغاز عمر دیده ام که هر که مرده است خاک شد و خبری از او باز نیامده است. من نمی خواهم ببرم!... اما پایان دیگری کاملا نامعلوم است؛ چیزی جز ظلمت در آنجا نمی بینم، پس تکلیف من چیست؟»

باز فکر کرد و بالاخره باخود گفت:

دوستی هنگامی که به هر حله کمال رسید با

«- شاید اشتباه میکنم ، شاید در این مرحله ، تعبیرات جهانی ، صادق نباشد ؛ شاید افکار و تصورات من در مورد انحطاط یا تکامل که مبنی بر مقدمات و مسموعات و معلومات دنیوی است چیزی جز وهم و افسانه نباشد ... مسلم است که من در این راه بجوانی باز خواهم گشت و ازرنج و زحمت پیری خواهم رست . مگر نه همیشه آرزو داشتم که جوان باشم و جوان بمانم ، مگر نه کمال مطلوب من ، باز گشت بجوانی بود ، مگر تکامل چیزی جز وصول به کمال مطلوب است ؟ پس چرا معطلم ، چرا قدم در راه نمی گذارم و بسوی این غایت آمال خود نمیروم ...»

تصمیم خود را بگرفت ؛ برای افتاد و با احتیاط باین رفت . در قدمهای نخست ، چیزی جز تخته سنگهای سیاه نبود ، مرد مسافر نمی خواست زیاده در این مرحله بماند باینجهت بر سرعت قدم افزود و بزودی از این تخته سنگهای بی صفا بگذشت . هرچه پائین تر می رفت بصفا ، به سبزی و خرمی ، و گلها و جویبارها نزدیکتر می شد .

رفته رفته احساس کرد که مغزش را حالت عجیبی فرا گرفته است . پنداشتی که غباری از هوا نزول میکند و بر مغز او می نشیند و وضعی دیگر گونه بآن میبخشد .

کجا بود ، از کجا میآمد و به کجا میرفت ؟ هرچه فکر میکرد نمیتوانست چیزی بیاد آورد . چیزهایی مثل رویاهای دور دست بنظرش میرسید ولی متدراجا ظلمت و ابهام آن افزون می گشت ...

میدید ، می شنید ، احساس میکرد ، تفکر و تعقل میتوانست هیچ نقص در او وجود نداشت ولی نمیدانست چه شده و چه وضعی بخود گرفته است .

همچون موجود جدیدی بود که دست توانای خلقت در همین لحظه بوجودش آورده باشد ، شباهت بموجود کاملی داشت که زندگانی او «دبروز» نداشته باشد ، همه چیز را فراموش کرده

کوچکترین رنجشی داستان گله آغار میگردد

بود ، دگرگون وجوان شده بود... به جوانی باز گشته بود  
کسانی که از جوانی رهسپار پیری هستند نمیتوانند چیزی از  
فردای خود بدانند و او که از پیری رهسپار جوانی بود از دیروز  
خود چیزی نمی دانست

\*\*\*

هرچه پامین تر میرفت وجد و نشاط او بیشتر می شد، مثل این  
بود که بالی بردوشش روئیده و این بال هر لحظه قویتر می شود...  
با این بال پرواز می کرد ولی مانند مرغی که از اوج زیر آید .  
چیزی نگذشت که برای نخستین دفعه بحیرت دچار شد  
پیرمرد را دید که موی سفید و قد خمیده داشت ولی از فروغ  
چشمان و روشنی رخسار او نمایان بود که عزمی راسخ و بیرونی  
کامل دارد .

این پیرمرد با قدمهای محکم و استوار و مرتب در خلاف  
جهت او می رفت ، یعنی سمت قله کوه صعود میکرد... آثار خستگی  
و نگرانی در چهره اش مشاهده نمیشد ، بسته ای بزرگ بردوش خمیده  
خود داشت که ظاهراً زاد راه او بود ولی پنداشتی که این بار  
سنگین فشاری بردوش او ندارد و خستگی بر او وارد نمی آورد  
پیر مرد نزدیک شد ، مرد جوانی طلب میخواست با بستاند و  
چیزی از او پرسد ولی پیرمرد چون بوی رسید نگاهی چنان تحقیر  
آمیز بوی افکنند که هر گونه جرئت را از او سلب کرد .

یک لحظه با بستاند . با حیرت بدنبال پیرمرد نگر نیست چیزی  
نفهمید . در دل گفت : یعنی چه ، این پیرمرد بکجا میرود ؟ چرا این  
همه زیبایی و صفا را گذاشته و باین سرعت رو بفرار روان است ؟  
سپس با خود گفت : خوب است همین نیز با این پیرمرد بروم ،  
از مقصد آن آگاه شوم ، با او همراهی کنم . ولی فوراً از این  
اندیشه باز گشته راه خود را در پیش گرفت و باشوق و شغف پامین  
رفتن ادامه داد .

عیار طالارا با محك میتوان فهمید و عیار زنهارا باطلا

هنوز دقیقه‌ای بیشتر راه نپیموده بود که پیرمرد دیگری با همان وضع نمایان شد . پس از او یکی دوفرد دیگر دیده شدند و بالاخره مسافردیار جوانی چون بادقت رو درروی خود را نگریست افراد زیادی را دید که چون خط زنجیر بدنبال یکدیگر پیش می‌آیند و راه قلعه کوه را می‌پیمایند .

هچب آنکه حتی یکنفر در راه اوسیر نمیکرد . هیچکس رویپائین نمیرفت و همه بسوی بالا می‌شناقتند .

چون باین قافله مسلسل نزدیک شد اوضاع وحالانی کاملاً مختلف دربین آنها دید . بعضی بامنتهای سرعت راه می‌پیمودند ، جمعی کندتر میرفتند ، یکمده لنگ لنگان صمود میکردند ، افرادی بودند که دائماً خسته شده بامنتهای فروماندگی می‌نشستند و باز با رنج بسیاربراه می‌افتادند . . . . کسانی هم دیده می‌شدند که درین راه یکباره ازپای درافتاده ، بی‌حرکت مانده و یا سرخود را با منتهای یاس وحرمان تکان داده بانگاهی پراز نومیدی و رنج به بالا می‌نگریستند .

حتی آن کسان که از خستگی باخرین نفس خود رسیده و درشرف جان دادن بودند نمی‌خواستند درجای خود بمانند یا پائین بازگردند ، آرزومند بودند که تاب و توانی بدست آورند و باز قدم در راه فراز گذارند .

مسافر دیار جوانی همه این افراد را با هزاران وضع و حالت مختلفی که داشتند با بهت و حیرت می‌نگریست و آنها چون او را می‌دیدند بر حسب اختلاف وضع و حال خود باو می‌خندیدند ، مسخره‌اش میکردند ، بارحم و شفقت بوی می‌نگریستند ، نگاه تعقیر آمیز بروی می‌افکندند ، وحتی یکنفر از آنان ولو در مقابل تضرع و التماس او حاضر نمیشد یک لحظه بایستد ، با او هم سخن‌شود پاسخی پیرش‌های او گوید ، برده از روی مشکلات و اسراریکه از همه جهت او را فرا گرفته بود بردارد .

زن اگر موافق باشد رحمت الهی است و الا بلای آسمانی

يك لحظه این خیال در او راه یافت که بدنبال این راه پیمایان  
برود و راه نشیب را ترك گوید ولی چگونه میتواندست از آن همه  
لطف و زیبایی که پیش روی خود میدید چشم پوشد ؟  
بدین جهت مصمم شد درعین پائین رفتن بهرقیمتی شده است  
یکی از این مسافربین را نگاه دارد و چیزی از او پرسد ؟  
پس از چند دقیقه زنی جوان و خندان را دید که گردش کنان  
پیش میآید و لبخندی شیرین و رضایت آمیز بر لب دارد .  
مرد مسافر روی در روی او بایستاد . با دودست نگاهش  
داشت و قبل از آنکه زن جوان از تحیریکه این پیش آمد ناگهانی در  
وی ایجاد کرده بود بیرون آید بوی گفت : خانم اینجا کجاست ؟  
شما و این مردم بکجا میروید ؟ چرا سرزمینی بدین زیبایی و طراوت  
را ترك میکنید ، چرا کسی بمن جواب نمیدهد ؟ اجازه میدهید من  
هم باشم بیایم و دانستنی هارا بدانم ؟

زن جوان شانه بالا افکنده باخنده ای تمسخرآمیز و نفرت  
آلود شانه او را بگرفت و بسوی پائین متوجهش ساخت ، بسانوک  
انگشت نقطه ای دوردست را در میان دوختان دامنه باصفای کوه  
بوی نشان داد و بدون اینکه کلمه ای بر زبان راند راه خود را  
همچنان گردش کنان در پیش گرفت .

مرد باحیرت بیشتری برآم افتاد ... بکلحظه خواست باز گردد  
و بدنبال دیگران برود ولی نمیدانم چه مقاومتی در مقابل خود احساس  
کرد که نتوانست قدمی بردارد و بناچار بیاین رفتن ادامه داد .  
رفته رفته ازدحام بیشتر میشد و همان اندازه تیرهای نگاه  
مسافربین بیشتر آزارش میداد چنانکه از فرط رنج و ملالت بجان  
آمده بود ؛ آرزو داشت که بمیرد و خود را در معرض این همه نفرت  
و ملامت و تمسخر نیبند .

دیگر نمیتوانست شادمان و خندان باشد ، نمیتوانست از زیبایی  
های این سرزمین و از نیرو و نشاطی که ساعت پیش در وی تولید شده  
بود بهره مند گردد . احساس میکرد که اکنون دیگر هرچه باین

مایوس مباش را ممکن است آخرین کلیدی که

تر میرود کسل تر ، خسته تر و ناتوان تر میشود ، همه جا نور و شادمانی بود ولی پنداشتی که او بسوی ظلمت روانست و هنوز بظلمات نرسیده تیرگی و هراس و اضطراب آن در روحش راه یافته است .

در این موقع ناگهان زیربای خود در دامنه کوه شهری عظیم و بی اندازه زیبا دید . بر فراز شهر با حروفی چنان درخشان که پنداشتی از اشعه آفتاب ساخته شده است ننگاشته شده بود :

« دیار جوانی »

چون نیکو نگر نیست در یافت که این شهر بزرگ را دو دروازه عظیم است . از يك دروازه جمعیتی بی شمار بدرون آمده وارد شهر میشود . گویی شورش و انقلابی عظیم در خیابانهای شهر حکم فرماست . مثل اینست که گرد بادی شدید این جمعیت را سخت بهم می پیچد ، از خیابانی به خیابان دیگر و از میدانی به میدان دیگر می افکند عده زیادی از آنها در این گیرودار و خم و پیچ از پای می افتند ، لگدمال میشوند ، جان میدهند و عده دیگر با حالات مختلفه نجات یافته بعضی شاد و خندان ، برخی خسته و افسرده ، عده ای مجروح و خون آلود بدروازه دیگر میرسند و از آن خارج شده راه قله را چون مسافری دیگر در پیش میگیرند .

منظره این شهر با همه زیبایی و رونق و عظمتی که داشت او را بو حشت افکند میخواست باز ایستد و قدم در این شهر نگذارد ولی احساس میکرد که مجبور است و چاره ای جز پیش رفتن ندارد .

بناچار وارد شد ، از میدانها و خیابان های پر آشوب آن بگذشت ، عجب آنکه حتی يك لحظه در تلاطم و مو حش آن وارد نشد . اینجا نیز همه از او دوری می گزیدند و همه خوار و حقیرش می شمردند .

بالاخره بدروازه دیگر رسید و با خستگی بسیار پای از آن پیرهن نهاد ولی هنوز قدمی چند نرفته بود که بلرزه در آمد و بر جای خود خشک شد زیرا احساس ضعف و زبونی و ناتوانی بسیار در خود کرد و در عین حال بغویی دید که نقطه ای که بسوی آن رهسپار است چیزی جز ظلمت نیست . بجای می رسیده بود که اشعه

در جیب داری قفل را بگشاید « ترو تی ویک »

آفتاب کمتر بر آن میتافت و این راه بجائی منتهی میشد که چون قمر چاهی عمیق رفته رفته تاریکتر و هولناک تر میگردد از قمر آن چاه کودکانی نانوان و ناینبا بیرون آمده هینگه وارد روشنائی میشدند چشمان خود را گشوده ابتدا فرزندان و افتنان و خیزان و سپس دوان دوان راه دروازه «دیار جوانی» را در پیش میگرفتند و نزدیک میشدند

وقتی که نزدیک بدروازه میرسیدند و مرد مسافر را در مقابل آن میدیدند قهقهه ای که چون خنجر درد دل وی کار گر میشد براو میزدند و بیرون شهر میرفتند

تشنجی سخت مرد مسافر را که بی انداره نانوان شده بود فرا گرفت، حرکتی شدید بخود داد، خواست بسوی دروازه باز گردد و با کودکان بشهر وارد شود ولی دستی زورمند او را چنان سخت بقب راند که بسر در غلطید و غلطان پایت رفت و در انای این سقوط هوش خود را از دست داد

پس از ساعتی حرکتی بخود داد و چشم بگشود پیرامون او را تاریکی حزن انگیزی شبیه به آغاز شب های زمستان فرا گرفته بود، سرما اندامش را می لرزاند. قدرت حرکت در اعضا و جوارح او وجود نداشت.

می خواست بر خیزد ولی هر چه کوشید موفق نشد. سر بر سنگی گذاشت؛ لحظه ای ناله کرد با مغزی هلیل به تفکر پرداخت.

مثل این بود که برده از پیش چشمش برداشته شده و غبار فراموشی را از مغزش سترده اند. . . آنچه را که در خلال این مسافرت عجیب خود از یاد برده بود متدرجا بیاد آورد و هر لحظه حیرتش افزون تر شد، بالاخره تسلسل خاطرات او را بیاد «پیردانا» افکند آهی کشید و با خود گفت: اینکاش می توانستم راه بدو یابم و درمان بدبختی و ضلالت خود را از او بازجویم.

هنوز در این اندیشه بود که پیرروشن ضمیر را با چهره ای ملکوتی در مقابل خود دید. میخواست دست پیش برد و دامن او را.

مقصود از زندگی فقط سعادت مندی نیست بلکه تکامل است

بکیرد. پیر با اشاره ای خشم آگین فرمان داد که بی حرکت باشد  
آنگاه نزدیک تر آمد و با صدائی نافذ و سنگین بوی گفت  
- ترا باوج کمال رهنمونی کردم و راه ابدیت را برتو نمودم  
چون به آنجا رسیدی چشم ظاهر بین تو که دود نخوت و شهوت  
و آرزو پرده ای تاریک در مقابل آن کشیده بود راه حقیقت را نیافت  
و جز دوراه در آنجا ندید هر دو سرایش بود هر دو ترا به عقب  
باز می گردانید و به بستی و انحطاط راهنمایی میکرد یکی از مرک  
و نیستی در پایان دیدی و دیگری را ظلمت و بی خبری ، از مرک  
گریختی زیرا میخواستی جاویدان باشی ، بسوی ظلمت رفتی زیرا  
شهوت و حرص تو امیدوارت میساخت که در ماورا آن نوری خواهی  
یافت . . .

کور بودی ، راه راست ، راه روشن راهی که تو را بکمال  
و عظمت با بدیت و حیات جاوید میرسانید و از همه راه آسان تر بود  
ندیدی برای اینکه جوانی باز گردی برای اینکه از لذات و مشتهیات  
رنگارنگ آن یکبار دیگر بهره برگیری بآن سمت قله سرازیر  
شدی همه چیز را از یاد بردی همه آنها که در جهت مخالف توسیر  
میکردند و رهسپار راه کمال و ابدیت بودند بر تو خنده تمسخر زدند  
و تو نفهمیدی ، بجایی رسیدی که باز گشت برای تو میسر نبود و  
بالاخره به مرحله ای سرنگون شدی که جز ظلمت و ناتوانی چیزی در  
آن نیست و جز ندامت و پشیمانی چیزی برای تو باقی نگذاشته است :  
ولی ندامتی که سود ندارد

. . . بیجهت تضرع و زاری مکن ، اکنون دیگر کاری از  
من ساخته نیست و درد ترا درمانی نتوانم یافت . . . اینجانب نیز نخواهی  
ماند ، یک لحظه دیگر باین چاه تاریک و هولناک ده درپیش پای  
تست سرنگون خواهی شد و در آنجا بسختی جان خواهی داد . . .  
از مرک میگریختی در آنجا مرک گریبان را خواهد گرفت ، مرگی  
که فئای قطعی است ، مرگی که حیاتی در پی نخواهد داشت .  
در قعر این چاه در آن لحظه که با مرک دست به  
گریبان مینویس بسیار کسان را خواهی دید که در سرنوشت تو  
شریکند . . . آنها کسانی هستند که از راه تکامل منحرف شده و

---

انسان خالق و سازنده حوادث است نه مخلوق و مصنوع آن

چون تو بفرمان شهوات و خواهش های ناپسند خود به بستی باز  
گشته و راه کمال را برای همیشه ترك گفته اند  
هیچکس زنده نمی ماند، همه خواهند مرد ولی فقط مردگانی  
از همه جهت خاك خواهند شد که در مرحله زندگی دنیوی تا این  
درجه به بستی گرائیده و در قعر این چاه تاریك سرنگون  
شده اند . . .

...

بیر دانا ناپدید شد . مرد بیچاره با یاس و نومیدی دست  
و پا میزد ؛ میکوشید دست آویزی یابد و از سقوط در چاهیکه در  
قعر آن نیستی در انتظارش بود رهائی یابد ، ولی هر تلاش به لب  
چاه نزدیکترش میکرد ، تا بداند آنجا که فریادی بر کشید و به پائین در غلطید

...

اگر در عالم خلقت ، مردن و نابود شدن معنی و مفهومی  
داشته باشد چیزی جز این نخواهد بود . و گرنه کجا می توان  
گفت که پایان تکامل ، نیستی لایزال و فناى قطعی است ؟

ح ۴۰

### مفهمی

سفر مربی مرد است و آشیانه جاه  
سفر خزانه مال است و اوستاد هنر  
در آن زمین که تو بر چشم خلق خوار شدی  
سبك سفر کن از آنجا برو بجای دیگر  
درخت اگر متحرك بدی ز جای بجای  
نه جور اره کشیدی و نه جفای تبر  
بشهر خویش درون بی خطر بود مردم  
بكان خویش درون بی بها بود گوهر  
بجرم خاك و فلك در نگاه باید کرد  
که این کجاست ز آرام و آن کجا ز سفر

انسوری

زهر خوردن به اختیار تیار است از استعمال دود

## زارع

اثر طبع آقای ناظر زاده کرمانی

ر دامن صحرا نگر آن زارع ذیفن  
چون گرم دل خاک زند چاک به آهن  
دو کاه قوی راند و خود از بی آندو  
هر سوی روانست همی بر زده دامن  
راهی بدل خاک کند باز که در آن  
آسوده بود دانه زرنج دی و بهمن  
نوروز چو نزدیک شود دانه بر از خاک



افروخته چهر آید و افروخته گردن  
یک روز مری بودش مهر مهور  
روز دگرش دایه شود ابر مسکن  
هم زارع دلسوز برد رنج کز آسیب  
تا گاه درو گشته او مانند ایمن  
بس فصل درو رسد و زارع خرسند  
از کشته خرد گرد همی آرد خرمن  
هم خویش برد حاصلین گشته او هم غیر  
جاوید بهماناد چنین تخم پراکن  
مرغان بیابان همه بستانند او را  
کو روزی آنان کند از مهر معین  
مانیز سپاسش بگزاریم که این مرد  
تا رنج نبیند تن ما ؛ رنجه کند تن

\* \* \*

فرزند طبیعت بود این زارع و عمریش  
آغوش پرستاری مادر شده مامن  
آسوده از آنست که آسایش خود را  
در دوری مادر نبرد چون دگران ظن

« ناپلئون »

مرد قویدل آتیه را حقیر می‌شمارد

آری ببرد رنج فراوان به همه عمر  
از مادر خود هر که جدا گردد چون من

• • •

خور نورفشانست و در این دشت کسی نیست  
جز شاعر افسرده و آن زارع ذیفن

بیخو یشتنم کرده فرح بخشی صبرا  
وین طرفه مناظر که کند دل را روشن

در بیخودی اندیشه مرا آرد در باد  
این نکته که بر نکته شناس است مبرهن

ما برز گرانیم جهان مزرعه ماست  
کز کشته ما خارستان گردد گلشن

ای آنکه بجز گشته خود ندروی آخر  
حالی که ترا هست درین مزرعه مسکن

غافل مشو از نیک و بد دانه چودانی  
کز جو همه جور ویدو ارژن همه ارزن

• • •

من این سخن از مردم فرزانه شنیدم  
باید سخن از مردم فرزانه شنیدن

شایسته تحسین نشوی تا که نکرد  
رفتارت و گفتارت و پندارت احسن

گردوست ز تو شاد ز بد خود هنری نیست  
اینست هنر کز تو زید شادان دشمن

در پاسخ بد گوئی حاسد بهنر کوش  
کاین کوشش نو بر تپت آراید چوشن

### گفتار بزرگان

سیاست مثل بازی شطرنج است کسانی که بلد نیستند از آن

ژان و بولایس

سردر نمی آورند

اگر در اولین قدم موفقیت نصیب ما میشد سعی و عمل

# خزان

از شهوار

تند باد بیداد گر خزان وزیدن گرفت  
بر گهای زرد طلارنك از وزش آن در  
شیار ها وزیر درختان انباشته گردیدند.  
آن فضای مصفا کلبه احزان شد . بلبل  
از این ماتمکده کوچ کرد زاغ جایش را  
سرایداری می کند . قمری از این  
غصه نه رخت بر بسته مکانش را زغن  
تصاحب کرده است . آری برترندگان  
خوش الحان ترك لانه گفته . مرغان غم  
فزا آشیانه گزیده اند . .



\*\*\*

کم کم خزان عمر هم فرا رسیده  
طبیعت آخرین صفحات کتاب عمر را ورق  
میزند، چروکهای که از گذشت دوران در  
آقای محمدعلی مهدوی  
پیشانی هویدا شده بی شپاht به شیارهای خزان طبیعت نیست . موهای  
سر و صورت سپید گردیده کمتر از برف زمستانی نمی باشد .  
نیروی جوانی که مانند طراوت بر گهای بهاری بود فرسوده شد  
گونه های زرد شده حکایت از زردی بر گهای درختان میکنند .  
آری خزان عمر است و اینان طلابه و پیش قراول مرگند .

\*\*\*

ای گلهای جوانیکه مدار اردیبهشت عمر را طی می کنید  
زینهار تا بهمن و دی نرسیده توشه ای از زندگی برگیرید ،  
ای غنچه های شکفته که هنوز پناهگاه قمری و راز دار بلبلانید  
آگاه باشید روزی بر گهای شما دستخوش تند باد خزانسی و گلبن

شما ندیم زاغان گریه منظر خواهد گردید . بیایید قبل از فرا  
رسیدن دی و بهمن نوای مرغ-ان طرب انگیز را مفتاح شمرده از  
زندگانی برخوردار باشید . .

ای جوان امروز زور و نیروی جوانی بتو اجازه می دهد  
که طرفی از اندوخته روزانه ات را برای دستگیری پیرانی که  
از کار عاریند اختصاص دهی غافل منشین زان پیش که تند باد  
خزانت بر باید ضعیفان را دریاب . . دیماه ۲۷

حالا که جوجه را رنگین میکنند

از کجا که فردا نطفه آدم را هم رنگین سازند

یکی از دانشمندان آمریکا موفق شده جوجه  
مرغ را که هنوز در تخم است بر رنگهای مختلف در  
آورد باین ترتیب که زرده تخم را با مواد مخصوصی  
رنگ کند و جوجه را بهر رنگی که خواهد در آورد .  
این اختراع سروصدای زیادی برپا ساخته و می  
گویند از کجا که فردا همین کار را با آدم نکنند  
و اطفال انسان سبز و سرخ و زرد متولد شوند

آمریکاییها طیاره ای اختراع کرده اند که

ساعتی ۴۰۰ فرسنگ سرعت دارد

وزیر هواپیمائی آمریکا اعلام داشت طیاره ای  
در آمریکا ساخته شده که ساعتی ۲۰۰ فرسنگ طی  
میکند یعنی سرعتش کمی بیش از سرعت صوت است

احتیاج راهزن پاکی و ثقت است « هترلیفك »

## ●●●●● راه سعادت ●●●●●

از اراك : آقای ابراهیم غفاری

آنکاه که به نخستین

اشمه آفتاب بهاری ازلا-

لای بر گهای درختان و

گلبن های سبز بخود نمایی

در آمده بود

راه چمن و صحرا را در

پیش گرفته در زیر درختی

آسوده بغنودم و در این

اندیشه بودم که راه سعادت

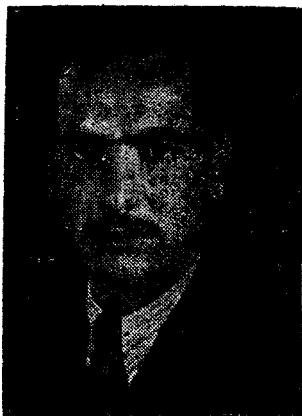
و نیکی بختی را چگونه دریابم

ناگاه هاتفی الهام نمود

خلوتی که در او اجنبی صبا

باشد بگزین و کلید و قفل

بسته سعادت را از میان



اوراق کتاب دریاب گفتمش هر کتابی این راز را من خواهد آموخت

پاسخ داد صفای گلستان زمانی است که تمام گلها شکفته و برگ

های سبز درختان باهتزاز در آمده و صدای موزن آشار ه راه

با نغمه جانسوز گلستان باشد . دسته گل مورد پسند هر کسی واقع

نمیشود مگر اینکه هر گلش از یک گلبن و هر کدام دارای یک رنگ

و یک بوئی مخصوص باشد . آهنگ ار کستی زمانی روح نواز است

که با آهنگ های زیروبم آلات مختلف موسیقی توام باشد ( یعنی

از خرمن هر گل هر کتابی خوشه بر گیر و آنان را بهم در آمیز تا

معجون سعادت را دریابی )

اینک ای خواننده راه دست یافتن بسعادت جاویدی بکار

بستن گفته های بزرگانست که هر ساله سالنامه جاوید بشما تقدیم

می دارد .

وصیت‌امیرالمومنین ع به پسر خود امام حسین علیه السلام  
« من الوالدان المقر للزمان »



ای فرزند بتو سفارش میکنم که  
در حضور و غیاب از خدا پرهیزی او را  
منظور نظر داری و کلمه حق را هنگام  
خشنودی و خشم بگویی و در هنگام  
دارائی و بی چیزی میانه روی کنی و  
با دوست و دشمن بداد و عدالت رفتار  
ندائی و در موقع نشاط و بی حالی بکار بردازی و در سختی و فراخی  
از خداوند خود راضی باشی

ای فرزند پس از بهشت هیچ بدی بد نیست و پس از ورود  
بدوزخ هیچ چیزی خوب نه هر لذت و نعمتی بدون بهشت خوار است  
و هر بلائی با نجات از دوزخ سلامتی است.

ای فرزند بدانکه هر کسی به عیب خونه پی برد به عیب  
دیگران نخواهد پرداخت و هر کسی بقسمت خداوندی راضی شود  
برای آنچه با او نرسید غمگین نخواهد شد و هر کسی شمشیر بیدادی  
و تعدی را از نیام بکشد با همان کشته می شود و هر کسی چاهی برای  
برادر خود بکند خود در آن خواهد افتاد. کسیکه برده راز دیگران  
را پاره کند عیوب خوانواده اش فاش خواهد شد. کسیکه گناهان  
خود را فراموش کند گناه دیگران را بزرگ می شمارد و کسیکه از  
روی عدم بصیرت بکارها پردازد خسته خواهد شد و کسیکه ندانسته  
بدریا رو کند غرق میگردد کسیکه رای خود را پسندد گمراه می  
شود و کسیکه از عقل دیگران خود را بی نیاز داند خواهد لغزید  
متبکرین خوار میگردند و کسانی که بجاهای ناشایست قدم گزارند  
بدنام میشوند. نشست با سفلگان بستی است و بادانشمندان سعادت  
و کامیابی کسیکه شوخی کند سبک میشود و آنکه گوشه گیری نماید  
ایمن خواهد بود.

گر سنگی به خانه کارگر نگاه میکند اما جرئت

ای فرزند بزرگوار مومنی است که دیت نیاز باین هوآن  
دراز نکند . ثروت بی پایان قناعت است و هر کسی زیاد مرک را  
بیاد آورد از دنیا بکم راضی خواهد شد  
هر کسی بداند که گفتارش نیز در کردارش بشمار خواهد آمد

فراموشی اوز یاد خواهد شد  
سخن نخواهد گفت مگر آنکه سودی داشته باشد نمجب میکنم از کسیکه  
از سزا بترسد و از کرده خود دست برندارد و با امیدواری بیاداش نیک باشد  
و عمل خوب بجا نیاورد . یاد آوری نور است و فراموشی تاریکی و نادانی  
گمراهی . خوشبخت کسی است که از دیگران بند آموزد . ادب  
بهترین ارب و خوشخوئی بهترین هم نشین میباشد .

ای فرزند با بریدن از خویشان نباید ترقی توقع داشت و  
بازشتکاری منتظر ثروت نباید شد .

ای فرزند تن درستی ده بخش است و نه بخش آن در  
خاموشی است مگر آنکه ذکر خدا را بجا آوری و یک بخش آن  
در ترک کردن نشستن و برخاستن با سفهاء و سفله گان است

## سخنان بزرگان

۱- بدترین صفات برای بزرگان ترس از دشمنان و ستم به  
زیردستان و ضعیفان و خودداری از دادن مقرری است  
حسین علیه السلام

۲- مردم بنده مال و دارائی هستند و دین صحبتی است که بر  
زبان آنها جاری است و تا بوسیله آن روزی آنها فراوان بودی  
اورا دارند و اگر در مقام آزمایش و تجربه در آیند دین داران  
خیلی کم خواهند بود «حسین ۴»

۳- این شما هستید که باید محیط استقلال و ناموس کشوری  
را با حصار سرهای ترس و بیبک خود حفظ کنید «علی علیه السلام»  
۴- کار کن و مطمئن باش کامیلبد خواهی شد  
«علی علیه السلام»

«فرا نکلن»

نمیکنند داخل شود

- ۵ - کار سرمایه سعادت و نیک بختی است سقراط
- ۶ - تا زنده ام لحظه بیکار نخواهم نشست راحت کردن و مردن نزد من یکی است «نابلئون»
- زبان شمع و چراغ خانه اند در خانه که زن نیست خوشی و روشنی وجود ندارد (حضرت محمدص)
- ۷ - اوقات خوشی و ساعات شادی را بازن خود بسر برید «اردشیر بابکان»
- ۸ - زنان با مردان جوان و رفیق مردان کامل و دایه پیر مردانند
- ۹ - زنان را بود پس همین يك هنر نشینند و زابند شیران نر «فردوسی»
- ۱۰ - کسیکه برستمکر رحم کند خدا آن ستمگر را بر او چیره خواهد نمود «حضرت محمدص»
- ۱۱ - بگذارید ستمگران برنهند و هر چه زبان ناپاک و دندان درنده است از کام و دهان بیرون افتد ولی در مقابل یکدل مستمند و شکسته ترمم گردد
- ۱۲ - قصری که پایه آن برشالوده ظلم و ستم قرار گیرد و در استخر زلالت خون دل بیچارگان موج زند و در لایلای خشت آن عمارت هزاران آرزو و آرزو و ناچیز گردد در این جهان جهنمی است که آه دل مستمندان از کانون نامبارکش شعله زده و در سربلترین مدت خرم هستی ستمکاران را خساکستر خواهد کرد -
- « علی علیه السلام »

### بدبختی و رنج

هر کس بدبختی را نشناسد دست آوردن و نگاهداشتن خوشبختی را یاد نمیگیرد

هر سهواره يك گوری است

## پلیس انگلستان

دستگاه معظم و دقیقی که لندن را اداره میکند

ترجمه: محمد حسین اخباری

گر روزی به لندن؛ رفتید و جایی  
را بلد نبودید و احیاناً گنگسترهای لندن  
خوش جنسی کرده کیف پول شما را زدند  
یا در تصادفات اتومبیلی حادثه‌ای رخ داد  
و بالاخره اگر احتیاج بهر نوع کمکی  
داشتید فوراً با تلفن شماره ۹۹۹ را  
بگیرید آنوقت هر حاجتی داشته باشید



بر آورده خواهند شد؟ میدانید تلفن شماره ۹۹۹ کجا است؟  
اسکاتلند یارد؟

اسکاتلند یارد در تمام دنیا معروف و مشهور است این بنگاه  
عظیم که هزاران عضو کارمند دارد در مورد خود یکی از دستگاه  
های مهم و دقیق و در عین حال حیاتی لندن بلکه انگلستان بشمار  
میرود.

این بنگاه با دقت و نظم غیر قابل تصویری لندن را اداره  
میکند و در هر ساعت جان صدها نفر از مردم پایتخت بریتانیای  
کبیر را از خطرات گوناگون از قبیل دزدی، تصادف و سایر نقلیه  
و قتل و جانی نجات می دهد و میتوان گفت اگر نظم و ترتیب این  
دستگاه بزرگ نبود در زندگی مردم لندن اخلاص عجیبی روی میداد  
ما اکنون برای اینکه خوانندگان عزیز خود را بدقت و  
عظمت این بنگاه واقف کنیم با خوانندگان وفا دار خود يك روز  
بگردش و سیاحت این بنگاه رفته و در ضمن گردش از دور بدقت  
و نظم آن واقف میشویم.

لندن شهر شلوغ و برهیا هوای انگلستان یعنی پایتخت بریتانیای

حسادت زندان روح است

کبیر که پیوسته در هيجان و هياهوى عجيبى مستغرق است همچگاه از اين همه شور و غوغا دست برنداشته و حتى براى لحظه کوتاهاى هم روى سکوت و آرامش رانمى بيند .

منظور از سکوت و آرامش اين نيست که خيال کنيد شهر بلخ است و هر کس هر کارى دلش ميخواهد بکند بلکه منظور کثرت جمعيت و شلوغى و سائط و نقليه رسيدن کشتى ها صدائى سوت لکوموتيو ها مسافرينى که هر دقيقه از شهرى وارد ميشوند حالت هيجانى بشهر داده است .

ساعت ۱۱ است پاسبانها هر کدام خود را مهيا و آماده رفتن به خدمت ميکنند پلیس هاى راه آهن هاى زير زمينى هر کدام بسر پست خود رفته و گشتيهاى خيابان ها نيز در جنب و جوش مخصوصى هستند يك لحظه بعد هر کدام مشغول گشت در کوچه هاى خلوت و خيابانهاى دور افتاده ميشانند .

مواظب و گوش بزنگ هستند ، توجه آنها به اطراغيان و مردم است اما يك دقت و توجه بيشترى بخود دارند ، دايم گوش ميدهند مى دانيد به چه چيز بدستگاه راديوئى که با دفتر مرکزي ارتباط دارد . همه وقت گوش ميدهند مبدا خبر تازه اى برسد و آنها ملفت نشوند .

هريك از اين پليس ها در محيط كشيك خود که تقريباً چند هزار متر مکعب است با دفتر مرکزي اسکانلند يارد بوسيله راديوهاى مخصوص ارتباط دارند البته در بعضى نقاط شلوغ مثل يك استريت ويا درميان وبلاهاى «هامستد کاردن» که خانه هاى بيشمار و متعددى در کرانه هاى اين قسمت قرار دارد و محله هاى پر خطر لندن محسوب مى شود پليس با دقت بيشترى براديوى خود توجه دارد و همه وقت گوش بزنگ و مهياى شنيدن دستور تازه اى هستند .

از کجا اين خبر و صدا مى آيد از دفتر تشکيلات اسکانلند يارد از همين جاست که بکباره تمام خبرها و اطلاعات و دستور هاى فوري پليس ها و گشتيها ابلاغ مى شود و آنها نيز بوسيله گوشى هاى مخصوص اين اخبار را ميگيرند .

هر وقت مادر فاسد شده جامعه نيز فاسد ميشود

مثلا مردی دریکی از نقاط لندن خودش را به تلفن عمومی رسانیده با سرعت ۹۹۹ را میگیرد .  
 - ۹۹۹ ، آنجا ۹۹۹ است ؟  
 - بلی . چه سرویسی را میخواهید ؟  
 این صدا خیلی آرام و عادی بود و همچنان با خون سردی ادامه می دهد .  
 کجا را می خواهید ؟ سرویس تصادفات آمبولانس پلیس آتش نشانی کدام يك را می خواهید ؟  
 - پلیس را میخواهم . فوراً کمک کنید ؟  
 بدین وسیله این خبر با سکا تلند یارد است که برای رسانیدن کمک اقدام فوری کند .  
 آنوقت شخصیکه تلفن میکرد سر گذشت اتفاقی را که برایش رخ داده بود بیان میکند و پلیس نیز با دقت و سرعت اطلاعی را که مفید می داند از او کسب نموده و در گوشه کاغذی یادداشت می کند .  
 سپس بطرف میز بزرگی که در کنار آن صفحه بزرگی آویزان است میرود در همین حال حلقه ای را بادیست کشیده و این حلقه که بدور يك ژتون قرار گرفته يك پلیس گشتی را خبر میکند .  
 ژتونهایی که در روی این میز بزرگ قرار دارد وضع و حالت پلیس های گشتی را در نقاط کشیک و پستشان نشان می دهد و شخصی که متصدی این کار است با در نظر گرفتن مشخصات و محل ذکر شده از طرف شاکی فوراً پلیس همان ناحیه را از روی ژتون روی میز شناخته و با شماره اش او را صدا میکند اکنون پلیس و ناحیه آن را شناخته و فوراً اطلاعات لازم را بوسیله رادیو بنامبرده ابلاغ می نماید و پلیس نیز مطابق مشخصاتی که باو رسیده به محل وقوع حادثه می رود و يك لحظه بعد نیز پلیس های موتور سكلت-وار می رسند .  
 از این گذشته پلیس های سوار که با اتومبیل های سواری

مادر با دستی گهواره و با دستی عالم را تکان میدهد

مخصوص و سریع السیر که دارای دستگاه رادیو می باشد همه وقت حاضر و در حال فعالیت هستند و دزدان و جنایتکاران را تعقیب و دستگیر میکنند کامیون های دارو و پزشک آمبولانس های مخصوص اشخاصیکه در تصادفات مجروح یا زخمی شده اند قسمت آتش نشانی همه وقت در حال خدمت و آماده کار میباشند.

در موقع لزوم هنگامی که از اسکاتلند یارد خبر بغش می شود بدین طریق است، گوینده مرکز میگوید.

اینجا اسکاتلند یارد شماره ۹ منطقه ۲ در فلان محل حادثه ای رخ داده فوراً به محل واقعه بروید.

وقتیکه از دفتر مرکز کلمه شماره ۹ بغش شد سایرین دیگر کاری نداشته و می دانند که ماموریت مخصوص شماره ۹ است و این با شماره ۹ است که اقدامات لازمه را بنماید.

اغلب قاچاقچیان و یا اشخاصی که مظنون و مشکوک هستند نیز فوری دستگیر می شوند با اینکه اینگونه اشخاص در لندن ید طولانی در دزدی و قاچاقچیکری دارند مع الوصف اسکاتلند یارد از آنها زور نگیرد و آنها اتومبیل یا کامیون آنها را در خیابان دست گیر می کنند.

### رادیو برای دو چرخه

يك آلمانی رادیوی کوچکی برای دوچرخه اختراع کرده است این رادیو که بیش از ۲ کیلو وزن ندارد بوسیله دیناموی دوچرخه کار میکند.  
مخترع این رادیو اظهار داشته است که هزینه رادیو برای هر دوچرخه ای بیش از ۱۵۰ مارک نمیشود

بهترین مردم کسی است که برای مردم سودمندتر باشد

# سه تار من

نالد بحال زار من امشب سه تار من  
این مایه تسلی شبهای تار من  
ای دل زدوستان وفادار روزگار  
جز ساز من نبود کسی سازگار من  
در گوشه غمی که فراموش عالمی است  
من غمگسار سازم و او غمگسار من  
اشک است جویبار من و ناله سه تار  
شب تا سحر ترانه این جویبار من  
چون نشتر بدیده خلد نوشند ماه  
بادش بغیر خنجر مژگان یار من  
رفت و باختراں سرشکم سپرد جای  
ماهی که آسمان بر بود از کنار من  
آخر قرار زلف تو با ما چنین نبود  
ای مایه قرار دل بیقرار من  
در حسرت تو میرم و دانم تو بی وفا  
روزی وفا کنی که نیاید بکار من  
اختر بخت و شمع فرو مرد و همچنان  
بیدار بود دیده شب زنده دار من  
من شاهباز عرشم و مسکین تذر و خاک



از: شهریار

بختش بلند نیست که باشد شکار من ؟  
یک عمر در شرار محبت گداختم  
تا صبرفی عشق چه سنجد نصیب من  
جز خون دل نخواست نگارنده سپهر  
بر صفحه جهان رقم یسارگار من  
ز نگار زهر خوردم و شنکرف خون دل  
تا جلوه کرد اینهمه نقش و نگار من

مشغول نبیوتن ابا زنده نبیوتن یکی است

## يك طبيب حاذق

تصویر مقابل آقای حسن جبیل عاملی

یکی از حاذقترین چشم پزشکیان تهران اند  
آقای دکتر جبیل عاملی علاوه بر گواهی  
نامه دوره عالی دکترای طب دارای  
گواهینامه تخصص ممتاز و از انجمن طبای  
مشهور تهرانند آقای دکتر جبیل عاملی در  
تمام دوره تحصیل از طلاب ممتاز علوم  
طب بوده و اکنون در تهران مراجعین  
بیشماری همه روزه از محضر معلومات  
کافی ایشان استفاده میکنند این تصویر  
بنام قدر دانی از این طبیب جوان زیب  
صفحات سالنامه گردید.



### رادیو در کیف دستی خانمها

اخیرا نمایشگاه بزرگی از انواع رادیو در پاریس  
افتتاح گردیده که از همه دستگاههای رادیو عجیب تر  
دستگاه کوچکی بود که با آسانی در کیف خانمها جا  
می گرفت .

و چون قوطی بود در ویا ماتیک و امثال آن بنظر  
میرسید ولی اگر کلید آن را در کیف باز میکردند  
شخص ناظر متوجه میشد که این قوطی کوچک جعبه  
ماتیک ویا بودر نیست .

در بوستان طبع حزینم جو بگذری  
بهریز نیش خارمن ای گلنزار من  
من شهریار ملک سخن بودم و نبود  
جز گوهر سرشک در این شهر ، یارمن

# حضرت امام رضا علیه السلام بزرگترین

پزشك روزگار خود بود

دستورهای بهداشتی آنحضرت بعد از قرنها هنوز

برای عموم نافع است

بقلم آقای دکتر ابراهیم قائمی

بخ بهائی می نویسد شخصی بنام محمد بن  
جمهور که پیوسته از مدینه تا خراسان و  
شهر طوس ملارم حضرت امام هشتم بود  
بقل کرده است که مامون دانشمندترین  
خلغای عباسی در شهر مرو حضور بزرگ-



ترین پزشکان دربار خود مانند یوحیان  
ماسویه و جبریل بن نجیشوع و صالح بن مهله هندی از حضرت رضا  
خواهش کرد باستقامت مزاج و حفظ صحت و تأبیر اغذیه و اشربه  
اظهار عقیده فرماید حضرت در پاسخ او فرمودند از آنچه خود  
تجربه کرده و برور ایام یافته و از اوصیاء و ائمه معصومین  
پیش از من بمن رسیده است در رساله ای خواهم نگاشت و پس از  
آنکه مامون بشهر بلخ روانه شد حضرت امام رساله مزبور را  
نگاشتند و بشهر بلخ فرستادند و مامون پس از مطالعه آن رساله آن  
را بسیار ارجمند داشت و دستور داد که آن را با طلا نوشتند و از  
ایزو آنرا رساله ذمیه طیبیه نام نهاده اند اینک ماشمه ای از مطالب  
آن رساله را که حضرت رضا بعنوان دستور عمل زندگی برای  
حفظ بهداشت و سلامتی نگاشته اند بیان می کنیم بدین قرار :

- ۱- هنگام غذا خوردن باید ابتدا غذای سبک ( مثل سوب و  
آش) بخورید آنگاه غذاهای بطنی الهضم را .
- ۲- در فصل بهار گوشت های لطیف و تخم مرغ نیم پخته بخورید  
و از خوردن پیاز و سیر و ترشی پرهیز کنید موقع خوردن مسهل نیز

يك مادر خوب بصدا استاد و آموزگار می ارزد

در فصل بهار است در آخر بهار چیزهای شور و گوشت گاو و شیر  
نخورید :

۳- در ماه اول تابستان سبزیهای سرد مثل کاسنی و خرفه و  
شیر خشت و میوه های ترو گوشت گوسفند دو ساله و گوشت مرغ و  
تیپو و دراج و ماهی تازه بی نمک و شیر بخورید و از بوئیدن و  
استعمال مشك و عبیر خود داری کنید ( زیرا سبب درد چشم و  
درد سر و زکام و نزله می شود ) میوه های تر دفع یبوست و ترشی ها  
دفع صفرا میکنند و ماهی تازه بی نمک نسبت بسایر گوشتها سرد تر  
و دفع گرمی هواست ) و شیرو ماست هم حرارت را تعدیل می کند

۴- در ماه دوم تابستان هر بامداد ناشتا آب سرد بنوشید و  
از دویدن و ورزش و ارتکاب عملیات دشوار خودداری کنید

۵- در ماه اول پاییز خیار و خربزه نخورید و در ماه آخر  
پاییز گریس و نعنا و تره و تربیزك نخورید

۶- در ماه دوم زمستان بامدادان ناشتا آب گرم بنوشید و فصد  
ابیض کنید و گریس و تربیزك و تره بخورید و هر بامداد استحمام  
کنید و بر خود عطر بمالید و سر نتراشید و ماهی تازه و شیر بخورید  
در ماه آخر زمستان سیر و گوشت مرغ و گوشت شکار و میوه خشك  
بخورید - شیرینی کمتر بخورید و ورزش بسیار کنید.

۷- قدرت و استقامت بدن مربوط بخواب است ابتدای خواب  
بر بملوی راست و سپس بملوی چپ بخوابید.

۸- توقف زیاد در مستراح سبب مرض داء الفیل ( ورم با  
از زانو پائین ) می شود

۹- شب زود نخوابید بلکه دو ساعت پس از صرف شام  
بیدار بمانید.

۱۰- دندان را زیاد مسواک نمائید تا لثه اش چرك نگیرد و سست  
نگردد و برای سفیدی دندان کف دریا و نمک ترکی را متساوی -  
الوزن بگیرد بگوید و هر روز بر دندان بمالید

۱۱- زندگی انسان چهار دوره دارد دوره اول تا ۱۵  
سالگی است ( دوره طراوت و غلبه خون بر بدن است دوره دوم

اگر متهوئید کمک کنید و اگر متهمول نیستید تسلی بدهید

از ۱۵ تا ۳۵ سالگی است که صفرا بر بدن غلبه میکند و قویترین ادوار حیات است دوره سوم از ۳۵ سالگی است که در این دوره سودا بر بدن غلبه دارد و زندگی انسان آویخته با حکمت و دانش و تدبیر و درستی فکر می شود دوره چهارم از ۶۰ به بالا می باشد که بلغم بر بدن غلبه دارد و در این دوره بدن رو بلاغری و تپاهی و فساد و حافظه رو بضعف و موی بدن رو بکمی و حسن انسان رو بزشتی می نهد .

۱۲- انار ترش و شیرین سبب تقویت خوق و بدن است

۱۳- تخم مرغ را با ماهی نخورید زیرا تولید نقرس و قولنج و بواسیر و درد دندان می کند .

۱۴- خوردن تخم مرغ زیاد سبب مرض سیرز و تولید باد در معده می گردد

۱۵- با معده پر بجمام نروید زیرا مرض قولنج تولید میکند .

۱۶- پس از خوردن ماهی با آب سرد شست و شو نکنید زیرا مفلوج می شوید .

۱۷- گوشت نیم بخته نخورید زیرا کرم در معده تولید می شود .

۱۸- آب سرد پس از غذای گرم نخورید زیرا ضعف دندان می شود .

۱۹- با آب سرد فتاب گرم شده باشد خود را مشوئید زیرا مبتلا بمرض می شوید .

۲۰- بول را نکه ندارید تا مبتلا به سنگ مثانه نشوید

۲۱- روی غذا آب ننوشید تا معده فاسد نگردد و اگر بنوشید علاوه بر فساد معده رگها مواد غذایی را نمی توانند از معده بگیرند و معده و غذا هر دو خام می شود .

۲۲- مویز را ناشتا هفت عدد بخورید برای تقویت خوب است

۲۳- عسل را با زنجبیل پرورده بخورید تا حافظه قوی گردد .

۲۴- ریشه هلیله را با نبات بخورید برای تقویت عقل خوبست .

گیسه که پر باشد چمن صورت را از بین میبرد

۲۵- مداومت در خوردن عمل هر بامداد در زمستان ممانعت از ابتلا بزکام میکنند

۲۶- نرگس ببوئید تا مبتلا بزکام نشوید

۲۷- مداومت در خوردن يك عدد خیار در ایام گرم تابستان مانع زکام است.

۲۸- در تابستان در آفتاب ننشینید زیرا مبتلا بزکام خواهید شد

۲۹- مبتلایان بسردرد و ذات الجنب در تابستان ماهی تازه بخورند نافع است

۳۰- مداومت بر خوردن سیر در هفته یکمرتبه مانع از این است که بادها ببدن گزند برسانند

۳۱- یکی از طرق مهم جلوگیری از بلغم معاشرت با زنان در آفتاب و استحمام بسیار و اجتناب از خوردن غذاهای سرد و معجونهای تند است.

۳۲- یکی از طرق مهم جلوگیری از صفرا خوردن چیزهای سرد و راحتی و آسایش و دیدار محبوب است.

۳۳- شخص مسافر را لازم است در حین مسافرت آب غوره آب سرکه و زیتون خام بخورد

۳۴- بهترین آبها آب چشمه ای است که سرچشمه اش از سمت مشرق بیرون آید و سبک و سفید و شفاف و سرچشمه اش در کوه باشد و آب برف و تکرک برای بدن مضراست ولی آب چاه اگر جریاناتش دائمی و طعمش شیرین و صاف باشد خوب است.

### وعدده و عید

تا مطمئن نشوید که از عهده انجام امر مهمی می توانید بر آئید بکسی قول و سند کتبی یا شفاهی ندهید و چون عهده دار رتی و فتق امری شدید با تمام قوا به برامت ذمه خویش بکوشید تا به خلف وعده شناخته نشوید

از دواج نتیجه عشق است چنانچه سرکه آرش

## ای دوست

اثر طبع آقای بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشگاه

ای دوست ز راز دل مردم نه ای آگاه  
هر چند که بیننده و داننده رازی  
اینان بخیل دیو سرشتند ولی تو  
نه چاره گری دانی و نه حیلت سازی  
از حرص پی لقمه دوانند بهر کوی  
چو نانکه بی صید دود گرسنه تازی  
آلوده بود دامنش از خون یتیمان  
شیخی که کند جامه و سجاده نمازی  
کوته خرد و ابله خوانند کسی را  
کش سوی ضعیفان نبرد دست درازی  
با این گره آمیزش ما و تو چنانست  
کامیزش آن مروزی و مردم رازی  
طبع تو بیازارد از ایشان که ز آغاز  
خو کرده بملطفی تو و پرورده بنازی  
امروز وفا داری ناخوش بود و زشت  
زی مهر و وفا داری زنهار بیازی  
جائیکه خرد مندان خوارند و حقیرند  
به تسا بخرد هیچ بغالی و ننازی  
و آنجا که هنر مندان سربرده بچینند  
دست از چه بیازی بهر سر چه فرازی  
چه نادره آموزی و فرهنگت اکنون  
ای نادره کو مردم نگیرند بیازی

نیز نتیجه انگور شیرین است

نادر فند امروز که آوازه بر آید  
 از نادره بردازی و فدرهنگ طرازی  
 از بهر کسی کاخرت از غم بگذارد  
 جان از چه همی کاهی تن از چه گذاری  
 با هر که بسازی چو بسوزد دل آخر  
 نزدیک من آن به که بسوزی و نسازی  
 امید نوازش مبر از کس که بر افتاد  
 آئین کریمی و ره دوست و نوازی  
 ای مطرب عشاق زهی برکش و بنواز  
 این بیت عراقی تو بر آهنگ حجازی  
 دورند چو یاران ز حقیقت بهمه حال  
 ز نهـسار ز آمـیزش یـاران مجازی

بزرگترین واگون راه آهنی که تاکنون

در دنیا ساخته شده است

گاه بگاه در اروپای کهن سال چیزهایی ساخته  
 میشود که می توان بنام «بزرگترین آن در دنیا»  
 شناخت.

از جمله دروین باینخت انریش و گون، آهنی  
 ساخته شده است که از حیث بزرگی و عظمت در دنیا  
 نظیر ندارد

این واگون دارای ۱۸ محور و ۳۶ چرخ است  
 و واگونی باین بزرگی و عظمت تاکنون ساخته  
 نشده است.

طوری این واگون تهیه شده که در هر ریلی می  
 تواند آمد و رفت کند و اکنون این واگون نام  
 بزرگترین واگون راه آهن در دنیا را بخود گرفته  
 است.

## باران مصنوعی

علماء طبیعی ابر هارا وادار به ریزش برف و

باران میکنند !

ترجمه : مسعود برزین -

دنیاست مسئله کم آبی توجه علماء ر بخود جلب کرده است عده از دانشمندان طبیعی دان درصدد برآمده اند تا وسایلی بیندیشند که هرگاه در منطقه ای خشکسالی روی داد بتوان بوسائل فنی و مصنوعی ایجاد باران در آن نمود .



علماء مزبور بفکر این بودند تا از ابر های بکر و خشک استفاده کنند یعنی طریقی « کشف » نمایند تا بتوان بکمک آن ابر را عملا وادار به « گریه » کرد و البته مقدار آبی که از ریزش چند دقیقه باران بدست می آید و بیک نسبت در اراضی زراعتی توزیع میگردد بمراتب بیشتر و مفید تر از آب چاههای طبیعی احيانا صنعتی است .

برای انجام این منظور مطالعات و تجربیات زیادی شد تا اینکه اخیرا یعنی چند ماه قبل يك راه عملی یافته شد .

بدین معنی که يك خلبان با هواپیماى خود بار تفاع زیاد پرواز میکند و درین ابر های بکر و خشک که در فوق از آن نام بردیم مقداری یخ می ریزد این یخ در ابر حالتی ایجاد می کند که آن را وادار بر ریزش محتویات خویش می نماید .

(شافر) یکی از علماء بزرگ (ژنرال الکتریک) در سیزدهم نوامبر ۱۹۴۶ برای اولین بار دست بچنین آزمایشی زد . او با هواپیما بیک ارتفاع ۴ هزار و ششصد پایی در (ماساچوست) رفت و سه کیلو یخ در ابر بیکه ۶ کیلومتر طولش بود ریخت .

کسیکه اخلاق ندارد انسان نیست جزء اشباح است «شامفور»

ناگهان در داخل ابر طوفانی ایجاد شد و چنان می نمود که در حال جوشیدن و التهاب است. چند لحظه بعد دانه های برف شروع به باریدن نمود ولی به علت خشکی هوا قبل از آنکه يك هزار متر سقوط کند از بین میرفت.

لذا شافر طریقی دیگر اندیشید تا این عیب و مشکل نیز از میان برداشته شود.

البته عالم نامبرده و همکاران او بهمان تجربه قناعت نمودند و بر اثر تکرار و تکمیل آن این نتیجه گرفته شده که شما میتوانید با يك هواپیما و مقداری بارش ۲۲ ریال بارانی ایجاد کنید که ۳۰ ملیون ریال فایده از آن عاید شود و اگر ۴۵۰ ریال بخ اتباع نمایید و بطریق فوق عمل نمایید در مدت کوتاهی قریب به ۳ سانتیمتر و نیم باران می بارد.

يكه فمه سرهنك ( اكلی الیسون ) با هواپیماي خود در ارتفاع زیاد مثل بچه ها يكه بمرغ دانه می دهند در ابر يك مشت بخ باشید تا سه دقیقه اتفاقی روی نداد ولی سپس بارانی شدید گرفت.

يك ربع ساعت بعد دومتبه سرهنك ( الیسون ) ۸ کیلو بخ در هشت کیلومتر ارتفاع در ابر ریخت و فوراً با طیاره خود غوص نمود که پائین ابر بیاید و دانه های ریز برف را که تازه شروع به ریزش کرده بود از نزدیک مشاهده کند.

در یکروز دیگر (چهارم آوریل ۱۹۴۷) صد ها تن برف

و باران مصنوعی که بدست بشر ساخته و ایجاد شده بود بر زمین ریخت. آیا می دانید برای تمام آن بخ چقدر بکار رفته بود؟ فقط ۱۷ کیلو؟

باید دانست که دولت امریکا بمحض اطلاع از این جریانات با علماء مربوط وارد مذاکره شد و در نتیجه گمان نمی رود تمام اسرار باران انداختن ابر افشاء گردد. زیرا از این عمل در جنگ خوب می توان استفاده نمود. و با باریدن مصنوعی چندین روز برف و باران بر سر دشمن بهترین وجهی می توان عملیاتش را متوقف ساخت

قناعت کیمیائی است که هر چه را لمس کند

(شافر) که در فوق از او نام بردیم وقتی متوجه شد می شود باران را عملاً واداره «گریه» کرد که دبد طیارات در حین عبور از برخی ابرها بخ می بندند و قطعات ضخیم بخ سطح آنها را از خود میپوشاند و چه بسا که سبب سقوطشان میشود .

این امر سبب تفکر و تعمق او گشت و برای اولین بار در اطاقی فوق العاده سرد که متعلق به آزمایشگاه خود با تنفس عمدی و زیاد و «هو» کردن پی در پی ابری کوچک ایجاد کرد و آنگاه بخ را بصورت گرد در آورده و در آن باشید .

(دی او کسید دو گرین) های منجمد شده فوراً تبدیل ببخار شد و پس از لحظه اتفاق عجیبی روی داد بدین معنی که بخار بدانه های متبلور و ریز در هوا میل شد که در برابر نور می درخشید و چون «کوران» در این ابر کم وسعت ایجاد گردید قطعات مزبور بدانه های فوق العاده ریز برف تغییر شکل داد و بدین نحو برای اولین دفعه در ماه ژوئیه ۱۹۴۶ باران و برف مصنوعی بدست بشر ساخته و ایجاد گردید .

نکته ای را که خوانندگان باید در نظر داشته باشند اینست که این آزمایشها در نقاطی که ابر کم و با اصلا وجود ندارد عملی نیست و بعلاوه هر ابری هم از این حیث قابل استفاده نمی باشد .

زیرا درجه برودت بعضی از قسمتهای ابر باید لا اقل زیر نقطه انجماد باشد و شاید بتوان گفت که اگر درجه حرارت در زمین هفتاد درجه (فارنهایت) باشد تا ۵ هزار متر بالا نیرویم از نقطه نظر برودت هوا بمحل قابل استفاده نخواهیم رسید .

بعلاوه در چنین موقعیتی ابر وجود ندارد و اگر بر فرض باشد و شما نیز بر آن بخ بپاشید باران زمین نخواهد رسید زیرا همان طور که در فوق گفتیم بعلت بالا بودن درجه حرارت از ارتفاعات پایین تر باران مزبور ببخار تبدیل می گردد .

ولی در فصول پاییز و زمستان و بهار که هوا سردتر و ابرها پائین تر می آیند می شود بیش از حد مزبور از ابر آب گرفت .  
(شافر) معتقد و امیدوار است که نمی توان با بکار بردن و نصب دستگاه های الکتریکی مخصوص بر روی قله کوهها بمحض عبور ابر های آبدستن از روی شهر آنها را وادار بر ریزش آب خود نمود .

بدین طریق یکی دیگر از مشکلات حل شده و بشر قدمی بیشتر بسوی پیروزی مبارزه با طبیعت پیموده است .

## از ابو تراب جلی

چرا ۰۰۰

چرا وقتی که راه زندگی هموار می گردد  
بشر تغییر حالت میدهد خویشوار می گردد .  
چرا وقتی که حاصل میکند اسباب آسایش  
برای دیگران سر منشاء آزار می گردد .  
چرا وقتی بمنزل بردبار آرزوی خود  
به دوش مردم از راه شقاوت بار می گردد  
چرا خواب است در وقتی که مینالد گرفتاری  
ولی چون نوبت شادی رسد بیدار می گردد  
چرا وقتی که شد با شاهد اقبال هم بستر  
برای بینوایان موجب ادبار می گردد  
چرا هنگام نعمت مینوازد کپوس بد بینی  
به وقت تنگدستی مومن و دیندار می گردد  
به قدری قابل تغییر باشد طینت آدم  
که شکل اصلیش پوشیده از انظار می گردد  
کهی پای کرامت را بجائی می نهد انسان  
که خاک اندر کف او زرد است افشار می گردد

## مبارزه علم و مرك

از همان روزهای اولی که بشر شروع بشناختن خود کرد و دانست که دیر یا زود در چنگال مرك گرفتار خواهد شد در صدد چاره جوئی برآمد. بهمین منظور علما و فلاسفه که بمنزله مغز و فکر بشر بودند هر کدام باندازه فهم و وسع خود برای حل این مسئله لایحل کوشیدند ولی علاوه بر آنکه باین مقصود نرسیدند خود نیز بدام مرك در افتادند! لیکن رفته رفته بخصوص درین چند سالی اخیر بشر در نتیجه پیشرفت سریع علوم مختلف رظهور نوابغ بنتایج محیرالعقولی رسید که در طی قرون متمادی فقط در جزء آرزوها و آمال آدیان بود، زیرا امیدوار شد که بزودی بمرک غلبه میکند و بزرگترین دشمن خود و اجدادش رامانند سایر قوای طبیعت خوار و ذلیل و مقهور قدرت بینهایت خود میسازد. همین موضوع است که درین روزها بیش از هر چیز دیگر اذهان علما را بخود مشغول نموده است.

امروز بهر آزمایشگاهی «لابراتواری» که بروید (اقلأ هشتاد درصد آنها) مشاهده خواهید نمود که يك باچند نفر از علما و دانشمندان در کنار قرع و انبیق و شیشه های دواهای رنگارنگ و ماشین های الکتریک و غیره نشسته و بانواع و اقسام وسایل متشبت شده اند تا مگر راهی برای بازگرداندن حیات باجساد مردگان پیدا نمایند. از اینجهت جملگی مترصدند که اگر غریقی و یا صاعقه زده ای و یا کسیکه دچار سکنه شده باشد پیدا شود با آزمایشگاهش بیاورند تا مگر بوسایلی که خود بدست آورده اند جانی دراو بدمند و اگر انسان تازه مرده ایرا نیابند حیواناتی را از قبیل سگ و میمون و غیره بلابراتوار می آورند و نخست آنها را کشته و پس از آن که از مرگشان اطمینان یافتند شروع بزنده نمودن آنها می نمایند. تمام علما درحیرتند و از خود سؤال میکنند که چرا نباید اقلأ اشخاص غریق خفه شده، یا دچار برق گردیده را که بقلب و ریتبن و سایر اعضای

برای يك قلب قوی و جسور همه چیز ممکن است

حیة آنها آسیبی وارد نیامده زنده نمایند . در صورتیکه در اغلب موارد اشخاص مبتلانا هشت ساعت پس از بیهوش شدن هم زنده بوده اند جوابی که میشود بآن داد اینست که خون آنها کم کم غلیظتر گردیده و باعث ایستادن حرکت قلب شده است . معمولاً درین گونه مواقع علما مواجه بناسه اشکال مهم می شوند :

۱ - واداشتن قلب بحرکت

۲ - بجریان انداختن خون

۳ - ممانعت از بسته شدن خون و حفظ حرارت بدن

یکی از علما که از سایرین بیشتر وقت خود را درین راه صرف مینماید دکتر رابرت کارنیش پرفسور دانشگاه کالیفرنیاست که بالاخره پس از زحمات زیاد و فداکاری های بیشمار مرده ای را زنده کرده است .

دکتر کارنیش میگوید : « من همیشه می دانستم که تنفس مصنوعی فقط در مورد کسانی مفید واقع می شود که قلبشان از حرکت باز نایستاده باشد والا باید بوسایل دیگری متوسل شد » .

بهین منظور دگترمزبور از قانون جاذبه زمین استفاده کرد و تخته متحرکی ساخت که غریق یا مختلق را بر آن بسته و آنرا بطوری بحرکت در می آورد که هر شش ثانیه یکدفعه بالا و پایین میرود . در نتیجه این حرکت وریدهای بدن خالی و پر شده و فشاری بشرائین وارد می آورد و قلب را بحرکت وامی دارد .

روزی جسد پیرمرد ۶۲ ساله ای را موسوم بستر گراس که غفلتاً قلبش از کار باز ایستاده بود نزد او آوردند که اگر بتواند او را از نوزنده بسازد .

اگرچه پنج ساعت از مرك گراس گذشته بود ولی کارنیش اهمیت نداده و در حضور جمعیتی که برای مشاهده گرد آمده بودند نمش را بتخته بسته ، پارچه های گرمی دور آن پیچیده لوله مخزن اکسیژنی را بلبهای آبی رنگ او متصل نمود .

قلب دلیر در سینه مرد با شرف گوهری است در صندوق مقفل

تخته بحر کت در آمد گاهی پائین و گاهی بالا میرفت .  
سکوت محض سراسر لایاتوار را فرا گرفته چشمهای حاضرین  
پیوسته بحر کت یکنواخت تخته دوخته شده بود و همه با بی صبری  
تمام منتظر نتیجه بودند . دقیقه ها و ساعت ها بدین منوال گذشت  
و آثاری از حیات در جسد مستر گراس مشاهده نشد . این دفعه هم  
مانند همیشه فتح نصیب مرگ گردید .

چند روز بعد جوانی ۲۲ ساله را بنزدش آوردند که در آب  
غرق شده و چندین ساعت بود که آثار حیات در او دیده نمیشد تجربه  
دراو هم موثر نیفتاد ؛ علت بی فایده ماندن این طرز مداخله را  
انجماد و بسته شدن خون ذکر کردند .

چندی بعد نیز مرده دیگری را آوردند که سیم الکتریک  
او را گرفته و کشته بود . اگرچه درین دفعه خون در بدنش بجزریان افتاد  
ولی قلب همانطور بیحرکت ماند .

کارنیش با وجود همه اینها باز مایوس نشد و در صدد تهیه  
وسایل بهتری برآمد . اولین کاری که کرد خرید چندین سک بود که آن  
ها را در عوض انسان تحت تجربه قرار دهد . پس از آن محلولی تهیه  
نمود که آنرا مایع حیات بخش نام نهاد و از عناصر سه گانه ذیل  
تهیه شده بود .

۱ - هیپارین که عصیر است ماخوذ از گبد و خاصیتش اینست  
که از انعقاد خون ممانعت می نماید .

۲ - ایینی فرین که از غده ادرنال گرفته شده و عمل عمده آن  
تحریک شرايين بدوران خون میباشد .

۳ - خون سک زنده  
بنا بر این یکی از سکها را که بسکیبی معروف بود با گاز  
نیتروژن گشتند سپس مایع مخصوص فوق را بیدنش تزریق کردند  
و تنفس مصنوعی را بکار انداختند ، و همانطور که دکتر کارنیش و  
معاونینش بالای نعش بسکیبی خم شده بودند مشاهده کردند که قلب  
سک شروع بضربانهای آرامی نمود طولی نکشید که بنای نفس

یا درست حرف بزن یا عاقلانه سکوت کن

کشیدن را گذاشت . دکتر کارنیش و سایرین از شادی این توفیق روی پای خود نمی توانستند ایستاد ولی خوشحالی آن ها به زودی زایل شد زیرا دیدند که سکپین حرکت شدیدی کرد مثل اینکه می خواهد با مرك و فنا مقاومت نماید . پس از این حرکت بزودی قلب و ریتمین او از کار بازماند و یکبار دیگر مرد و پس از آن زنده نشد .

روز بعد سك دیگری را خفه کرده تحت معالجه قرار دادند و مشاهده اتیکه شد باین ترتیب بود :

دقیقه ساعت

ساعت ۳۴ : ۱۲ بعد از ظهر سك را خفه نمودند

» ۴۳ - ۱۲ » » قلبش از نو شروع بضربان نمود

» ۴۶ - ۱۲ » » بنای نفس کشیدن گذارد

» ۵۸ - ۱۲ » » دقیقه ای ۲۲ نفس میکشید

» ۰۵ - ۱ » » يك پا را حرکت داد

» ۱۵ - ۱ » » چشمها را باز نمود

» ۰۰ - ۴ » » تنفس و ضربان قلب بحالت طبیعی رسید

» ۰۰ - ۵ » » با اشکال نفس میکشید ( علامت نرسیدن

خون بریتین )

» ۰۰ - ۶ » » برای دفعه دوم مرد

دکتر کارنیش کم کم بمقصد خود نزدیکتر گردید و درضمن معلوم داشت که جهت نرسیدن خون بریتین باید خالی شدن قلب از خون و ماندن آن در انساج بدن باشد و پیدا است که چون خون بقلب نرسد قلب از کار می ایستد و سك می میرد .

مطالبات و تجربیات عمیق تری این معما را نیز حل نمود .

و ایندفعه قرعه بنام سکی موسوم به ریتمین افتاد ریتمین را با اتر کشتند پس از آنکه قلب بکلی از حرکت باز ایستاده و نبض بصفر رسید و چهار دقیقه گذشت شروع به تنفس مصنوعی کردند و قریب ۱۵ سانتی متر مکعب از محلول حیات بخش را در خون او تزریق نمود پس از نیم دقیقه محلول در تمام وریدهای سك بجریان افتاد و قلب بنای

در باره هر چه میگوئی فکر کن ولی هر چه را فکر

ضربان را گذاشت .

چندین دقیقه گذشت . . .

دکتر کارنیش که ضربانهای قلب را می‌شمارد مشاهده کرد که قلب با سرعت زیاد کار میکند (تقریباً دو بیست و بیست ضربان در هر دقیقه) یعنی صد ضربان زیادتر از حالت طبیعی ، اگر سرعت قلب بهمین اندازه میماند ترتیب هم میبرد .

پس دکتر مزبور مقداری محلول صمغ عربی بزرگ جلد حیوان تزریق نمود و منتظر نتیجه شد . سرعت قلب رفته رفته کم شد تا بعد طبعی رسید .

پس از هفت ساعت همین قضیه تکرار شد . این دفعه محلول دیگری که خاصیت همان محلول سابق را داشت باو تزریق کرد و اشکال بکلی رفع گردید .

یک هفته گذشت و ترتیب زنده بود ولی در تمام این هفته در حالتی که به حالت اغما و بیهوشی شبیه بود بمرمی برد . دکتر کارنیش می‌ترسید که مبادا اثری که او را کشته بود انساج خاصه مغز را فلج و خراب کرده باشد . شبرو تخم مرغ بحلقش فرو می‌بردند و کم کم پس از دوهروز از مرگش ترتیب بنای پارس کردن را گذاشت و حواسش باز گشت نمود . امروز دیگر صاحبش را می‌شناسد . دم می‌چنانند اگر تهدیدش کنند آثار ترس از خود نشان می‌دهد هر گونه غذایی جلوییش بگذارند می‌خورد ولی هنوز نمی‌تواند راه برود یعنی اختیار حرکات قواییش بدست او نیست . احتمال می‌رود که این عیب هم رفته رفته برطرف شود .

علماء معتقدند که این تجربیات را با انسان بهتر می‌توانند انجام بدهند تا با حیوان و زمانیکه در بسیاری از روزنامهها و قایع فوق درج گردید چندین نفر داوطلب شدند که خود را در مقابل وجه زیادی بفروشند . دکتر کارنیش می‌گوید که پیشنهادهای هیچ یک از آنها را قبول نکردم نمی‌توانستم که قبول بکنم . زیرا باید ابتدا آنها را

میکنی مگو

بکشم و نشتن انسان هم جنایت محسوب می شود و مخالف مقررات و قوانین مملکتی است.

از میان مراسلات زیادی که بدکترکارنیش درین موضوع نوشته بودند یکی مطالب ذیل بود:

«من درین دنیا تنها و بیگس هستم و هیچکس علاقه و بستگی ندارم اگر مایل هستید که مرا مورد آزمایش قرار دهید حاضریم که بطریق غیر مولی انتحار نمایم».

دیگری می نویسد:

«من پدر پنج فرزند هستم - سه سال قبل بمرض علاج ناپذیری مبتلا شدم و حاضریم اگر آتیۀ فرزندانم را تامین کنید بدن خود را بدست شما بسپارم هرطور که مایل باشید با آن رفتار نمائید حتی همان کاری که باسگها انجام میدادید».

دکترکارنیش هم مانند سایر علمای حقیقی بسیار متواضع است و خوشش نمی آید که از او تعریفی بکنند و با وجود اینکه بزرگترین اکتشافات را در عالم حیات و زندگی کرده باز می نویسد:

«مردم نباید از وقایع فوق چنین نتیجه بگیرند که مسئله غامض مرک بکلی حل شده است زیرا بدون شک و شبهه تابسیاری از معضلات و معماهای حیاتی را درست ندانیم نمی توانیم انسان مرده را از نوحیات بخشیم و او را مورد تجربه قرار دهیم و هنوز نتوانسته ایم بفهمیم که آیا سکی را که پس از مرگ زنده نمودیم درد نیای جدیدی زندگی میکنند یا در همان دنیای قبل از مرگ در هر صورت باید جدیت کرد و بتناجج بهتری رسید».

### در هورد ابراز دل

هرگز شرح محن و مصائب خود را نزد احدی حتی صمیمیترین دوستان خود اظهار و اراز نکنید و با اصطلاح صورت خود را بسیلی سرخ نگهدارید که جز مزید خسارت و تولید ذلت و حقار خود نتیجه نخواهد برد.

حرف زدن بدون فکر مانند تیراندازی بدون هدف است

## ❖ بنصایح زیر توجه و عمل نمائید ❖

کرد آورنده از اراك - رمضانعلی رفیع زاده

در گفتن حرف حق و اظهار شهادت صدق و صلاح آمیز صراحت لهجه داشته و بقول عوام استخوان لای زخم نگذارید که این عادت منافی شهادت است .

### دوست با وفا

بهترین دوستان و خیر خواهان شما کسی است که عیوب و بدبهای شما را بی مهابا و ملاحظه گوشزد شما کند نه آن که رذائل و مفاسد اخلاقی شما را حسن تعبیر کرده و جمل بر صحت نماید  
 دلا یاران سه قسم اند اربدانی      زبانی اند و نانی اند و جانی  
 بنانی نان بده از در به رانش      نوازش کن به یاران زبانی  
 ولیکن یار جانی را بده ست آر      بجانش جان بده کر میتوانی

### ایکی کن و در دجله انداز

محبت و مساعدتیکه شما درباره دیگران و توهین و اذیتی که دیگران نسبت بشما کرده اند بطاق نسیان و اغماض بگذارید تا هم بملو نفس شناخته شوید و هم بر عده دشمنان شما افزوده نشود .

### طمع در همه جا مدموم است

حرص و زیادت طلبی در همه جا مدموم و مطعون است مگر در تحصیل علم و کسب نام نیک .

### عجله و بی صبری

عجله و بی صبری فقط در انجام امور خیر و عام المنفعه مطلوب و مستحسن است چه ممکن است بواسطه تاخیر مصالحی فوت شود که تدارک مثل آن متعذر بلکه ممنوع باشد .

### قبول هدیه و سوغات

حتی الامکان هدیه و سوغات از کسی قبول نکنید که شما در نظر اهداء کننده خوار می شوید و او در نظر شما عزیز می گردد .

---

دندان گرگ می افتد اما در ندگی آن همیشه باقی است

## معاشرت با اشخاص

همیشه در محاوره و معاشرت حد ادب را مراعات کنید و از شوخی‌های هزل و لغو و مزاح غیر معقول حذر نمایید. که بادباران آورد باز بچه چنگ.

## در مورد معاملات

در معاملات خود قاضی منصف باشید و از اجاج و سماجت احتراز کنید تا بقضاوت و حکمیت دیگران محتاج نشوید و اسرار تان فاش نگردد و مورد شامت واقع نشوید.

## مطالعه کتب مفید و کمک بفرهنگ

مقداری از اوقات شبانه را بمطالعه کتب مفیده تخصیص دهید و سعی و دقت کنید که از این راه سرمایه علمی و اخلاقی خود را زیاد و مستحکم سازید و ضمناً از راه خرید سالنامه‌های مفید و بی نظیر در حدود امکان بفرهنگ عقب افتاده خود کمک کنید و نسبت بخرید آن با اولیاء امر همکاری و تشریک مساعی را مبذول دارید

## تواضع

نسبت به بزرگتران و دوستان همیشه پیش سلام و متواضع باشید و بصدای رسا و کلمات محبت انگیز - مراسم تهنیت را ادا کنید و نسبت بزرگتران رؤوف و دلسوز و متواضع باشید و معتقد و مطمئن شوید که از اثر نفقه با بزرگتران بیشتر از تواضع از زیب دستان است.

## افراط - اعتدال - تفریط

در تمام کارها حد اعتدال پسندید و معقول و مرغوب و افراط و تفریط نگویند و مذموم است همواره در مراد و معاشرت با مردم حد اعتدال را از دست نداده قلم و قدم و زبان خود را سنکین نگذارید.

آش را هیچوقت به داغی که میپزند نمیخورند

## کمال به نیازمندان

اگر نمی‌توانید بمال و ثروت حوائج محتاجان را برآورید  
لااقل بازبان خوش و ملاطفت با آنها مکالمه و محاوره کنید .

### تحصیل علم

پیوسته درصدد تکمیل معلومات خود بوده از پرسیدن و  
فهمیدن عار نداشته باشید چه هر که از پرسیدن مضایقه کند درجهل  
و نادانی بی‌مثل خواهد بود کما اینکه شاعر شیرین زبان در مورد  
درجات دانش و نادانی می‌فرماید .

آنکس که بداند و بداند که نداند

اسب شرف از گنبد گردون بجایاند

آنکس که نداند و بداند که نداند

انگن خرك خویش به منزل برساند

آنکس که نداند و نداند که نداند

در جهل مرکب ابدالدهر بماند

همیشه درصدد ترقی و تعالی بوده سلاح صبرخویش مسلح

شوید و بدانسته‌های خود مغرور و مطمئن نباشید .

### خدمت به میهن

میهن و مسقط‌الراس خود را از جان و دل دوست دارید و

در راه ترقی و استقلال آن از بذل جان و مال و هستی خویش مضایقه

نکنید و قوانین کشوری را مطاع و محترم بشناسید و قدمی برای

تعدی و تخطی نروید .

### وظائف مذهبی

آداب و وظائف مذهبی را بدقت بفهمید و آرزوی عقیده

خالص محض جلب رضایت خدا بجا آورید .

اگر از قرض میترسی در خانه‌ات را باز نکن

## آهنگ سفر

- ب باز آی تا بطلعت ماهت نظر کنم  
یکدم بگوی عشق ، نکارا گذر کنم !
- ن نتوان بروی چون مه تودوخت کس نظر  
من چون توانمی که نظر برصور کنم !
- ک گاهی دلم زهجر تو گبرد وایک توزود  
از عشق روی ماه تو غمرا بدر کنم
- ای زلف پرخم تو شد دام قلب من  
عمرم چگونه با غم زلفت بسر کنم
- ه هر کس که روی ماه تو دیدی اسیر شد  
بر کو چگونه من ز تو صرف نظر کنم
- ج جور توای نکار بر روی بی وفا  
چندان بمن رسیده که خواهم سفر کنم
- ا آخر دمی بیا و بکن رحم حال من  
هر شام ناله از غم تو تا سحر کنم
- و واهی است فکراین که بتو دست یافتن  
گر من دلت بچنک بیارم هنر کنم
- ی بادی نمیکنی زمن ای یار مه لقا  
آخر پیش تو جان را سحر کنم
- د دل برده ای ز گلشن مسکین بگوی عشق  
ترسم که از فراق تو کار خطر کنم  
از کازون آقای محمد حسین رستی ( گلشن )

## احترام والدین

اگر می خواهید از عمر و زندگی سود و حظ و لذت ببرید  
و به مرضی برسد در احترام پدر و مادر قصور و تکامل نکنید .

اگر بهمانی گرك میروید سرك خود را همراه ببرید

# هرک یقیم

از درگزانر طبع آقای: تقی - تقی پور

یامت است هوا سرد و چرخ گشته بریش  
ز آه و ناله بیچاره گان محنت کیش  
عجب که مهر فروزان خلاف عادت خویش  
بریده بر تو اطفش ز چند لحظه پیش  
سپرده دشت و دمن را بو حشت و تشویش  
ز حلقه های کفن پوش میوزد بادی  
که میدرد سرو رورا چو تیغ جلادی



بیا نموده طبیعت غریبه بیدادی  
رسد ز پیچ خیابان به گوش فریادی  
که سوز آن دل احجار را نماید ریش  
بلی کنار خیابان به روی توده خاک  
خزیده است یتیمی مریض و بی پوشاک  
ز فرط رنج شده قلب داغدارش چاک  
نمانده است سرشکی بدیده نم ناک  
که تا بگریه کمک خواهد از غنی و خدیش  
ولی چسود که دله از سنک و از آهن  
بسی است سخت و بگفتار شاعر ذیفن  
« کجا بگریه توان سنک را تکان دادن »  
خصوص قلب کسی کوندیده رنج و محن  
بهر خویش ندانسته فرق نوش از نیش  
بدین مکان به رسید آن زمان یکی مولا  
کشیده بود بسر به ستین ز روی عبا  
شنید ناله و افغان طفل بی سر و پا  
گذشت زود و نگفتش که چونی ای بابا  
کیش مجال سخن گفتن است با دلریش

ساو آهنی که همیشه کار می کنند بسیار براق است

برد طفل و بشد خاك و گل و را بستر  
 كجا كه طفل عزيز و ملبج آن سرور  
 ز كجروی و فسونهای چرخ افسونگر  
 چو این یتیم نمبرد كفار راه گذر  
 كجاست بشنود این بشد نغز دور اندیش  
 بترسد از غضب و قهر گنبد دوار  
 بروز نيك بگير ز دست سائل زار  
 تو خود بنوبه «تقی پور» این خجسته شعار  
 پاي دار و مفادش مدام در نظر آر  
 فتوت است ترحم بحالت درویش

### هتل های جهان

**هندی :** ابریکه رعد و برق زیاد دارد کمتر می بارد .  
 ظرف چوبی را تنها یکبار می توان روی آتش گذارد .  
 وقتیکه اسب چهار پا لیز بخورد آدم دو پا چگونه می تواند  
 بگذرد .

سنك هرگز در آب نمی پوسد و حرف خوب اثرش از بین  
 نمی رود . هر گیاهی از تخمش پیداست .

**یوگسلاوی :** گرك ممكن است بـوست خود را عوض  
 کند ولی فکرش را تغییر نمی دهد .

خورده سنك را بـگوزه بزنی یا کوزه را روی سنك بیندازی  
 باز شکست یا کوزه است .

**یونانی :** اگر می خواهید دشمنان براسرار شما آگاه  
 نشوند آن را بدوستان خود افشاء نکنید \*

اگر نتوانی دوست پیدا کنی دشمن برای خود متراش .

از کلاغ بجز صدا چیزی نخواهی شنید .

جوانان از مزه و پیران از سرخی سیب تعریف می کنند .

سنگین ترین خوشه آنست که بیشتر سرش بطرف

# (ارمغان سال ۱۳۲۸)

الهی! نطقم را گویا رسیده ام را بنور خود روشن و مرا بکلام اهدانا الصراط المستقیم براه راست هدایت و راه و چاه را بمن نشان ده تا خوانندگان ارجمند سخن حقیر را خوب شنیده و بسمع قبول اصفاء فرمایند.



کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش از اندیمشک

چون روی رهز که برسی چکنی چون باشی خوانندگان محترم سال قدیم کم کم سپری و سال جدید بدین وسیله روی آور و گذری است البته آنچه از خاطرات شوم و تلخ سال قدیم و تجربه های خطرناک و بما گذشت جای آن دارد که مدت ها در دریای فکر و امواج غوطه ور شده بلکه بدیهای گذشته خود را که بمضمون عکس آیه شریفه «سوره الرحمن هل جزاء الا حسن الا الا احسان نصیب ما شده بود یاد آور و تکانی بخود دهیم تا انشاء الله در سال جدید کلیه اعمال ناپسند گذشته را که مردم از آن بری و بیزار بوده و خود را بیشتر و بهتر از دیگران



قای محمد برای

از جریان آنها مطلع میباشیم از خود دور نموده و همواره و همه در حال بیروان اشخاص نیک باشیم (چه نتیجه بسدی و خوبی بخود ما بر میگردد) تا شاید بتوانیم در این سال فرارنده گوی سبقت و راستی و درستی و امانت را از سایر ملل مرقی دنیا ربوده و بار دیگر خود را بجامعه متمدن معرفی نمائیم.

زمین خیم شده است

خوشبخت کسیرا گویند که از هر قضیه ای پندی و از هر مصاحبت و مجالستی درسی آموزد و بیچاره و مستاصل آنکه هنگام رسیدن بلا به مرثیه خوانی و نوحه گری اکتفا نموده بدون آنکه در پی علت و تعقیب راه چاره آن باشد این قبیل اشخاص مخصوصا زیاد دیده شده که بعضی رسیدن پیش آمد بد جریان حال خود را بهر کس که می‌رسند می‌گویند و راه علاج آنرا از دیگران استفسار و کمک آنهارا در این راه می‌خواهند چرا بایستی شخص کاری کند که بعدا باین و آن متوسل شده و مثل ابر بهارهای های گریه کند و علاوه بر این خود و فرزندان را دچار انواع و اقسام بدبختی و گرفتاری نماید بلی علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد .

عاقل باید در هر کاری با نظر تامل و دقت نگاه کرده تا سبب و علت آنرا کشف و خوب را از بد و بد را از خوب تمیز دهد و ببخشد ما جماعت ایرانی باندازه با همدیگر بد هستیم که آن یکی راضی به انهدام رفیقش و آن دیگری به نیست و نا بودی دوست خود شاد است .

ما ایرانیان یا بعبارت دیگر مسلمانان امروزی چنان نسبت بهمدیگر دورنگ و دروغگو و بی پروا و حدود و بیوفا گشته ایم که راضی بخون همدیگر بوده و حتی سایه یکدیگر را باتیر میزنیم علی الخصوص اگر بفهمیم برای همسایه ما پیش آمد بدی شده چنان خوشوقت و محظوظ میگردیم که از شادی در پوست خود نکننجیده و بلکه از خوشحالی سر از پاتمی زنمی دهیم بلی این است آئین مسلمانی و برادری و برابری نمی دانم سر منشاء این همه بدی و بدبختی از کجای دنیا سرچشمه گرفته که فقط و فقط داخل جوی حیاتی ایران مخصوصا (مسلمانان فعلی) امروزه میریزد در نظر دارم در سال قدیم نامه ای بامضاء جمعیتی از کارمندان راه آهن در يك موضوعی تهیه نموده بودم و پس از آنکه دوسه نفر از رفقا نامه مورد بحث را امضاء نمودند عین نامه برای امضاء برقیق دیگر تسلیم وی پس از خواندن صریحا )

از رگترین فن زندگی استفاده از فرصتهای بی

اظهار داشت فلانی من بایک نفر از این امضاء کنندگان مدتی است قهرم لذا چون امضاء او در پای این نامه است من امضاء خود را آورده باین کاغذ نمی نمایم ترا بخدا به بینید دورنگی ، دورویی دشمنی ، نا جنسی ، بیرحمی ، بیفکری ، بی شعوری ، بیدینی تا چه حد وجه پایه رسیده که اینقدر نسبت بهم نوعان خود بدبین و بدسرشت میباشیم باید بی پروا گفت عبادت خدا . صحت عمل . احسان بوالدین . راستگوئی . برهیز کاری . اعتراف بحقوق دیگران احترام بناموس یکدیگر . امانت و درستی در مال یکدیگر . تقوی . ترس از خدا . همه و همه بتمام معنی از چنگال .

ما در رفته و چنان در زشتی مشهور و معروف آفاق گشته ایم که هر يك از ما تمام هم و هوشمان فقط این است که چگونه دیگران را فریب داده ملک و مال او را بتصرف خویش در آوریم از شما سؤال میکنم آیاملتی که اعمال و روابط اجتماعش چنین باشد جز این سرنوشتی چنین چه میخواهد داشته باشد ؟

از شما خواهند گان عزیز می برسم آیا کارگریکه در میان بیابان بامشقت کرما و سرما ساخته و خواب شیرین را بر خود حرام و تلخ نموده تا برای لقمه نان خود و عائله مستمندش را از مهاکة نجات یادر حقیقت از چنگال مرگ بر باید آیا سزاوار است شخص اجنبی بدون ترس و واهمه بمنزل شخصی اورفته و با خانم وی عیش کند ؟

آیا دلیل دارد که یک نفر مرد بیوجدان و بول پرست بدون جهت اموال یتیم و بیچارگان را تصاحب نموده و در فکر ورثه های بدبخت نموده و علاوه بر این در فکر حساب و کتاب روز قیامت هم نباشد ؟

آیا علت دارد که تاجرهای کردن کلفت و محترک گندم خالص ایران را که قوت لایموت مردم است بفارجه حمل نموده و هیچگونه استیضاحی از آنها ننمایند ؟

نظیری است که بر ما میگذرد

بالاخره باین وضعیتی که هیچکس بفکر هیچکس نبوده و هر کس بکلمه کی یکیه در فکر خودش می باشد چگونه از خدا امید عفو و بخشش را داشته و توقع داریم ما را هم ببشت ببرند !! زهی بدبختی و بیچارگی .

باید اعتراف و تذکر داد که بهشت جای هر کسی نبوده فقط برای اشخاص پرهیزکار و صالح و با ایمان و منقین درست شده و بس خوانندگان عزیز برادران گرامی رفقای هوشمند روی این اصل بیایید تا فرصت از دست نرفته و عمر باقی است در این نوروز جدید همینطور بیکه مردم خانه تکانی می کنند ما هم تکانی بخود داده رویه سابق خود را که خدا و رسول (ص) از آن نگران بوده اند از خود دور و برای همیشه خدا را از خود خوشنود و خود را در مد نظر دیگران بطور شایسته جلوه داده و برای ابراز بدی بهم نوعان و برادران خود احترام جسته تا بتوانیم در اداء این خوبی از خدا توقع بیشتری در امور دنیوی و آخری داشته باشیم در خاتمه امیدوارم چنانچه در این سطور اشتباهی از قلم این خاکسار ناقابل بنظر آقایان خوانندگان محترم می رسد با نظر لطف و بزرگی عفو فرموده همین منتقم فرمایند .

ایام اخوت برقرار باد اندیمشك - بقلم محمد براتی

### مثل های جهان

انگلیسی : مردگان چشمان زندگان را باز میکنند :  
و قتیکه آب رودخانه کم میشود سنگهای ته آن نمودار می گردد .

مکس را با عمل بهتر از سر که میتوان گرفت .  
زنبور عمل نیش میزند ولی خودش هم میبرد .

پاکدامنی و فقر کمتر زیر یک سقف جمع میشوند

## از رشت هم با خبر باشید

بقلم: آقای علی میرسپاسی



ممکن است اغام از خوانندگان محترم سالنامه «جاوید» که در شهرستانهای مختلف سکونت دارند از خصوصیات شهر ما «رشت» کاملاً مطلع نبوده و یا اصلاً بر رشت نیامده باشند از این جهت بسی تناسب ندیدم که شمه‌ای از اوضاع و احوال در معنی از وضعیت این شهرستان (فلاحتی) و مردم آن در سالنامه وزین جاوید بعرض خوانندگان محترم برسانم بشرط اینکه افراد سایر شهرستانها نیز باین رویه نگارنده تاسی جسته ماراهم از جریان و اوضاع شهر خود مطلع فرمایند و البته باید این نکته را فراموش

نکرد که نوشتن اینگونه موضوعات باید بدون اعمال هرگونه اغراض شخصی بوده و کاملاً بیطرفانه نوشته شود.

رشت شهرستانی است فلاحتی (جز استان یکم) واقع در شمال ایران یعنی همسایه نزدیک دولت روسیه شوروی که متأسفانه این موقعیت جغرافیایی برای شهر ما بدون زبان مادی و معنوی نبوده و هنوز هم بعات مذکور دچار محرومیت‌های بی شماری میباشد و از قبل از زمان شاه سابق که در رشت جنبشهایی علیه دولت مرکزی که از جمله جنبش تاریخی (جنگل) بادست میرزا کوچک جنگلی ایجاد شد نتیجتاً این شهرستان تاکنون موفقیتی از لحاظ توسعه و عمران و آبادی چنانکه باید احراز نکرد و پیوسته مورد کنترل دولت مرکزی واقع بوده و هست در صورتی

لیکی چیزی است که بیش از هر چیز مردم را خلع سلاح میکند

که بیطرفانه و دقیق میتواند این اشتباه را برای همیشه بر طرف سازد .

جمعیت رشت - طبق آمار سرشماری ۱۲۱۰۰۰ نفر و دارای آب و هوای تقریباً مرطوبی و طوریکه عرض شد شهرستان فلاحتی میباشد که عمده محصول سالیه اش برنج و حبوبات و ابریشم است و این محصولات بقدری استکه هر ساله علاوه بر - خوراک اهالی که اکثراً برنج مصرف می نمایند و حدود ایران مقدار زیادی جز معاهدات اقتصادی بکشور های خارجه فستاده میشود و از مسزایای این شهرستان از جمله اینست که در فصل بهار و نیمه تابستان دارای مناظر زیبا و دلغریب طبیعی است که شاید اغلب از شهرستانهای ایران فاقد اینگونه مناظر و مظاهر طبیعت بوده باشند و چون بندر زیبای پهلوی ( دهانه روسیه ) هم در مجاورت شمالی یعنی در ۳۶ کیلو متری رشت واقع است از اینرو تابستان هم محل رفت و آمد اشخاص خارج از رشت به پهلوی جهت ( آب تنی ) در دریاچه خزر میباشد و این بندر هم از زمان شاه سابق نسبتاً وسیع شده (برا با ایجاد پل عظیمی متحرك که در وسط این دریاچه ساخته شد غازیان هم به پهلوی منتقل گردیده است . ولی بائیز این شهر قدری بیشتر از سایر شهرها ( آنهم بملت واقع بودن در شمال و مجاورت دریای خزر ) اغلب بارندگی است که باید باصطلاح باقید احتیاط زندگی نمود و از این جهت هم تمام خانه های این شهر سفالی ساخته شده تا از آسیب باران و برف کاملاً محفوظ باشد

مردمان آن عموماً باذوق خوش سلیقه مدیست و اغلب در خرج میانه رو و در عین حالی مهمان نوازند تا حدیکه باین صفت نیکو و پسندیده مشهور میباشد و از لحاظ عقاید مذهبی هم ( با مختصری از خرافات که متاسفانه در ایران ما عمومیت دارد ) با اعتقادات دینی خود پایبند بوده و تا حدود توانائی عمل مینماید . البته دغل کاران و حقه بازهایی هم در صفوف مختلفه وجود دارند ولی به نسبت

---

دهان زشتگو را با خموشی و قار باید بست

سایر شهرستانها جای شگرتش باقی است ) و اطراف این شهرستان  
بفاصله چند کیلو متر بخش های تابعه واقع است که افراد آن کلا  
دارای مشاغل مختلف فلاحات از قبیل زراعت برنج ، حبوبات ، توتون  
سیگار ، چائی و کشت کف و تهیه ابریشم و غیره می باشند که مجموع  
این بخش در رشت را طوریکه می دانید « گیلان » گویند . و طوریکه  
در بالا متذکر شدیم بهار و تابستان این شهرستان بواسطه داشتن  
مناظر طبیعی بسیار زیبا و دلچسب است خاصه منظره باغات چائی  
( لاهیجان و لاگان ) و طرز چین آن جلوه خاصی در بیننده ایجاد مینماید  
زبان و طرز تکلم اهالی این بخش ها نیز اگرچه گیلکی است ولی  
اغلب با زبان مائفاوت فاحش دارد . و اگر می خواهید از وازه و لغات  
مستعمله گیلکی ما هم مطلع شوید مختصر ادر پایان بعرض میرسانم .  
رشت با همه محرومیتها که علتش را در بالا متذکر شدیم  
و خوانده اید دارای پنج خیابان اصلی بنام خیابان پهلوی ( از میدان  
شهرداری تا میدان ناصریه ) و خیابان شاهپور ( از میدان شهرداری  
تا بل معروف به زرچوب و در امتداد آن بایک نیم دایره به سربازخانه  
منتهی خواهد شد ) و خیابان سمدی ( از میدان شهرداری تا بوسار ) که  
این خیابان در امتداد خیابان پهلوی میباشد . و خیابان شاه ( از میدان  
شهرداری تا سبزه میدان ) که تقریباً در امتداد شاهپور است و یک  
خیابانهم بنام خیابان بل عراق که واردین برشت پس از گذشتن  
از سربازخانه ( تیپ مستقل ) و بل مجاور آن ( بنام بل عراق ) وارد  
این خیابان شده که در امتدادش وصل به خیابان پهلوی خواهد  
بود می باشد و دارای چندین خیابان فرعی بنام خیابان برق - خیابان  
کنجه - خیابان مریضخانه یا میکائیل که ( به میدان طیاره و زمین  
ورزش منتهی خواهد شد ) - خیابان کیسه بافی - خیابان فرهنگ  
خیابان شیک و غیره است و چهار خط اتوبوش شهری هم باضافه متجاوز  
از دویست دوشکه کار میکنند . و نیز دارای سه بیمارستان ( ملی  
آمریکائی - شوروی ) که بترتیب پشت کیسه بافی - خیابان چراغ  
برق - خیابان پهلوی واقع میباشند و همچنین دارای ۳۵ دبستان و

بایک اراده قوی شرایط دیگر چندان اهمیت ندارد

دیرستان است که عده نفرات محصلین آن بالغ به ۳۲۰۰۰ نفر (پسر و دختر) است. و اداره فرهنگ ما هم به ریاست آقای ابوالقاسم شکرایی که بقول نویسنده کتاب جدید الطبع (فرهنگ مصور) سه کیلو تقدیر نامه دریافت نموده اند اداره می شود و دیگر ادارات دولتی هم باتمام تجهیزات قانونی مشغول انجام وظیفه اند. و نیز دارای چندین کارخانجات و بنگاه های ملی از قبیل برنج کوبی «چند مغل» و آرد کوبی و پارچه بافی و بند پوستین بافی و کبریت سازی و کیسه بافی میباشد که بزرگترین آنها کارخانه اخیرالد کر است که در حدود ۵۰۰ الی ۵۵۰ تا ۶۰۰ نفر (مجموعاً) در آن کار میکنند این بود مختصری از اوضاع جریان شهرستان رشت که بعرض خوانندگان ارجمند سالنامه جاوید رسانیدم. در ضمن برای اینکه این خوش بینی ها بی طرفی نویسنده را تحت الشعاع نگیرد عرض می کنم که فساد اجتماعی و اعمال بی رویه که در ردیف آن دزدی و تقلب و رشوه خواری ادارات بی عدالتی ها و بی انصافی طبقه سرمایه دار و نارضایتی های مردم قرارداد در این شهر دیده می شود ولی اگر فراموش نکرده باشید در بالاتر کردادیم که بنسبت سایر شهرستانهای ایران خاصه پایتخت کشور شاهنشاهی باز جای شکرش باقی میباشد و همچنین است موضوع فواحش رشت که جریان آن را (از لحاظ شیوع ناروا در باره تکثیر فاحشه در رشت) در مجله شماره دوم آئین اسلام سال جاری تحت عنوان «واردین بگیلان در باره رشت» چگونه قضاوت می کنند» نوشتیم مراجعه فرمائید.

در پایان طوریکه در بالا بخوانندگان محترم وعده دادم که از واژه و لغات مخصوص رشتی ها مختصری بنویسم اینک توجه فرمائید البته پیدا است که این واژه ها فقط در تلفظ بکار رفته و جزء زبان بومی و محلی مخصوص برشته ها است که فهمیدن آن برای تهرانی ها و بطور کلی فارسی زبان مشکلی باشد و لذا اشعار با تصانیف گیلکورا آقابان تهرانی ها سختی خوانده و تقریباً از درک معانی آن عاجزند بنابراین معاصره لغت گیلکی را با تطبیق بفارسی مختصراً در اینجا قلم می نمایم :

غمهای ما قابل تحمل بودی اگر شادیهای همسایه نبودی

میوه حیات

لغات مخلوط

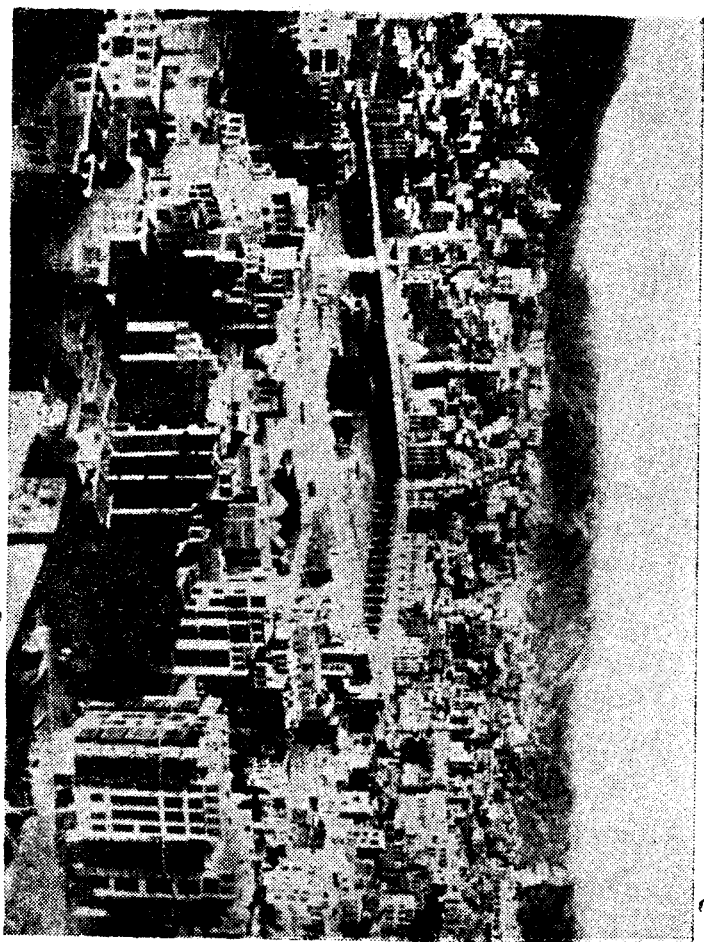
|         |           |               |    |            |                          |
|---------|-----------|---------------|----|------------|--------------------------|
| ۱       | خالو      | آلوچه یا گوجه | ۱  | بوچور      | بالا                     |
| ۲       | کونوس     | از کیل        | ۲  | بی جیر     | پایین                    |
| ۳       | آشالو     | زردالو        | ۳  | واچو کسته  | بالا رفتن بدرخت یاد یوار |
| ۴       | خوج       | کلای نارس     | ۴  | دوچو کسته  | چسبیده                   |
| ۵       | کزر       | هویج          | ۵  | بو بوخوخته | پوسیده                   |
| ۶       | آقوز      | گردو          | ۶  | دوچول کسته | پلا سیده شده             |
| ۷       | بامودور   | گوجه فرنگی    | ۷  | واسوخته    | مالیده شده               |
| ۸       | کرمک      | طالبی         | ۸  | پیر کسته   | لرزید (لرزیده)           |
| ۹       | کرمات     | فلفل          | ۹  | بکفته      | افتاد                    |
| حیوانات |           | کریه          | ۱۰ | وبرشته     | بلند شد                  |
|         |           |               | ۱۱ | بوخوفته    | خوابید                   |
| ۱       | بی چا     | کریه          | ۱۲ | بوشو       | رفت                      |
| ۲       | چی چی نی  | کنجشک         | ۱۳ | بی نی شته  | نشست                     |
| ۳       | حاججاجی   | پرستو         | ۱۴ | اوسادن     | برداشتن                  |
| ۴       | چی چیلان  | سمنجاق        | ۱۵ | نیمیز کره  | (نی میل کره) در نیمه باز |
| ۵       | شانه بسر  | هدهد          | ۱۶ | چوملینز    | ویشگون                   |
| ۶       | کلاچ      | کلاغ          | ۱۷ | کیجکیچی    | قلقلک                    |
| ۷       | لانتی     | مار           | ۱۸ | کیل کلی    | غلطیدن                   |
| ۸       | واشک      | عقاب          | ۱۹ | فیلی       | آب دهن                   |
| ۹       | شل سو بول | خرچسنه        | ۲۰ | دیم        | صورت                     |
| ۱۰      | سو بول    | کک            | ۲۱ | جول        | لب                       |
| ۱۱      | شیج       | شپش           |    |            |                          |
| ۱۲      | کلی       | ماهی ریز      |    |            |                          |

مثل‌های جهان

آلبانی : کسی استخوان خشک را نمی بوسد .

آلمانی : هرچه نفس تنگتر آزادی شیرینتر .

پیمان شکنی یکی از شاخه های دروغ است



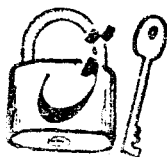
نمایی از مکه معظمه

## حکومت قانون

### بقلم : ۱. نیکو همت

« اهالی مملکت ایران در مقابل قانون زمساوی الحقوق خواهند بود »  
اصل هشتم متمم قانون اساسی

انون همان « قانون » کلمه یونانی است که بمعنی رسم و قاعده است و مفهوم همان اراده جامعه است که از طرف و کلای ملت در خانه مردم یعنی مجالس مقننه وضع میشود مقصود وضع قانون ترفیه حال توده مردم است هر کس



در جامعه حد و مقامی دارد و در برابر حق که دارد تکلیفی نیز به عهده خواهد داشت و ضمانت اجرای هر حق را قانون تعیین خواهد کرد بنا بر این قانون تامین سعادت اجتماع را فراهم نموده و هر کس را بفرخور مقام و حقوق خود مکلف میسازد ، ضامن سعادت و بقای جامعه ای قانون و فرهنگ است . مقصود از مساوات این است که افراد مردم همه در حقوق تکالیف با یکدیگر یکسان و مساوی باشند و منظور از مساوات در برابر قانون این است که افراد مردم عموما در مقابل اوامر و نواهی قانون بدون هیچگونه تبعیض و نظری یکسان بوده باشند این اصل قانون اساسی ایران از قانون فرانسه در اصول مشروطیت ایران منعکس شده است ، برای حفظ حقوق جامعه و اجرای عدالت است که قوانین وضع میشود . قوانین را احتیاجات و اراده عمومی بوجود آورده است تا مساوات در میان بشر حکمفرما شود و حکومت مردم بر مردم مصداق پیدا کند شکل زندگی ما امروز این نحوه از حکومت و قضاوت را حکومت و زمامداری تشخیص داده است تا در آینده مردم چگونه فکر کنند و آزادی و عدالت را چگونه تعبیر و تفسیر نمایند بنای حکومت قانون اراده جامعه است

جوانی هستی دائم است جوانی تب عقل است

و قانون در حقیقت میزانی است که حق را از باطل تمیز میدهد .  
 ارسطاطالیس فیلسوف شهیر یونان قانون را ناموس انسان  
 میدانند و معتقد است که باید آنرا طبق ناموس الهی تنظیم کرد تا  
 سعادت جامعه بر آورده شود . ارسطاطالیس ناموس دیگری را  
 بنام ناموس دینار نام گذارده است که منشاء داد و ستد قرار  
 میگیرد او میگوید باید ناموس دینار را انسان وضع کند که موافقت  
 با ناموس الهی داشته باشد ،

**بوعالی سیمنا** معتقد است که برای تامین عدالت و  
 سعادت عمومی باید قوانین طبیعی و ناموس الهی را منشاء قرار  
 داد در قرآن نیز اشاره شده است که پیغمبران را فرستادیم تا بر وفق  
 عدالت میان مردم حکومت کنند در قرآن کریم می فرماید  
 (( و ارسلنا رسلنا و انزلنا معهم الکتاب )) باید انسان  
 نیز عدالت را وفق ناموس الهی و فرمان خداوند تامین کند .  
 در اثر تعلیمات عمیق آسمانی قرآن بود که سید قرشی با  
 سیاه حبشی در برابر ترازوی مکافات یکسمان بودند و حکومت  
 واقعی دموکراسی غرب سراسر جهان آن روز را تحت انقیاد خود  
 در آورده بود و جهانیان انگشت حیرت را بدندان میگزیدند .  
 اکنون نیز خواست ما آن است که دستورات عالی پیشوایان بشریت  
 که بنام های مختلف اعلامیه حقوق بشر و منشور و قوانین اساسی  
 بجای مانده است کاملاً تامین شود .

هنگامی که حقوق سیاسی و اقتصادی افراد هر کشوری  
 تامین شود میتوان شالوده یک حکومت دموکراسی حقیقی را ایجاد  
 کرد تنها نباید بنام های زیبا و دلفریب قناعت کرد باید این ماهیت  
 ها عوض شود و سعادت واقعی را در حکومت قانون پیدا کرد .  
 در نتیجه پیشرفت افکار آزادیخواهی پس از قرون وسطی  
 در ممالک مترقی اروپا بویژه فرانسه حکومت دموکراسی بوجود  
 آمد و در پارلمان فرانسه بتصویب رسید که افراد جامعه دارای  
 یک سلسله حقوق طبیعی و سیاسی هستند و در ضمن اعلامیه ای به نام  
 اعلامیه حقوق بشر که در سال ۱۷۸۹ میلادی انتشار پیدا کرد امتیازاتی

حیات بی امید همدوش و همسر ممات است

برای افراد مردم در نظر گرفته شد. دانشمندان فرانسه که بنمایندگی پارلمان فرانسه انتخاب شده بودند در این اعلامیه گجاندا که افراد بشر آزاد به دنیا آمده اند و باید در حیات خود نیز از آزادی و برابری استفاده برند علمای فرانسه معتقدند که مساوات باید مبنای باشد و هر فرد آنچه را برای خود جایز نمی داند برای دیگران نیز جایز نداند در اثر آزادی و مساوات است که هر کس میتواند از مزایای طبیعی و سیاسی استفاده برد در حقیقت اعلامیه حقوق بشر شالوده آزادی افکار و عقاید را ریخت و حکومت دموکراسی یعنی حکومت مردم بر مردم را بوجود آورد که افراد جامعه بتوانند آزادانه در شرنوشت آینده کشور خود دخالت کنند

افکار و نظریات آزادیخواهان به متفکرین و دانشمندان قرن هیجدهم دو کشور فرانسه موجب شد که در صدور این اعلامیه توجه مخصوصی بحقوق ملی و سیاسی افراد بشود در حقیقت پس از صدور این اعلامیه است که افراد هر کشور حق شرکت در حاکمیت ملی را پیدا کرده و در امور مملکتی خود را سهم و شریک میدانند مبنای حقوق بشر بر آزادی و مساوات حق حاکمیت ناشی از ملت میباشد از اینرو روشها در حکومت ملی است که عدالت اجتماعی و مساوات و آزادی افراد تامین شود در حکومت ملی تمام افراد ملت در حقوق و تکالیف باید یکسان و مساوی باشند در مقابل قانون و در پیشگاه دادگاهها مساوات یک اصل کلی است و لزوم آن در حکومت ملی برای استقرار عدالت اجتماعی به ثبوت رسیده است محاکم خصوصی در حکومت دموکراسی جای خود را بداد گاههای عمومی میدهد و مردم هیچگونه مزیتی برای احراز حقوق بایکدیگر نخواهند داشت در حکومت ملی یعنی حکومتی که به وسیله نمایندگان ملت اداره میشود هر فرد مکلف است از اراده عمومی تبعیت کند این اراده عمومی همان قانون است که حقوق و تکالیف افراد را تعیین میکند و مساوات را برقرار میسازد

---

حلقه ازدواج نخستین دانه زنجیر اسارت است

انوشیروان عادل گفته است . ملک به عدل باقی می ماند نه بظلم بنا براین برای آنکه سعادت و فلاح اجتماعات بشری تامین شود باید طبق موازین عقل و وجدان قوانینی وضع گردد که هیچکس از حد خود پا فراتر نگذارد .

حکومت‌های بزرگ جهان از آنروز پایدار ماندند سالیان دراز زمام امور را در دست داشتند که میل به عدل و انصاف نمودند در مکتب اسلام فضیلت هر کس به تقوی و پرهیزکاری اوست و همه در ترازوی مکافات با هم برابرند از اینرو توانست در سایه عدل و رعایت قوانین الهی در اندک مدتی تا قلب اروپا پیش رود بلکه جهان را زیر سیطره و اقتدار خود درآورد .

مقصود از قانون تنها آن نیست که زمامداران عالم تنها به خاطر اغفال توده گرد هم بنشینند و بگرشته لغات خوش آیند را دنبال هم قرار بدهند و نام آنرا قانون گذارند . قوانین باید دارای ضمانت اجرا باشند و همه را یکسان پاداش و مجازات دهند .

باید با فکار مردم اهمیت داد و عقاید توده را محترم شمرد آزادی و مساوات آن نیست که برای حفظ منافع شخصی با بروی حقوق دیگران گذاریم و آزادی دیگران را بهیچ شمریم .

### مثالهای جهان

عربی : زشنی نگهبان زن است .

کسیکه پادارد و گدائی میکند پاهای او زیادی است :

اگر گربه کور هم باشد باز عقب موش می افتد

ترکی : وقتی که رشوه از در وارد میشود عدالت از

پنجره فرار میکند .

مردان پولدار انومبیل خود را دو جاده های کوهستانی

بمنزل می رساند و مردان فقیر در جاده هموار و مستقیم راه خود را گم می کنند .

چون باران قطع شود آب رود خانه دو بساره صاف

خواهد شد .

شما وقتی تبسم میکنید جامه انسانیت میپوشید

## شب و حال

از آبادان - اثر طبع آقای محمود منشرعی  
 آه از ایامی که از عشقت همه شب تاسحر میسوختم  
 ز انتظار روی ماهت چشم گریان را بدر میدوختم  
 آه از آن روزی که دل را در کمند کیسوی برتاب تو  
 بستم و مهر تو را در قلب مسکین خودم اندوختم  
 بس ملامت ها که بشنیدم من از نزدیک و دور  
 لیک من عشق تو را با سرزنش نفروختم  
 بسکه ناز و عشوه بنمودی تو ای آرام دل  
 درس ناز و عشوه را در مکتبت آموختم  
 از نگاه سحر آسای دو چشمان تو ای زیبا غزال  
 مشعل جانسوز را در سینه ام با دست خود افروختم  
 آه از آن روزهای محنت بار و آن شبهای تار  
 کز فراق و مشت بولادین بسر میکوفتم  
 امشب آن ساعت که از در روی بنمودی بمن  
 چون تمام شد دوره غم همچو گل بشکوفتم

درانه سالگی بیسی هزار لیره حقوق میگیرد  
 بوبی هانری کودک کی است نه ساله از اهالی  
 انگلستان که اخیرا یکی از کارخانه های معروف فیلم  
 برداری انگلستان با او قراردادی برای شرکت در بازی  
 فیلم بسته است که بابتی هزار لیره حقوق باین کودک  
 ۹ ساله پرداخته شود  
 تا سال ۱۹۵۲ چهار فیلم از این کودک ۹ ساله  
 برداشته خواهد شد ولی بومی هانری با این همه  
 اهمیتی که باو داده میشود خونسرد و با حرکات کودگانه  
 خود همیشه با چند خرس عروسک خود بازی میکند

## شیفته . . .

آتش دهکده در پناه انوار ماه دوهفته و در آغوش نسیم

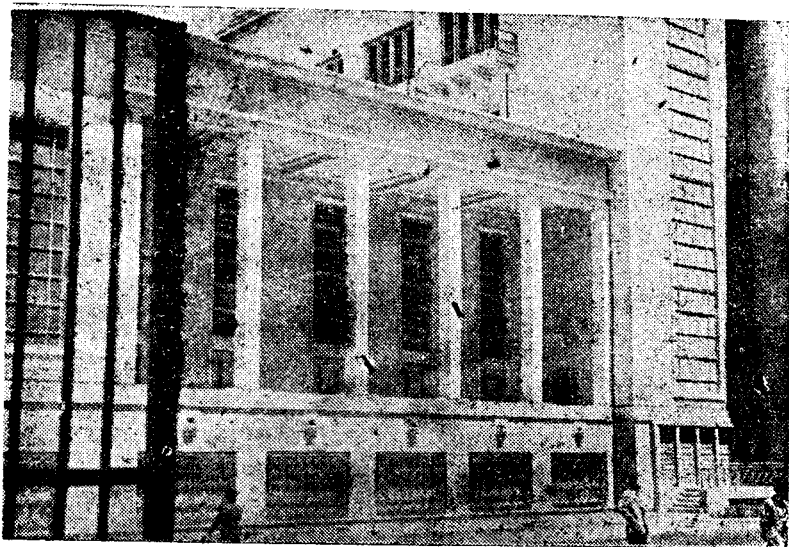
روحبخش بود

صدای کنسرت محلی سکوت دائمی را میشکست و من در روی پشت بام کپسکی جلوی اطاقم دراز کشیده سوسو ستارگان نورنقره فام ماه، حرکت برگهای درختان افاقیا که بی شباهت به رقاصه ها نبود مرا مجذوب خود نموده بودند که ناگاه دستی بشانه ام خورد برگشته رفیق صدیقم را دیدم با احترامش از جا بلند شده گفت امشب اکبر عروسی دارد باید رفت. لباس پوشیده برای افتادیم از کوچه طویل و پر پیچ و خم سرازیر شده چند قدمی پیش نرفته بودیم که رفیق گفت آن ماه است یا مه پاره که بر آن گوشه از پشت بام جای گرفته است چشم باز افتاد دلباخته اش بودم از کثرت شرم گفتم نشناختم اما او هماندم از پشت بام برخاست و ناگاه صدایی در فضا طنین انداز گردید که «بالها م آسمانی و آواز فرشتگان شبیه تر بود که گفت منم - من عاشق تو هستم شیفته نام دارم»

. . .

هنگام غروب بود هنوز در آسمان حمزه شرقیه حکومت میکرد آخرین اشعه زرد رنگ آفتاب نیز بوسه از سروروی قفل البرز بر گرفته برای مدت چند ساعتی وداع کرده بدیار نامعلومی رخت بر بسته بود من و رفیق صدیقم از مزرعه شرقی دهکده که تقریب گاه عمومی است بسمت دهکده برگشته در بین راه آهنگ بچشمه رفتن نمودیم آهسته سرود شاهنشاهی که در مدرسه و مهر شاه را که در گهواره بما آموخته بودند<sup>۳</sup> به ترنم مشغول بودیم هنوز از دره کوچکی که از وسط دهکده میگذرد نگذشته بودیم که مه پاره نمایان گردید . طبیعت هم برای آنکه دلربایی خود را بعد اعلای رسانیده و سوخته گان عشق را مفتون و مجذوب تر

دروغ مثال برف است که هر چه آن را بغلطانند



## منظره ای از کاخ دادگستری

بنماید سبوی بردوش دخترک نهاده و او را از چشمه سار بمنزل  
 رهسپار ساخته بود آهسته نزدیک شد چند قدمی ننگدشته بود  
 که برای اظهار عشق سلامی کرد  
 رفیقم پرسید که بود، گفتم نشناختم . ناگاه باز پری پیکر  
 بزبان آمده با آهنگی که از سراپای آن عشق میبارید گفت منم  
 من شیدای تو هستم .  
 شیفته نام دارم

زورگتر میشود

## مثل‌های جهان

**ژاپونی** . تندترین بادهای نمی توانند کمترین موجی  
در آب يك چاه عمیق احداث نمایند .

هیچ برده در هوا از امواج سخت واهمه و ترسی  
نخواهد داشت .

کنجشکی که دنبال باز میبرد خیال می‌کند که باز از  
او می‌گربزد .

ربودن مال از دزد دزدی نیست و بریدن جیب و کیل  
داد گستری گناهی ندارد .

فلزات را در آتش و مرد را با شراب میتوان آزمایش کرد .  
زمانیکه دو نفر باهم دعوا میکنند . سگهایشان نیز باهم  
دشمن میشوند .

**ژاپونی** : باران های شدید بر خانه های خراب  
فرود می‌آید .

وقتی روی برف راه میروی نمیتوانی بجای پای خود را  
پنهان کنی .

زنان مانند کوههای خوش منظره ای هستند که باید آنها  
را از دور دیده و از مناظرشان لذت برد .

**سانسکریت** : درختان بارور خیم میشوند و مردان  
دانشمند متواضع می باشند ، فقط شاخه های خشک و مردان نادان  
هستند که میشکنند ولی خیم نمیشوند .

مردان دانا از زحمت تحصیل و زنان بچه دار از درد  
زایمان آگاه میباشند .

زهر علاج زهر است

در بیابان گرفتار دزد شدن بهتر است از در قصر بسا  
احمقان صحبت کردن .

**اسپانیایی** : وقتی چیزی دادی كك باش و وقتی چیزی  
گرفتی حرف بز .

کلیه ازدواج هائیکه مبنای آن عشق است انهای

دست سیاه را اغلب پادشکش سفید پنهان میدارند .  
ماهی و میهمان دو روز اولش خوب است و از روز سوم  
به می گیرند .

خشم پادشاهان و لبخند زنان بیشتر از لبه شمشیر تیز  
بران است .

عزیز ترین کوهک پدر و مادر آنهائی هستند که مرده اند  
در جهنم هم میتوان دوست پیدا کرد .

وقتیکه شیر مرده است شغال هم دم او را میکشد .  
همه خوبند اما نه برای همه کار .

**اسکاتلندی :** عیب جویان به نواقص بر میخورند برای  
آنکه آنها نواقص را میجویند .

**ایستالیسائی :** برای آدم بهانه گیر همیشه بهانه  
موجود است .

مردان شجاع و بی پروا بر جهان آقائی می کنند .  
شکوفه افتاده هرگز بشاخ بر نمیگردد .

**ایرلندی :** چهار چیز خسته کننده است : تازی  
تنبل ، اسب کند رو رئیس نفهم ، زن بی اولاد .  
جوانان سال خود را فراموش میکنند و پیران آنها را  
پنهان میکنند .

سوار لایق محکمر از دیگران بزمین میخورد .  
زن کفاش و اسب نعلبند همیشه پابرهنه هستند .  
سنگین ترین خوسه آنست که بیشتر سرش بطرف زمین  
خم شده است .

**بلژیکسی :** وقتیکه عرق خشک شد زحمات کار نیز  
فراموش می شود .

## بورس امضاءها

امضای استالین گرانترین امضاء رجال بزرگ جهانی است  
هروقت يك انجمن بین المللی منعقد می شود صدها نفر دوستدار  
امضای مشاهیر دنیا بکریدورهای انجمن هجوم میکنند تا امضای  
رجال سیاسی را تهیه نمایند .

قسمتی از امضاها بفروش می رسد یا برای کسانی که موفق  
بمحضور در انجمن نشده اند ارسال می گردد . خرید و فروش امضاء  
رجال بزرگ هم بیک موضوع معامله شده و معامله پرسودی هم میباشد .  
قیمت امضاها متفاوت است و متغیر است مثلاً امضای چرچیل که سابقاً  
ده لیره قیمت داشت بطور فاحش تنزل کرده و اکنون بیش از نیم لیره  
ارزش ندارد امضای مولوتف عجباً از همه گران تر است چون  
مولوتف کمتر از سیاستمداران دیگر با مردم معاشرت می کند و  
مانند رجال عالی مقام دولت شوروی تاحدی گوشه گیر و اسرار  
آمیز می باشد .

و انگهی مولوتف کمتر از همکارانش برای امضاء دادن  
حاضر است . قیمت امضای مولوتف که میان ۵ و ۷ لیره بوده  
اکنون از ۱۲ تا ۱۵ لیره بفروش می رسد .  
امضای مستربوین ۵ لیره و امضای وزیر خارجه امریکا ( برنس )  
۴ لیره قیمت دارد .

امضای ییدو از همه ارزانتر است چون این سیاستمدار فرانسوی  
مثل بیشتر فرانسویها اهل معاشرت و باصطلاح ( اهل حال ) است و  
ساعات فراغش را میان مردم می گذراند بعلاوه خیلی هم با سخاوت  
است بارها اتفاق افتاده که می خواسته سوار اتومبیل شود و اشخاص  
از او تقاضای امضاء کرده اند در همان حال که بایش در رکاب  
اتومبیل بود قلم از جیب در آورده و زیرعکس خودش با ورقه  
دیگری را امضاء کرده است .

گرانترین امضاء در این بورس امضای مارشال استالین است  
که چند هفته قبل بمبلغ پنجاه و دو لیره فروخته شد پس از آن چنانکیشک  
است که ۳۵ لیره ارزش دارد .  
«روزنامه استقلال»

# گودك آسمان

انر طبع آغای حسین مسرور (سخننبار)

شستم شبی بر لب زنده رود  
تامل کنان در رموز حیات  
شنیدم یکی نفز و دلکش سرود  
که می خواند خواننده کائنات



چه بانوی شب پرده از رخ گشود  
دگر گونه شد جلوه زنده رود  
بیفتاد رخساره مه در آب  
ز آمیزش آب با ماهتاب

چو آئینه آب روان تابناک  
بد انسان که بر روی دلهای پاک  
فتاده در آن سایه بیشه ها  
غبار هوسها و اندیشه ها

نسیم شب از روی گل های باغ  
چو از بوی گل تازه گردد دماغ  
خرامان خرامان خرامان دمغز  
بجنبش در آید خیالات نفز

از آن رود هر قطره چون رود عود  
گل و سبزه مضراب آن عود بود  
سخنهای انجام و آغاز گرفت  
که این راز با نکته پرداز گفت

من از کشت رحمت یکی خوشه ام  
فرستاده ایزد به دین گوشه ام  
ز خورشید و مه یافته پرورش  
که بی توشکان را رسانم خورش

از آن پیش کایم ز بالا فرود  
کلاه من از اطلس زرد بود  
با یوان کیوان مکان داشتم  
کمر بندی از کهکشان داشتم

هر ملتی موظف است بنا به قانون تکامل پیش برود

من آن كودك آسمان زاده ام      مكیده ز پستان ناهید شیر  
كنون از بر دایه افتاده ام      بدامان این تیره خاك حقیر

بدو گفتم ای چشمه ز نسد گسی      چه جوئی از اینكوشش بی حساب  
بیا بس كن از این شتابندگی      بدامان این دشت لغتی بغواب

نبینی جهان سر بسر خرمی است      زمین و زمان غرق آرایشست  
دمی شادمان شو كه عالم دمی است      سرانجام هر كوشش آرامشت

بكفتا ز من پای ماندن مخواه      بهل تا بگردم باین دشت و كوه  
كه گر من بمانم بدین جای گاه      شود زنده از زنده گانی ستوه

اگر من به يك جای گیرم قرار      جهان خشك آب ماند و تیره روز  
نه گل بینی آفتابا نه گلشن نه كار      چنین است فرمان گیتی فروز

به يك جا كر آرام گیرد تنم      زمن دور گردد بر از ندگی  
شود كنده این پیکر روشنم      نه زیباست باز ندگی كندگی

تو از من بیاموز شبستگسی      كه سرچشمه فیض خشك ترم  
نه آرامشم هست و نه خستگی      چنین گفت روزازل مادرم

### مثل های جهان

چینی ! بت تراشها کمتر اطاعت بت را می نمایند و  
كتر معتقد به آنها هستند زیرا خود شان میدانند كه چه  
ساخته اند .

كسیكه بر پیر سوار است جرئت پائین آمدن ندارد .  
عمارات بزرگ را از سایه آنها و مردان بزرگ را از تعداد  
دشمنانشان می توان شناخت .

قوای مادی همواره در معرض تزلزل و اختلاف است

## زلف پر چین

از یزد - اثر طبع آقای محمد حسین لطفی

زلف پر چین بر رخ در پیچ تاب انداختی  
این گمندی از بهر قید آفتاب انداختی  
بارها دیدم که حایل میشود خود را حجاب  
این توئی کاین جلوه بیرون از حجاب انداختی  
لب فروبستی منعم کردی از آب حیات  
بر لب آب بقا قعطی آب انداختی  
در کنار چشمه حیران بساط افکنده گل  
بای آن بهر ظرافت مشک ناب انداختی  
مردمات نکنه می جویند هنگام سخن  
این خیال خام بر هر شیخ شاب انداختی  
ابروالت چون هلال عید پنهان زیر زلف  
روژه داران رخت را در عذاب انداختی



در خم زلف بریشان شانه در دست شکست  
آه آن دلها که اندر اضطراب انداختی  
بر گرفتگی برقع از رخسار همچون آفتاب  
رونق از بازار ماه ماهتاب انداختی  
باز قتل عام کردی خلق را با یک نگاه  
حق آن ساعت که چشمش را بخواب انداختی  
عاقبت زد خیمه عشق جانگدازت در دلم  
مسند شاهانه در شهر خراب انداختی  
آخر عمری فکندی در دل ( لطفی ) شرار  
کاشکی این کار در عهد شباب انداختی

چیزیکه ثابت و شکست ناپذیر است قوای معنویست

## اولین پست با موشك هوایی



بالاخره برای اولین  
دفعه در تاریخ بشر حمل  
و نقل پست با موشك هوایی  
صورت گرفت و از دایره  
خیال و تصور گذشته به  
مرحله عمل پا گذاشت .  
زیرا اخیراً از یکی از  
شهرهای اطریش موسوم  
به شاكت ( shachet )  
موشك هوایی را که حامل  
سیصد پاکت بود بشهر  
کنبرك ( kunberk )  
که در فاصله شش کیلو  
متری واقع است فرستادند  
و کلیه پاکت ها بدون  
آسیب بمقصد رسید طرز  
ارسال و ساختمان آن  
بقرار ذیل است

پاکتهائی را که تبر مخصوص موشك هوایی خورده در  
قوطی فازی که با انتهای موشك وصل است گذاشته و در آنرا مهر  
میکند.

موشك را با باروت (املاح کلرات و نیترات) پر نموده  
و بر روی سه پایه ای نصب میکند بطوریکه موشك با سطح زمین  
زاویه ۶۵ درجه درست میکند.  
بعضی اینکه موشك را آتش زدند با سرعتی که از گلوله

غریزه جامعه اشتباه نمیکند و شخصی که در میان مردم

توپ زیادتر است بسمت بالا صعود مینماید تا تمام مواد منفجره اش سوخته میشود و در بالای شهر یا محلی گه باید رسیده باشد شروع بفرود آمدن میکند.

درین حال باراشوانی (چیزی) که در موشک تعبیه شده باز میشود و آنرا بآرامی بزمین خیرساند . ازینرو معلوم می شود که هرچه باروت زیادتر داشته باشد فاصله زیادتری را می تواند طی نماید .

مخترع آن فریتز شمیدل یکی از مهندسين قابل اظريشي است که در راه ساختمان واستحكام موشک سالها مطالعات علمی و تجربیات مختلف نموده است و در مواقعی که سایر علما و مخترعین و نویسندگان فقط بخيال و تصور ساختن موشک و ارسال آن به سراسر اقیانوس اطلس و بماء و مریخ بوده اند مهندس مذکور عملا آنرا ساخته و بمعرض امتحان گذاشته است ولی باین هم قناعت نکرده و درصدد است که موشک های بزرگتری ساخته و کم کم توسط آنها پست مرتبی بین شهرها و بلکه ممالك بر قرار کند . معلوم است اگر بمقصد نائل شود انقلاب عظیمی در قسمت پست ایجاد خواهد گردید .

زیرا اگر فعلا پست در محل یا نقطه ای فرضا در روزه میرسد آنوقت بیش از چند دقیقه وقت لازم نخواهد داشت .

## مثل های جهان

خانه ات را قبل از باران اندود کن ، چاه را قبل از نشستگی حفر نما .

مود در یکصد سال عمر نیکنام نمیشود ولی در کمتر از یکروز بدنام میگردد

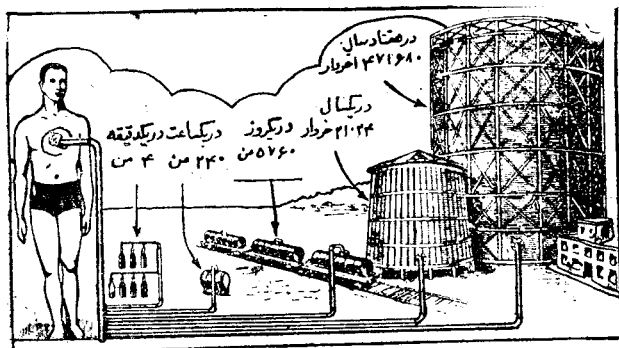
ستاره هر قدر دلش بخواهد نمیتواند بماء کمک کند .

اگرچه در کنار جنگل زندگی میکنی قدر چوب را بدان

به نادرستی معروف شد حتما نادرست است

در عالم وجود تلمبه کاملتر از قلب حیوان پیدا نمی شود . زیرا در طول عمریکه به ۷۰ سال بالغ شود قلب انسانی تقریباً شصت میلیون گان (متجاوز از یکمن و نیم) خون را تلمبه می زند . تصویر ذیل مقدار خونی را که قلب همه روزه بدون اینکه تائیه وقفه پیدا کند بخارج می فرستد نشان میدهد . شما تصور میکنید مهندسی که این تلمبه با اختیار او گذاشته شده تا کنون برای نگاهداری و سلامت آن اطلاعات لازمه پیدا کرده است در صورتیکه امر برخلاف این است و تو ای خواننده نه فقط از اینکه آنرا سوء استعمال می کنی میسرت داری بلکه باتمام قوا سعی میکنی که آنرا از کار بیاندازی !

آیا وقت آن رسیده است که برای دستگاه حیاتی خود  
فکری بیاندیشی؟ اگر چنین نکنی عفريت هولى که اسمش «مرض  
قلبی» است بخراب کردن آن خواهند کوشید و آن گاه وقت  
دفاع و معالجه گذشته است.



درین تصویر مقدار خونی که از قاب انسان در هر دقیقه وساعت وروز و سال و مدت عمر طبعی میگذرد معین شده است

از نظر مکانیک قلب انسانی بهترین آتشخانه چهار سیلندری است که تاکنون ساخته شده و از هر جهت بردستگاههای فولادی اختراعی بشر ترجیح دارد .

این ماشین از روزهای قبل از تولد طفل تا چند ثانیه قبل از مرگ با نهایت درستی ودقت و بخودی خود و بدون زحمت کار می کند و با وصف عدم توجه و ندیدن همدردی بکار خود ادامه میدهد در صورتیکه فقط زمانی خوب و بی عیب کار خواهد کرد که از آن مواظبت بشود .

مثل تمام ماشینهای دنیا قلب هم احيانا خسته میشود و یکی از بیج و مهره های آن می فرساید و در نتیجه از هم متلاشی خواهد شد . چون معمولا قلب خیلی منظم و بدون شکایت کار خود را انجام داده از حمل اضافه بار ناله نمیکند ، بعضی اشخاص روزها بلکه ماهها بکلی آن را از نظر انداخته و فراموش می کنند که دلی داشته اند .

شما همیشه اتومبیل خود را چند ماهی یکبار امتحان میکنند تا بدانید آیا چراغ و آتشخانه آن خوب کار میکند و می تواند سلامت شمارا بمقصد رساند یا خیر ؟

چرا بقلب همین توجه نباید بشود ؟ اگر چند دقیقه در اطاق طبیب برای مایینه قلب و جهاز دوران دم خود صرف وقت نمایید چندین سال از عمر خود را ذخیره خواهید نمود .

قلب نیز مثل سایر ماشینها علامت اعلان خطر دارد . خیلی پیش از آنکه امراض بزرگ در قلب پیدا شود معمولا دوره هست که قلب بیش از حد طبیعی کار می کند و عضلات آن زیاده تر از میزان خود مشغول عمل است . این وقت همان موقع آشکار شدن علامت خطر است و باید فوراً برفع آن کوشید تا از امراض مزمنه جلوگیری شود .

بخطاظر داشته باشید که مهمترین قسمت قلب همان عضلات آن است که دائماً در کار و در خط فرسوده شدن است و باید همیشه آن را مرمت نمود . در حالت عادی خوردن غذای مناسب و صحیح

سعادت جامعه به مراتب مهمتر از سعادت فرد است

این مرمت را انجام می‌دهد . اگر خیلی زیاد یا خیلی کم غذا صرف بشود یا غذای نامناسب بخوریم قلب درست تغذیه نمیکند .  
از این بدتر صدمه است که از استعمال سم‌ها با قلب متوجه می‌شود . هر وقت مرض سختی از قبیل مفاصل ، دیفتری ، آفلانزا و سفلیس عارض شود سمومی که از این امراض بوجود می‌آید عضلات قلب را از کار می‌اندازد .

هر وقت یکی از عضلات ضایع شود غشائی از چربی جای آن را می‌گیرد و هر وقت چنین شود قلب قدری ضعیف تر از سابق می‌شود . وقتی مریض هستید این نکته را در خاطر داشته سعی نکنید خیلی زود از بستر پر خاسته سرکار بروید . دوره استراحت بعد از مرض که دوره وجود سموم در بدن انسانی است نباید بی‌جهت کوتاه بشود واجب است از کار کناره گرفته و زحمت قلب را زیادترین درجه تقلیل نمود و بآن فرصت داد که قدری رفع خستگی نماید .

والدین باید بخاطر داشته باشند که بسیاری از امراض دوره طفولیت ضعف عضلات قلب را در پی دارند و طفل باین نکته واقف نیست . گاهی طبیب معالج این نکته را بوالدین گوشزد نمی‌نماید و اگر بوخامت این نقیصه آگاه نباشند که اطفال در موقع اشتغال به تحصیل دچار عواقب امراض طفولیتند ممکن است قلب طفل تا آخر عمر مریض و ضعیف بماند .

تب مخملک ، دیفتری ، سیاه سرفه و درد دغد کلو باید توجه والدین را بدواظبت از قلب طفل معطوف نماید و در مدتی که طفل مشغول افافه است در این قسمت مواظبت بشود ، اگر طفل راحت کامل نموده و از بازی و ورزش ممنوع شود عضلات قلب دوباره سالم خواهد شد ولی باید دوره این استراحت را آنقدر طول داد که تمام زحماتی که از این امراض بقلب رسیده برطرف شود .  
اشخاص بالغ را وقتی باین خطر متوجه گردند عقل مواظبت از خویشتن را دارند ولی درباره طفل این توجه باید از طرف والدین بعمل آید .

در شاهراه زندگی ملل روی به گذشته و پشت به آینده

اگر قد شما بکندرع ونیم وسنتان ۴۰ سال باشد وزن شما باید قریب ۲۰ من باشد زیرا قلب شما را برای کار کردن با این وزن ساخته اند . اگر وزن شما ۲۴ من بشود ۴ من اضافه بار بقلب خودتان تحمیل نموده اید . همینقدر وزن را ازسرب تهیه کرده در زنبیلی گذارده باخود در مدت بیست و چهار ساعت بگردانید خواهید دید که خسته می شوید . بش همیشه در وزن خود مواظبت کنید . برای شما نافع تر است که ۴ من از وزن طبیعی سبکتر باشید تا ۲ من سنگین تر . زیرا قلب شما آسان تر و مدتی طولانی تر کار خواهد کرد .

مقدار غذا و مشروبی که در هر بار صرف می شود نیز برای سلامت قلب خیلی مهم است قلب شما وقتی مشغول کار است در حرکت است و اگر در این حرکت بواسطه فشارخون وقفه ایجاد شود باید زیادتر از معمول کار بکند . معده بکدستگاه لاستیک مانندی است که می تواند خیلی از حد طبیعی بزرگتر شده و مقدار زیادی غذا را قبول کند یا اگر بواسطه عجله آب زیاد نوشیده شود آن را بپذیرد ولی این اتشاع بدیوار محلی که قلب در آن است فشار وارد می آورد از این جهت قلب اگر چه کاری بعمل مضم ندارد غالباً از اشتباهات ما در الکل و شرب دچار زحمت است .

برای اینکه غذای هنگفتی از معده خارج شود چندین ساعت وقت لازم است و در تمام این مدت قلب مجبور است زیاد تر و سخت تر کار کند . این کار را از روی ضربان سریعتر نبض می توان فهمید و شخص احساس ناراحتی می کند . اگر قلب سالم باشد این کار زیاد باعث این می شود که به آن فشار وارد شود و اگر ضعیف باشد قضیه فوق العاده خطرناک است .

پس غذا و آب بتدریج بخورید و هیچوقت عا مدا معده را با تناسع نیندازید . قلب خود را مدتی راحت بگذارید وقتی دراز می کشید قلب نیز قدری از کار خود کم می کند و قلبی که از ۸۰ قرعه ضربان بشصت قرعه می رسد همانقدر استراحت کرده است .

پس وقتی بخواهید نه فقط اعصاب خود را آسوده می گذارید بلکه بقلب خود نیز فرصت داده اید که مدتی تفریح نماید و فراموش نکنید که بسیاری از قلبها خیلی نیازمند آن هستند . اهمیتی ندارد که چندین ساعت فقط بیست دراز بکشید چه درینصورت قلب شما استراحت نخواهد کرد مگر زمانیکه از حیث فکرنیز راحت کرده باشید . خلجان فکر دایم در مسائل روزانه قلب را وادار می کند که همانطور سریع کار کند که در صورت ایستادن خیالات مودبه ، شما بر سر پا انجام میگیرد .

بار قلب ممکن است خیلی زیاد نباشد ولی کار قلب را از روی عده قرعات آن در هر دقیقه معلوم می کنند . در امراض عصبی یکی از امارات خطر این است که قلب ابتدا فرصت آسایش پیدا نکرده و حتی در خواب نیز شخص دچار رویاهای عجیب بوده و در نتیجه قلب مجبور بوده است که زیاد کار بکند بنابراین لازم است که قلب هم معنا و هم ماده راحت نماید .

قلب سالم احتیاج به مواد مخدره ندارد . وقتی زیاد قهوه می آسائید یا جهازات بدن را با مقداری زیاد الکل پر می کنید یا به اسراف دخانیات استعمال می نمائید قلب را به مواد مخدره عادت می دهید یعنی با آنرا تحریک می کنید و با مراکز عصبی را که بقلب فرمان میدهد دچار سستی می نمائید . این اعتیاد غیر مطلقانه به مواد مخدره کم کم انسان را با استعمال عمده این مواد خواهد کشاند . هر چه انسان با کمتر زندگی کند همان قدر قلب بهتر کار خود را انجام می دهد .

سوء هاضمه یکی از اولین و مهم ترین علامات امراض قلبی است معده ، کمی آروغ ، احساس فشار و بردنده ها ، اینها علامات هستند که اگر پیدا شد نباید بوسیله مسهل یا ادویه که هضم را تحریک میکنند آن ها را معالجه نمود . خودتان را با این گول نزنید که این آثار در نتیجه خوردن پنیر یا آش کشک بوده است . بروید قلب خود را معاینه کنید .

نصف بدبختی های این دنیا از فقدان صراحت و کتمان

و قتیکه عضلات قلب ضعیف می شود خون با فشار کمتری به ریه فرستاده می شود و تنفس کمی با زحمت انجام می گیرد . يك سرفه آرام متمادی و کمی خستگی در اثر راه رفتن محسوس می می شود . بعضی اشخاص تصور میکنند این آثار بقیه حملات زکام یا سرما خوردگی است در صورتیکه معمولا هر مرضی که نتیجه آن تفرق است در اثر نفاذ قلبی است .

بعضی اشخاص دچار آماس اعصاب در بازوی چپ می شوند و آنرا مربوط بزیادی ورزش یا زکام یا پیچیدن بازو در خواب می دانند . چندی که می گذرد این آماس بر طرف می شود و مردم آن را فراموش میکنند . ناگهان مجددا عود میکند و معلوم می شود که در نتیجه مرض دهلیزهای قلب است . این در نتیجه زیاد کار کردن وجود پیه زیاد در بدن و سخت شدن جهاز دوران است و این اعلام خطر هولناکی است که برای رفع آن باید دست را مالش بدهید یا اسپرین بخورید یا بطری آب جوش باید به تخت خواب ببرید . باید قلبتان را طیب معاینه نماید .

گاهی احساس می کنید که طپش قلب دارید ، یعنی حس میکنید که میزند و بدون اینکه و رفقای شما هم تصدیق کنند ولی هیچ وقت خودتان طیب خود نباشید و به طیب مراجعه کنید .

شغل طبابت هنوز کاملاً از قلب و مسائل مربوطه بآن مطلع نیست ولی هر طیب معمولی خیلی بیشتر از مردم عادی در باب آن اطلاعات دارد و تخصص در امراض قلبی با آلات الکتریکی خود می تواند تعیین کند که قلب شما چقدر می تواند کار کند و چه عواملی آنرا مجبور کرده است زیاد تر از میزان اعتدال کار کند و علل این که هر ساعت صحت و درستی آن کمتر می شود چیست .

همانطور که در فواصل منظمه پیش دندان ساز می روید اگر طیب تشخیص داد که قلب و سایر اعصاب خوب کار میکنند و این اخبار را بشما بدهد با نهایت خوشبختی از اطاق وی خارج خواهید شد و اگر تشخیص داد که چیزی سالم نیست و نصیحت کوچکی که به

حساب شما مربوط بقلب شما نمود باز شما بهتر کار خواهید کرد ، هم مرفه تر خواهید بود و هم زندگانی شما طولانی تر خواهد شد . چیزی برای انسان از این خطرناک تر نیست که بداند قلبش خوب نیست و شروع بفکر در باب آن نماید این فکر را بدتر خواهد نمود و اگر بداند که ممکن است ناگهانی تلف شود تمام اوقات خود را بفکر آن وقت صرف خواهد نمود و لذت حیات از میان خواهد رفت .

عده اشخاصیکه بدون اطلاع قبلی در نتیجه ضعف قلب مرده اند خیلی کم است و در اینگونه امراض اضطراب از خود مرض خطرناک تر است و حتی اگر بشما بگویند که قلبتان ضعیف است نباید بگذارید این اطلاع زندگی شما را بهم بزنند بر عکس باید خوشحال باشید که راستی بشما گفته اند و می دانید چگونه از آن جلوگیری نمایید و این اطلاع باید شمارا آسوده بسازد زیرا خبر قبلی ملازم تجهیز قبلی است از قلب خودتان آنطور توجه کنید که از اتومبیل خود مواظبت می نمائید زیرا این رفیق گرانبها و خدمتکاری با وفاست . آن را در زحمت نیاندازید . دچار بی اعتنائیش نکنید . آن را معتاد به مواد مخدره ننمائید به آن کار رجوع نکنید و گاه گاه بدید آنرا معاینه کنند

### چند کلمه از گاشی‌ها

اهالی کاشان نیز مثل بیشتر شهرهای ایران  
لغات محلی مخصوص بخود دارند از آنجمله :  
به اتومبیل میگویند خر سیاه  
« راننده » اوفه  
« شانه » قشودونه  
« بیک » خبر آره  
« زیرشلواری » بچه تنبان !!  
و به تمام اهالی ایران غیر از ساکنین کاشان  
میگویند قچر !!

## تا ۴۵ سال دیگر

پایه اختراعات بجائی میرسد که گندم و حتی  
آلبالو و زرد آلو در ظرف دو ساعت کاشته  
و سبز شده میوه خواهند داد

ترجمه : ذبیح اله منصوری

امروز ثابت شده که هر چه در جهان یافت میشود موج  
است و جز موج چیز دیگری نیست .  
روشنائی عبارت از امواج است و صدا نیز عبارت از امواج  
می باشد همان گونه که برق و بی سیم و غیره نیز از امواج چیز  
دیگر نیستند سنك و چوب و شیشه و لاستیک و آهن نیز موج است  
منتهی امواجی است که متراکم و فشرده شده و اگر ما بآنها  
حرارت بدهیم و با ( اتم ) های آنان را تفکیک نماییم و بدل بموج  
خواهد شد .

ولی علماء تا چندین سال قبل تصور میکردند که روشنائی  
غیر از سنك و چوب است باین معنی که روشنائی چیز دیگر و  
سنك و چوب چیز دیگر می باشد ولی طرفداران نظریه علمی  
( مکانیک متوج ) ثابت کردند که روشنائی نیز همان سنك و  
چوب است و فرقی که با سنك و چوب دارد این است که روشنائی  
باصدا و با امواج برق بواسطه رفت و اطفافتی که حاصل کرده  
اند باطراف پخش میشوند و حال آنکه امواج سنك و چوب  
چون متراکم و فشرده گردیده اند نمی توانند باطراف پخش  
شوند . . .

بهترین وفا ها وفای به عهد است

آن چیزی را که پدران ما بنام (روح) می نامیدند و میگفتند بعد از مرگ روح انسان باقی میماند جز موج چیز دیگری نیست و چون در این دنیا هر چیزی که وجود دارد (موج) است و با استعداد آنرا دارد که مبدل بموج شود و نظر باین که سرعت حرکت بعضی از امواج (درست متوجه باشید) يك كنتليون مرتبه از سرعت سیر نور زیادتر است لذا وقتی که انسان از این امواج استفاده کرد می تواند بتمام اسرار اولین و آخرین پی ببرد.

اگر میخواهید بدانید که يك كنتليون چقدر است عدد (يك) را نوشته و هیجده صفر طرف راست آن بگذارید و با توجه باین که نور در هر ثانیه سیصد هزار کیلو متر (۵۰ هزار فرسخ) طی مسافت میکند بعضی از امواج مثل موج نیروی جاذبه و امواج کونی در هر ثانیه يك كنتليون مرتبه سریعتر از سرعت نور حرکت مینماید یعنی سرعت سیر آنها بقول علمای قدیم (الی غیر النهایه) و ازلی و ابدی است.

اکنون نوع بشر در آستان استفاده از این امواج قرار گرفته و یا اینکه فقط میخواهد راه استفاده از امواج (یا شعه) کونی را ادراک نماید معذالك نتایجی که مورد نظر می باشد بقدری بزرگ است گاهی از اوقات عقل ما مبہوت و حیران می ماند

در آغاز این مبحث گفتیم که چگونه نوع بشر تا پایان قرن فعلی برای حمل و نقل و روشنائی از نیروی امواج کونی استفاده خواهند نمود و بطور حتم روزیکه بشر از این امواج استفاده کرد نیروی برق امروزی ما در نظر فرزندان آغاز قرن بیست و یکم مثل چراغ های روغنی مردمان هزار سال قبل از این جلوه خواهد نمود نه فقط استفاده از این امواج از لحاظ تحصیل نیروی روشنائی و حمل و نقل کمک های عجیب و بهت انگیزی بانسان خواهد کرد بلکه از لحاظ معالجه امراض و جراحی و زراعت نیز کمک های حیرت بخشی بنوع بشر خواهد کرد.

---

سخنور باید از طبیب محتاط تر و دلسوز تر و با وجدان تر

«حجة اسلام آقای سید محمد حسین رضوی»



حضرت حجت الاسلام

آیت اله العظمی آقای

آسید محمد حسین رضوی

کاشانی یکی از مشاهیر

علمای عصر حاضر و از مفاخر

کاشان است این شخصیت بزرگ

در مدت ۷۶ سال عمر

بکرا نبهایشان خدمات

ذقیمتی به عالم اسلامیت

نموده اند

زحمات این عالم بزرگ

اسلامی در باره ترویج دین

مقدس و تالیف مقدار

زیادی از کتب دینی موجب قدر دانی است .

امروز ما برای اینکه از محصول گندم استفاده کنیم باید گندم را در آغاز پاییز بکاریم که سال دیگر در بهار و اوایل تابستان خرمن خود را درو کنیم .

ولی پنجاه سال دیگر هر کسی در باغچه خانه و یاروی مهتابی آپارتمان خود مقداری گندم می کارد و قدری آب پای آن میریزد و نور افکن اشعه « کونیة » را روی گندم ها متمرکز میکند و هنوز پنج دقیقه نگذشته گندم او محصول می دهد و آن را درو می نماید و باین طریق از صبح تا همام شما میتوانید از روی مهتابی آپارتمان خود بشرط این که خاک داشته باشد و مرتباً کودهای شیمیائی از موادی که « ازت » دارند بدان بدهید و یا هفتاد سال محصول گندم بردارید .

باشد چون طیب تن مردم را در دست دارد و دو سخنور روح را

## گناه ضعیف

انرطبع از آقای امیری

کرکی گرسنه گفت به بیچاره بره ای  
 از بهر من ترا به جهان آفریده اند  
 الجور من منال که این زشت جامه را  
 بر قامت ز روز ازل بد بریده اند  
 آنها که فکرطمه نکردند بهر کرک  
 قتل تو نقشه ایست که آنها کشیده اند  
 من گر که پاره میکنم از گرسنگی است  
 پس دیگران چرا شکم را دریده اند  
 آنانکه در عزا و عروسی ترا کشند  
 جز ضعف کی گناه دیگر در تو دیده اند  
 ایاز همان گـروه متمکار ظالمند  
 شیریت نخست و خون تو آخر میکده اند  
 آنها که نذر کرده که قربانیت کنند  
 نیکو بهانه ای بی قنلت گزیده اند  
 صد بره میکشند که یک جامه زان کنند  
 وین دام بهر نسل شما گستریده اند  
 خود را تو کی فروخته ای بر بشر بگو؟  
 اندر کدام محضرت آنها خریده اند!  
 دیدی چه انتقام عجیبی جهان کشید  
 از گوسفند کز چه دوروزی چریده اند  
 مهلت نمی دهند بچیند کسی بساط  
 خوه می کنند جمع بساطی که چیده اند  
 آنانکه در بهشت خوشی آرمیده اند  
 فردا نگر که از همه چیزی رمیده اند  
 این طایران که روی درختان نشسته اند  
 تا چشم هم زنی همه زینجا پریده اند

همه را میتوان برای مدتی فریب داد عده ای را نیز نمیتوان

## قربانی اجتماع

از زنجان اثر طبع آقای روحانی

دوشینه جوان نورسی غور دیدم که فتاده در خیابان  
از رنج و غم بلای دنیا صد آیه ز صورتش نمایان  
ز چهره زرد وی هویدا آثار الم نشان حرمان

افسرده به مال جوانی

بزمرده ز رنج زندگانی

میکرد فغان و آه و ناله از سوز تب و تن ستمکش  
خون دلش از دو دیده جاری چون چوب تری که گیرد آتش  
از شدت سردی هوا بود که در سر هوش که سرغش

رود از غم دهر چهر زیبا

از ناصیه اش الم هویدا

از دیدن حالت نزارش شد تاب ز دل ز کف قرارم  
رفتم بیرش کای پریشان از ناله تو پریش و زارم  
زد آه تو آتشی بجایم کز شعله آن توان ندارم

درد و غمت ای پریش و مضطر

از چیست ؟ بگو مشو مکر

در پاسخ من جوان دلخون بگشود دو چشم خونفشان را  
افشاند ز دیده قطره غم بار دگرم بسوخت جان را  
آخر به زار زحمت و رنج جنباند زبان نیمه جان را

گفتا بکدر مرا و بگذار

آتش مزاجم به تن دگر بار

گفتم ز چه در فغان و آهی ای تازه جوان نو رسیده  
اینگونه چرا پریش و زاری از بهر چه قامت خمیده  
بر کو ز چه غم چنین حزینی رنگ رخت از چه رو پریده

بر خیز بسوی خانه رو آر

دور از دل خویش همی شرردار

برای همیشه گول زد ولی همه را برای همیشه ممکن نیست

این بار به صد جفا جوانك  
 گفتا ز چه اینچنین مصری  
 بگذارد تن فکارم آتش  
 شاید که بسوزد این تن زار  
 راحت شوم از عذاب و آزار  
 من چون روم ای جوان بخانه  
 گردیده زخم دچار حصه  
 در خانه نه نان و نه دعای  
 جز آه بسفره هیچ دارم  
 فرزند گرسنه گرسی و سرد  
 با اینهمه غم چه میتوان کرد  
 سائل نیستم ای برادر من  
 تا اینکه روم از بی کدائی  
 نه دزد و نه رهنم نه شاید  
 تا باز رسم سر نوائی  
 چون بر مرض الریال اسیرم  
 تا حشرم اسیر بینوائی  
 از غصه و غم جبین پراژنك  
 وز بغت سیه غمین و دلنك  
 خوشبخت دمی منم که این جان  
 از مجلس تن برون درآید  
 دور از الم و جفا و استم  
 پرواز نموده بر کشاید  
 بر کشور جم برای چون من  
 در جامه زندگی نشاید  
 بگذارد که صاحبان قدرت  
 فارغ بکنند خون ملت  
 این گفت و نهاد بلك بربلك  
 بالمره زرنج و غم بیاسود  
 در خواب ابد شد آن شمشكش  
 از چهره غبار کینه زدود  
 راحت ز غم و خیال فرزند  
 افتاد دو چشم بست و بشنود  
 زین حادثه من غمین گریان  
 پژمرده ز دیده اشك افشان  
 جز خالق ماسوا نداند  
 زین حادثه چون شدم من زار  
 نی قدرت رفتنم بیاسود  
 نی بود بدیده تاب دیدار  
 با قلب بر از شراره آخر  
 ناچار شدم بخانه ناچار  
 فتاده ز غصه در تب و تاب  
 بر دیده ام آشنا نشد خواب

کسی اجازه ندارد خود را بکشد و اگر کشت باین طریق

فردا خبری دگر شنیدم      کردم غم خویشتن فراعوش  
گفتند زن ذلیل و زارش      درخانه تنگ و تار و خاموش  
جان داده به پیش مرده فرزند      با غول کرسنگی هم آغوش  
از جور زمانه گشته معصوم  
یک عائله بیگناه و معصوم  
هرگز نکنم من این فراموشی      کان تازه جوان خسته پیکر  
بگشود دو چشم خوندشانرا      با حال پریش زار و مضطر  
در نزع روان خود چنین گفت      از حالت من مشو مکدر  
بگذار که صاحبان قدرت  
فسارغ بکنند خون ملت

## تشکر و قدر دانی

بنگاه بازرگانی جاوید سعی مینماید که افراد خدمتگذار حقیقی را در حدود امکان بجامه معرفی و از آنها قدر دانی و تشکر بعمل آورد آقایان مشروح زیر از کارمندان بسیار جدی و فعال وزارت پست و تلگراف تهران هستند که در مدت خدمت اداری خود بارنامه های صدها بسته امانتی را با کوشش تمامی صادر و بصاحبان مربوطه تحویل میدهند چون در صدور بارنامه های امانتی این بنگاه که بطور متوسط از ۷۵ بسته در روز کمتر نمیشد مساعی قابل توجهی مبذول می فرمایند ناگزیر گردیدیم که آنها را معرفی و از وزارت پست و تلگراف تقاضا داریم که وسایل رفاه و آسایش این نوع خدمت گذاران واقعی را از هر حیث فراهم سازد.

|                         |                                  |
|-------------------------|----------------------------------|
| آقای اسماعیل طهماسبی    | متصدی وصول بهای بارنامه های جنسی |
| آقای منوچهر تاپش        | متصدی صدور بارنامه های امانتی    |
| آقای عبدالعسین حسینخانی | متصدی صدور بارنامه های امانتی    |
| آقای یحیی ستارزاده      | متصدی صدور بارنامه های امانتی    |
| آقای ابراهیم فردوسی     | متصدی صدور بارنامه های امانتی    |
| آقایان افشاری و شیروانی | متصدی توزین بسته های امانتی      |

وجود خود را از میهن خود دزدیده است



آقای علی اکبر بیر دوست  
متصدی پاکات سفارشی شهری  
و تهران



آقای فتح الله رهنمون  
متصدی ممیزی امانات  
صادره پست تهران



آقای سید مهدی نجمی  
متصدی ثبت بارنامه های  
امانات پستی تهران



آقای میر حسن میر فندرسکی  
متصدی بخش پاکات یقه های  
رسیده به مرکز

## طفل یتیم

از کازرون اثر طبع آقا محمدحسین رستگار «گلشن»

بنام خویش چنین گفت طفل بی پدری  
که بی لباس چنان بگذرد زمستانم  
پسید فصل زمستان و ریزش باران  
من از چه نوز پریشان و لغت و مریانم  
بهر که می نگرم غوطه و ریهر زراست  
چرا که نیست مرا پول بهر یک نانم  
بظاهر ارچه کنم خنده در بر طفلان  
ولی بیاطن خود اشک ریزو گریانم  
شیم ز گرسنگی خواب ناید اندر چشم  
برای چاره زشب تا به صبح حیرانم  
فلک چنان بدل من نهاد داغ پدر  
نه من بفکر پدر هر زمان و هر آنم  
بهرش رفقه سر کاخ های گنج بران  
من از چه ساکن این کج کلبه و برانم



چرا که چرخ نکرد به کام ما آنی

گناه من چه بود مادرا که این سانم

خدا گواه است گنه نی زده است از من سر

مرا گناه بود اینکه طفل «ایرانم»

خدا چنان به سرشته است بخت و اقبالم

که این چنین من خونین چنگر پریشانم

تمام خرد و بزر کند در لباس قشنگ

مرا نگر که بود چاک بر گریبانم

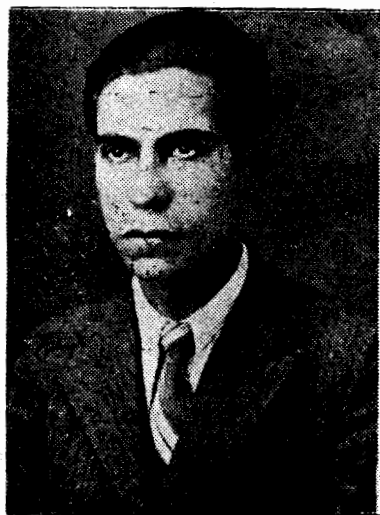
چه گویم از غم دل؟ من نمیکنم شکوه

که این چنین بود آن صلاح بردانم

بنام هراکثریتی نمیتوان حکم قطعی داد

گریست مادر مسکین ز حرف طفل و سپس  
سرش گرفت و بگفتا بنه به داما نم  
بدو بگفت که ای نور چشم من خاموش  
که بر جگر همیشه بیاشد از غصه دندانم  
شنید طفل و بشد خواب خوش براو چیره  
بگلشنی به فتاد او که نیک میدانم  
اقتباس از کتاب الاملاء نظم حکایت طفل بی پدر

## آقای منوچهر مزدیسنا رئیس گراورسازی چاپ خود کار



در میان صنعتگران و  
هنرمندان ایرانی افرادی  
را میتوان یافت که اگر  
همه نوع وسایل لازم در  
فن خود را در اختیار  
داشته باشند بدون شک به  
پیشرفت های قابل توجهی  
نایل خواهند شد و بسی  
مقاسفانه هم-این نبودن  
وسایل لازم روح صنعتگران  
با ذوق ایرانی را خورده  
و فکر آنها را فرسوده  
میدارد عکس مقابل آقای  
منوچهر مزدیسنا رئیس کارگاه  
گراورسازی چاپ خود کار  
است این جوان هنرمند و  
با ذوق دارای قریحه مخصوصی

در فن گراورسازی بوده و امروز در کار گاهی که تحت نظر ایشان اداره  
میکرد گراور و کلیشه های بسیار خوبی ساخته میشود کلیشه گراور و کلیشه  
های بشکاه جاوید از ساخت کارگاه گراورسازی چاپ خود کار است این تصویر  
بنام قدر دانی از این جوان هنرمند زبب صفحات سالنامه گردید

از دو چیز بخدا مینالیم سادگی و بیهوشی مردمان درستکار

## قابل توجه

نمایندگان محترم جاوید میتوانند کلیه حوائج تجاری و غیر تجاری خود را توسط این بنگاه تهیه فرمایند بنگاه جاوید برای انجام هر نوع سفارش حاضر و آماده می باشد بهترین راه خرید جنس ایتباع نمودن از دست اول فروشنده است اجناس تجارتی جاوید نازلترین و ممرغوب ترین اجناس بازار تهران می باشد و برای یکبار ضروریات خودتان را باین بنگاه سفارش فرمایید .

## قابل توجه نمایندگان محترم بازرگانی جاوید

۱ - بنگاه جاوید در نظر داشت که صورت کلیه اسامی نمایندگان محترم خود را زیر صفحات سالنامه خود نماید ولی بواسطه ازدیاد نمایندگان فقط چاپ نام فامیل تنها در حدود ۲۵ صفحه از صفحات سالنامه را پر مینمود و از طرف دیگر اخبار سال و مطالب مفید زیاد از اطراف رسیده بود لذا چاپ اخبار و مطالب را مقدمتر دانسته بچاپ آنها مبادرت و طبع صورت نمایندگان را به نشریه ششماه اول سال ~~که~~ عنقریب قبوض آن تقدیم خواهد شد موکول نموده فقط قسمتی از عکسهای رسیده نمایندگان را چاپ نموده و مابقی را ضمن چاپ صورت اسامی بطبع خواهیم رسانید

۲ - از نمایندگان محترم تقاضا میشود در موقع ارسال عکس توجه فرمایند که عکسهای روشن و غیر فوری جهت چاپ در نشریات بنگاه ارسال دارند زیرا عکسهای فوری بهیچوجه نمی توان از آنها عکس برداری نمود

۳ - تعداد پنجهزار جلد کتاب گلچین جاوید دومین نشریه بنگاه مجددا بطبع رسیده است و هر کس میتواند برای تکمیل بودن شرح حال اعلی حضرت فقید که قسمتی از آن در گلچین جاوید و قسمتی در سالنامه بطبع رسیده است بابهای ۳۰ ریال از بنگاه تقاضا نماید

زیرکی و فراست اشخاص متقلب و خائن

صورت اسامی عکسهای مقابل بترتیب شماره

آبادان - اراك - اصفهان - الیگودرز - بابل  
 بابلسر - تبریز - چالوس - خرمشهر - درگز - رشت -  
 زرنج - زاهدان - سولده - سروستان - شیراز - شاهی  
 شهرکرد - عجب شیر - کرمان - چچساران - مامونیه  
 مهاباد - همدان - یزد

آقایان ۱- دکتر فرزانه ۲- مشرقی ۳- استوار کاظمی ۴- تخیلی  
 ۵- بوذرجمهری ۶- میرزا الو ۷- فلی خانی ۸- محمد زمان ثانی ۹- رشیدی  
 ۱۰- استوار فدوی ۱۱- خاکپور ۱۲- عیسی شجاعی ۱۳- صمد غبشی  
 ۱۴- تقی تقی پور ۱۵- محمد مجیدی ۱۶- قنبرعلی ضیغمی ۱۷- تمدنی  
 ۱۸- سید محمد علوی ۱۹- رفیعی ۲۰- توکل الهی ۲۱- خامسیان  
 ۲۲- بارعلی بخشی ۲۳- گروهان دژم ۲۴- ایمانی ۲۵- حسین توکلی  
 ۲۶- محمد حسن توکلی ۲۷- ذکوری ۲۸- سرپاسبان خسروی  
 ۲۹- محسن بدرام ۳۰- هاشم هوشنگ ۳۱- سبحانی ۳۲- بزرک زاده  
 ۳۳- غلامحسین عباسی ۳۴- عزیز لطفی

قبول سفارشات چاپی

بنگاه بازرگانی جاوید سفارشات چاپی  
 نمایندگان محترم خود را با نازلترین بها قبول و در  
 بهترین چاپخانه های تهران طبع و در اسرع وقت  
 در اختیار سفارش دهنده قرار میدهد.

چاپ کتاب، رساله، باکت، کاغذ، کارتهای  
 جیبی، دفترهای مخصوص مطابق مدل را تماماً با  
 سلیقه مخصوصی چاپ و تقدیم میدارد.  
 وجه سفارشات بطور تقریب قبلاً دریافت میشود

با استقامت و ثبات به همه چیز میتوان رسید



## صورت اسامی عکسهای مقابل بترتیب شماره

آبادان - اردبیل - الیگودرز - بابا - ر - بوشهر  
 بهبهان - بم - تبریز - خمام - خیاو - خ - رمدره - دزفول  
 زرد - زنجان - شاهپور - شیراز - شهرکرد - قزوین  
 کرمانشاه - مشهد - همدان - یزد  
 آقایان ۱ ستوان یکم سنجری ۲ علی کرباسیان ۳ الیاس  
 اخوان ۴ حسین راست نژاد ۵ علی شهدادی ۶ سرگرد مهرجو  
 ۷ قربشی ۸ حسین نغمی ۹ فرح بخش ۱۰ شعاع هاشمی ۱۱ طارمی  
 ۱۲ دانائی ۱۳ بوریا زاده ۱۴ فرخی ۱۵ سامنی پوری ۱۶ شهسواری  
 ۱۷ برهان زاده ۱۸ زارع ۱۹ شاه محمدی ۲۰ رباحی ۲۱ گیلینا نوباتان  
 ۲۲ میرشفیعی ۲۳ شاکری ۲۴ گرگانی ۲۵ شکبیا مقدم ۲۶ طبری  
 ۲۷ امیری ۲۸ جلالیان ۲۹ سروان فتاحی ۳۰ ستوان ۲ بیطرف  
 ۳۱ گروهیان ۱ سعیدی ۳۲ سروان حقیریان ۳۳ علامه ۳۴ فرهنگ  
 ۳۵ تابان ۳۶ آذری ۳۷ بنیادی ۳۸ بیرجندی ۳۹ فتوحی ۴۰ ستوان ۲  
 اصغر زاده

## کراوات شب نما

در امریکا بکثرت کراوات اختراع کرده اند که  
 که روزها مثل کراواتهای عادی است ولی شب ها  
 میدرخشد چون با فسفر روی آن این عبارت را نوشته  
 اند عزیزم مرا پیوس

این کراوات بقدری مشتری پیدا کرده که قیمتش  
 تا چهار برابر رسیده عده زیادی از مشتریان این  
 کراوات خانها هستند که آن را مثل شال دور  
 کردن می پیچند

لاچارم ورزش کنم و گر نه عقل من فاسد خواهد شد



## صورت اسامی عکسهای مقابل بترتیب شماره

آبادان - آذرشهر - اصفهان - اهواز - تبریز  
 خرم آباد ، خرمشهر - دزفول - رامهرمز - رشت -  
 راور - زرنند - سنگر - شه میر زاد - شیراز - فردوس  
 فریمان - کرمان - کردستان - یزد .  
 آقایان سرگرد اهتمامی ۲ بهرام ابراهیمی ۳ محمد رضوانی  
 ۴ ضیاء امدی ۵ موسوی ۶ ماشاله زرباف ۷ کمال فرجام ۸ شهریار  
 ۹ خدایاری ۹ رحیم چهره نما ۱۰ ستوان ۱۱ رئیس دانا ۱۱ علی منوری  
 ۱ غلامرضا مظلوم ۱۳ خسرو سنگر پور ۱۵ محمد حسن زاده ۱۶  
 فتحاله شرافتمند ۱۷ کامران ۱۸ کاج آبادی ۱۹ علی اکبر علانی  
 ۲۰ محمد بیطرف ۲۱ محمد علی زینی ۲۲ محمد جهانی ۲۳ حسن  
 حیاتی ۲۴ کیلانی ۲۵ هدایتاله مستوفی ۲۶ محمد علی پیر زاده  
 ۳۷ عبدالرسول واحدی زاده ۲۸ عبدالله صدرانی ۲۹ علی حیدری  
 ۳۰ حسین زیرک ۳۱ باقر بنیاء ۳۲ محمود معین زاده ۳۳ سید حسن  
 کلاتری

### دستگاه تازه ای که تا ۴۸ ساعت پی در پی

#### صفحه میزند

دستگاه تازه ای در آمریکا اختراع شده است  
 بنام (سلتوماتیک) که با فشار دادن تکمه ای هر کس  
 می تواند صدای نوع صفحه ای را که خواست  
 بشنود.

در ۱۴ ساعت بیش از صد صفحه میزند و مهندسين  
 و تکنسین ها دقیقه دارند که با تکمیل این دستگاه  
 می توان ۴۸ ساعت متوالی انواع و اقسام صفحات  
 گرامافون را با آن نواخت.

فداکاری بدون امیدواری منتهی درجه فضیلت انسانی است



### صورت اسامی عکسهای مقابل بترتیب شماره

آبادان، اراك - اصفهان - اردكان - بابل - خياو  
 خرم آباد - خمام - حسن كیاده - رشت - رامهرمز  
 زابل - ساوه - سیرجان - شادكان - شهرکرد - شیراز  
 ضلع آباد - كرمانشاه - كرمان - قوچان - محلات -  
 مسجد سلیمان - مشهد - مرودشت - هفتگل - یزد  
 آقایان ۱ محمد رضا فرزاد ۲ آقا بزرگ رئیس ۳ رضا صالحی  
 ۴ قاسم اقصیری ۵ غلامحسین یزدانی ۶ حسن مرندی ۷ علی کارمزد  
 ۸ سید عزیزاله منصوری ۹ حبیب اله آقایانی ۱۰ علی اصغر جوانرودی  
 ۱۱ برخورداری ۱۲ غلامحسین عبادی ۱۳ استوار یکم رشیدی نژاد  
 ۱۴ عابدین ولد بیکی ۱۵ حسین آخوزگار ۱۶ علی میرپور ۱۷ صادق  
 طهرانی ۱۸ سید رضی سعادت ۱۹ رضا صابری ۲۰ محمد صادق مدرسی  
 ۲۱ بداله امیری ۲۲ خدا کرم رستمی ۲۳ محمد بهنیا ۲۴ مهدی  
 نورمحمدی ۲۵ گمال کاج آبادی ۲۶ علی کریمی ۲۷ نیکخواه ۲۸ محمد  
 علی حریر فروش ۲۹ فرقانی ۳۰ حیدر حیدری ۳۱ رحیم دیداری  
 ۳۲ محمد مدرس زاده ۳۳ عبدالنبی دادار ۳۴ علی حکیمی پور  
 ۳۵ نصرت اله آورنگی ۳۶ محمد قورچیان ۳۷ موسی مرتضی پور  
 ۳۸ جلیل اله ۳۹ ویژه کشورستانی ۴۰ استوار احمد بهادری ۴۱  
 جهان بخش یزدانی ۴۲ کا کاخان قربانی

### قبول نماینده

اشخاصیکه مایل بنماینده کی این بنگاه هستند  
 گنجا مراتب را اطلاع فرمایند تا در صورت مقتضی  
 کارت نمایندگی بنام تقاضا کننده صادر و ضمیمه قبض  
 فرستاده شود .

هموطنان را دوست دارلد اما طریق دوست داشتن را بلد نیستند





مذہب و مونس  
سید علی برادران ساوالتی